

کتاب دینش

13

13

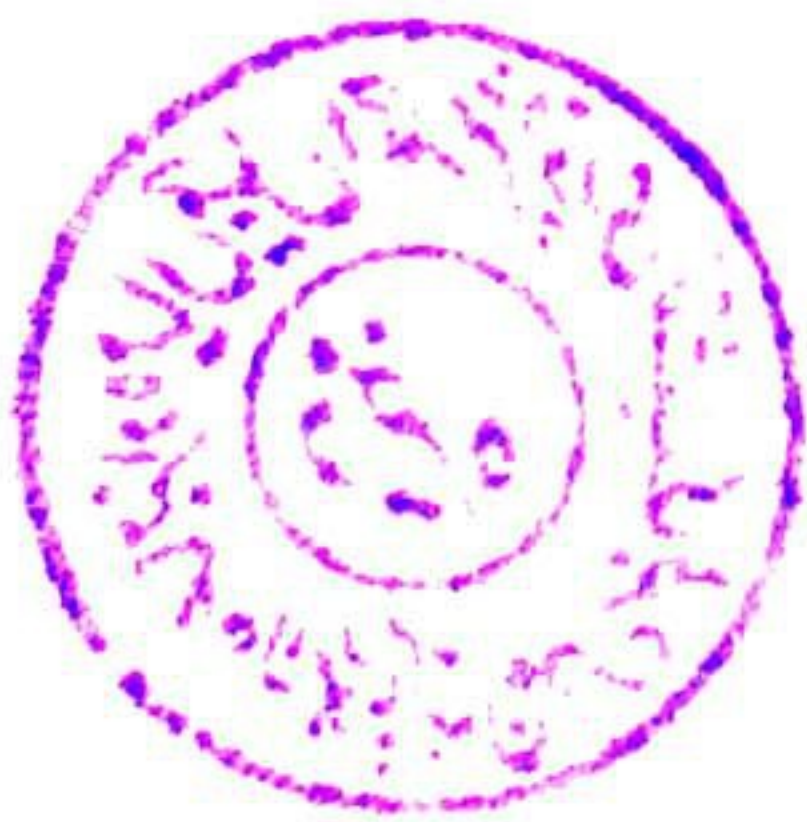


شیخ ظہور الدین امیر

ملک نذیر احمد پراپرٹیز
ج بک ڈپو لاہور

قیمت - ۲/۸/-

جلد - ۳/-



13/13

توانا بود ہر کہ دانا بود

کتاب دانش

13

یعنی

مجموعہ مضامین علمی - ادبی و عمومی

بزبان فارسی



از شیخ ظہور الدین ایم اے

(پنجاب پبلک لائبریری لاہور)

ناشر

ملک نذیر احمد پریسنگ ہاؤس
پریسنگ ہاؤس - ساج کورٹ لاہور

قیمت تین روپے

۱۹۵۰ء

ملک نذیر احمد مالک متاج بکڈ پوارہ و بازار لاہور

60397

نے

انسٹا پیس لاہور میں چھپوا کر شائع کیا

سرف

بخش اول ازین مضامین یادگار زمانه ابیت که بجزه در دانشکده
 السنه شرقیه لاهور دانش جو بودم . و از استادان نامور مثل دکتور
 محمد اقبال مرحوم . پروفیسور عابد علی عابد رئیس دانشکده دیالنگه
 و آقای محمد عباس شوستری رئیس ادبیات فارسی در دانش سمرای
 پنجاب تحصیلات نمودم . مقالات بر شعراء نتیجہ یادداشتہا از مطالعہ
 کتب است یا خلاصہ نطقہ فاضلانہ است کہ استادان بویژہ
 پروفیسور عابد علی ایراد کردند . آقای عباس شوستری بسیاری
 ازین مقالات را بغرض اصلاح ملاحظہ نموده اند . از تربیت
 صمیمانہ و گرمیانہ ایشان بسیار متشکرم !

بخش دوم مشتمل است بر مضامین کہ عدد ای ازال در امتحانات
 دانش سرا موضوع مقالہ می باشند . بنده این مقالات را قلمبند
 کرده ام . تا برای دانش جوین ادبیات فارسی در پاکستان
 نمونہ ای دست بدهد و ایشان نیز این ہا را سرمشق ساختہ بتوانند
 کہ بہتر ازال بنویسند مقصود ما خدمت است و بس

ظہور

فہرست

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۱۱	عزاتی		بجنت اول
۱۱۹	ابن یمین		
۱۲۱	حافظ	۹	ردوکی
۱۳۵	امیر خسرو	۱۶	فرخی
۱۴۸	جامی	۲۳	فردوسی
۱۵۹	عربی	۳۳	مسعود سعد سلمان
۱۶۵	نظیری	۴۰	عمر خیام
۱۶۴	قائمی	۴۶	انوری
۱۶۸	غالب	۵۵	نظامی
۱۸۹	اقبال	۶۲	خاقانی
۲۰۴	اصلیت و واقعیت در نظم فارسی	۷۱	ظہیر فاریابی
۲۱۴	شعر گوئی بعد از تمیوزیایں در ہند	۷۸	فرید الدین عطار
۲۲۱	جدید شاعری	۸۵	رومی
۲۲۹	مشالیہ شاعری	۹۶	سعدی
۲۳۳	ادبیات فارسی زلہد تا جاریاں	۱۰۶	کمال الدین اسماعیل

۳۲۸	عید الفطر	۲۳۹	ادبیات فارسی آئینہ اخلاق
۳۵۵	جشن چراغان		ایرانیوں سے باشد
۳۶۲	روضہ تاج محل (انتخاب)	بخش دوم	
۳۶۹	تشکیل حکومت اسلامیہ		
۳۷۵	فیلم یاسینا	۲۴۷	ایران
۳۸۳	وطنیت	۲۵۳	پاکستان
۳۹۱	صرفہ جوئی	۲۶۱	وطن ماہر شاہراہ ترقیت
۳۹۸	نامہ نگاری (انتخاب)	۲۶۹	روابط ہندوپاک و ایران
۴۰۵	آزادی ()	۲۷۶	زبان فارسی جدید
۴۱۲	نمونیات - پیر کشمیر	۲۸۴	تصوف اسلام
۴۱۳	جنگ و صلح	۲۹۱	البیرونی
۴۱۴	تعلیم زناں	۲۹۵	سہ وزیر بزرگ ایران
۴۱۵	تعلیم مخلوط	۲۹۹	نادر شاہ
۴۱۶	زندگی شہری و دیہی	۳۰۳	تبصرہ بر تاریخ بیہقی
۴۱۷	رادیلو	۳۰۷	زن و پردہ در پاکستان
۴۱۸	حبر اند	۳۱۴	ایں گدایان شہر ما
۴۱۹	زبان ملی ما	۳۲۱	انتخابات
۴۲۰	صنعت و حرفت	۳۲۸	اشتراکیت و اسلام
۴۲۲	زراعت و تجارت	۳۳۹	جہاد

بخت اول

زودکی

نام و لقبش ابو عبد اللہ جعفر ابن محمد است۔ در دہکی باسم
 پنج میان قریہ رودک کہ از توابع سمرقند مژدہ می شد ولادت یافت
 و ہمیں بہت رودکی تخلص کردہ است۔ تاریخ ولادت را کسی ضبط
 نہ کردہ است اما این قدر حدس توان زد کہ در اواخر قرن سوم
 تولدیانت دلی رحلت او با صبح اقوال در سال ۳۲۹ ہجری روی
 داد۔

رودکی چنان زکی و فہیم بود کہ در بہشت سالگی قرآن تمام حفظ
 کرد و قرأت بیاموخت و شعر گفتن گرفت حق تعالی او را آواز خوش
 دادہ او را در موسیقی مہارت بزرگ بود و بر ربط نیکو می نواخت از
 اشعار او کہ باقی مانده است۔ این نقطہ روشن است کہ در لغت فارسی
 مہارت بسیار داشت چنانکہ پیح فرہنگ فارسی نیست کہ اشعار او
 ایشادات معانی لغات در آن مندرج نباشد۔ حاجی خلیفہ در کتاب
 کشف الظنون فی اسامی الکتب والقنون۔ کتابی در لغت پارسی
 باسم تاج المصادر بوی نسبت می دہد و این دلیل دیگرہ بر چیرگی او
 در لغت فارسی بودہ است از بعض ابیات معلوم می شود کہ او در

ادبیات و اشعار شمرای تازی نیز دست داشت - ممارست دی در تاریخ ایران پیش از اسلام و ادبیات قدیم ایران نیز هویدا است او در مذاهب و حکم نیز مطلع بوده است چنانکه خود می گوید ۵
مرا از منصب تحقیق انبیاست نصیب چه آب جویم از جوی خشک یونانی
شاعری که مرثیه دی سروده گفته است ۵

دو کی رفت و ماند حکمت او می بریزد نریز و از می بوی
همین سبب متاخرین او را حکیم نام داده اند -

ثروت و نعمت او بحد کمال رسیده بود چنانکه گوئید بعد از
دی هیچ شاعر را این لکنت نبوده است او در اشعار خویش بزرگی
خود اشارت کرده است مثلاً

همی خریدد همی رنجت بے شمار ورم بشهر هر که یکی ترک نار پستان بود
از خرد پالیک آنجای رسیدم که همی موزه چینی می خواهم و اسپ تازی
او از دولت سامانیان و انعامهای گراں قدر مالا مال شده
بود -

در اکثر تذکره ها دیده می شود که مورخین او را کورما درزاد
نوشته اند ناصر خسرو در دقیقه هم به تیره چشمی او اشاره کرده اند
ولی از مطالعه اشعار او هویدا است که تشابیه و استعارات که
در تحسین مناظر طبیعی و تریف محبوب بکار برده است بطور افغان
می توانیم گفت که از مرد تاینیا و محروم قوت مشاهده نامکن است

البته این حدس قرین عقل و قیاس است که در پایان عمر گور شده است - رودکی با ابراهیم فضل بلخی وزیر نسبت کلی داشت - چون این وزیر بسال ۳۲۶ معزول شد نزدیکان و دوستان دی هم مورد خشم نصر بن احمد شدند و اغلب است که در دیده های رودکی میل کشیده شد و بدین وجه که او در اواخر عمر در پنج زادن گاه خولیش بوده و در آنجا مرده و مدفون گشته موید این حدس است که او را پس از بلخی از دربار رانده باشند و اینکه در آخر عمر بیاد جوانی و گذشت ایام خولیش بیان سوزناک و شود انگیز دارد شاید سبب همین مصائب و کورسای او باشد -

رودکی همه عمر خود را وابسته دولت سامانیان داشت نزد نصر بن احمد که واسطه عقد سامانیان بود بست و هشت سال ملازم و ندیم او بود - خیلی وقار و احترام داشت بجزانی خدمت آمده بود - در آن خدمت پیر و فرزت گشت - بزرگ ترین مدوح همین بادشاه است از و کمتر امیر ابو جعفر احمد بن محمد حکمران سیستان است از وزرا با ابراهیم فضل بلخی و ابو طیب مصعبی روابط همیمنانه داشت در مدایح شان جذبات نیکو بروز داده است -

رودکی را در شعر فتهای قدرت بود و در مدت چهل سال شعر گفت می گویند که یک بیرون و سیصد هزار شعر از وی یادگار است - چنانکه رشیدی سمرقندی شاعر معروف قرن ششم در

تقصیده ای گفته است ه
 گرسری باید بعالم کس بنیکو شاعری رود کی را بر سر آن شاعران ز سید سری
 شعر او را بر شمر دم سیزده صدره صدره هزار هم فزودل آید چونانکه باید بشمیری
 دلی حالا از حوادث زمانه از همه آثار او ۸۰۴ بیت فراخ
 شده است که مشتمل بر منتخبات قصاید و مقظنات و رباعیات و
 مثنویات است -

کتابی در سنکرت موسوم به "پنج تنتر" که در زبان پهلوی
 ترجمه شده و از پهلوی در عربی از ابن مقفع منتقل شده بود
 ابو فضل بلخی بفارسی در آورد - رود کی بر حکم نصر بن احمد او
 را منظوم کرد و عطیه گران بها یافت - ابیات پراکنده که از او
 مانده است آشکار می کند که وی بجز منظومه کلیده رومنه
 و بجز مثنوی - دوران آفتاب ، بنا بگفته مؤلف فرنگ جهانگیری
 شش مثنوی دیگر داشت -

مدایح — در اشعار متقدمین شعرائی ایران مدایح رکن
 بزرگ شعر است و بهمین جهت شعرائی قصیده سرا در شعر
 پارسی مقام مخصوص دارند - و بزرگان این شعرا کوشش خویش
 در مناقب افسیح و بلند مدایح عزا بکار برده اند - رود کی
 بزرگ ترین ایشان برده است . انالهاد را استاد بشنوه خود را
 شاگرد و پیر و گفته اند - و تبقی با همه توانائی گوید ه

استاد شهید زنده با ایستے دآں شاعر تیرہ چشم و روشن ہیں
تا شاعر مرا مدیح گفتندی بالفاظِ خوش و معانی رنگیں
دجائی دیگر بگوید ۛ

کر رود کی گفته باشد مدیح امام فنون و مخنور بود
انتیاز رود کی بر شعرائی دیگر این است کہ او ہرچہ از مدح
و ستایش نسبت مدوحین خویش می گوید ازاں صدق
دروں و اعتقادِ کامل می ترادد۔ در ستایش اغراق نیست
مدوح خویش را چنانکہ ہست می گوید و محاسن و خصائلِ ایشان
را چنان بیان می کند کہ آماں در اں اوصاف نیکوتر و برتر
و استوارتر می گردند چنانکہ گوید ۛ

دیر زیاد آں بزرگوار خداوند جاں گرامی بجالش اندر پیوند
کلام او نہایت فصیح و معانی دل نشین است۔ الفاظ زلیبندہ
تر در شعرائی دیگر کم یافتہ می شود ۛ

تغزلات ————— نہتہای جلالت رود کی در غزل است ملک اشرا
عنصری کتری خود را اعتراف می کند۔ چنانکہ می گوید ۛ
غزل رود کی دار نیکر بود غزلہای من رود کی وار نیست
گرچہ بگوئیم بباریک و ہم بدیں پروہ اندر مرا بار نیست
مغز غزل عشق است شاعری کہ عشق و رزیدہ باشد لائق
تراست کہ احساسات و حقائق و واردات عشق راز و نیاز

باہمی را بہ دل نشینی و رقت انگیزی بیان کند۔ رود کی شاعر عاشق
 بودہ است و این شاعر نختین است کہ محبوب اوزن است
 و آشکارا بدو اشارہ کردہ است ۵
 بحجاب اندر دل شود خورشید گد تو برداری از دل لاله حجیب

بسا کینزک نکو کہ میل داشت بدو لبش زیارت اوزن او بہ پنہاں بود
 ہی خرید ہی ریخت بے شمار درم بہ شہر ہر چہ ہی ترک نار پستاں بود
 میان غزل سرا بیان متقدمین مثل فرخی سیتانی۔ صابر و میر
 معزی در ترکیبات دل نشیں و معانی نازک بر تری و بزرگی
 دارد۔ اشعار بایں فصاحت و کمال بلاغت حصہ رود کی است۔
 عشق را گد ہمیری لیکن حسن را آفریدگار توفی

کسی فرستاد بسرا آن بت عیار مرا کہ ممکن یاد بشعر اندر بسیار مرا

پیشم آمد باد اواں آن نگاریں از کر رخ
 باد و رخ از بادہ لعل و باد و چشم از سحر شوخ

ای مایہ خوبی و نیک نامی روزم ندہد بے تو روشنائی

خریات — مضمون پسندیدہ شجرائی متقدمین و
متاخرین بوده است رود کی ہم در لطافت و رنگینی و ابتکار
مضمون در درجه اول بشمار می رود - در مدح بادیه می
گوید

آل عقیق می که هر که بید از عقیق گداخته شناخت
هر دو یک گوهرند یک بطبع این بفسر و آل دگر بگداخت
شاهکار رود کی در خریات قصیده ای معروف ادست -
بدین مطلع

مادر می داد بگرد باید سترباں
بچه ادرا گرفت و کرد بزنداں

درین قصیده مضمون بدیعی برای شجرائی متاخرین گذاشته
است - در آل تفصیل رسیدن انگور است در خزاں و چین
آل و نهادن آل در خم و ساختن می
شعرا در مناظر طبیعی چوں نمه ایست که هر خاطر حزین را
بنشاط آورد و چوں سرود لیت که در دل پیر و جوان کارگر
افتد - در جای گوید

آمد بهد خرم بارنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
باران مشکبوی بیارید نو به نو وز برف بر کشید یک حدّ قصب
کنوں خرید بادیه و کنوں زمین شاد کاکنوں برد نصیب حبیب از بر حبیب

رودکی یکی از شعرائمیت که در شعر خود افکار حکیمانہ و اندرزها گزاشته
 است و در پیشتر قطعاتی که از وی مانده است اشارہ درین در حکم
 و معارف دارد - حکیم ناهر خسرو نیز بدین صفت رودکی اشارت
 کرده است -

اشعار زہد و پند لیبی گفتت آں تیرہ چشم و شاعر روشن بین
 او خود می گوید -

زمانہ پندی آزادوار داد مرا
 زمانہ را چونکو بنگری ہمہ پند است

”فرخی“

ابو الحسن علی بن جو لوع متخلص به فرخی نزد ۳۷۰ هجری در سیستان تولد یافت - در جوانی ملازم امیر خلیف حاکم سیستان شد چون یکی از کینزان آقای خود به حلقه ازدواج آورد - خرجش افزود و غل کم شد - ناچار ترک وطن گفته بخدمت ابو المنظر بن احمد محمد دالمی چغانیان رسید - و قصیده سرود و مورد الطاف و عنایات شد ، چون امیر یوسف بن ناصر الدین سبکتگین آواز سمن نیکوی او شنید خلعت فرستاد - فرخی بدامن دولت او پیوست انعام و اکرام و نیز شهرت یافت - بعد ازاں سلطان محمود و سلطان محمد پسرش او را نواختند و ندیم و مصاحب ساختند - تا بست سال به دربار غزنویان متعلق ماند - در سنه چهار صد و بست و نه وفات یافت و فرخی از شعرای بزرگ عهد غزنویه است - معاصر عنصری و عسجدی و فردوسی بود - این شاعر بیت که در سبک خراسانی یکی از مهم ترین و نامور ترین بشمار می رود - این سبک ادبی را رودکی ابداع است - اشعار و ابیات این دوره مخصوصی یک اسلوب ساده داشت افکار واضح و تازه بود - در بیان بیچ گونه پیچیدگی

و مستقامی و در تشابیه و استعارات یک گونه وقت و پیچیدگی و
خاقانی و انوری نیست. چیزی از نزاکت های تخنکی و ابهامی
دیده نمی شود. اشعار فرخی سرچشمه این اوصاف است. ساده و
طبیعی است و از هر گونه تعقید و حشو بی گانه. در افکار او
یک گونه رنگ و شوخی پدید است.

فرخی بر شعر از حیث اجتماعی تنقید ادبی نموده است و
این وصف شعر بر ابنزای سخنوری او رسماً است در تصدیق ای
که او پیش ابوالمظفر والی چغانیان خواند. می گوید سه

باکاردان حله بر فتم ز سیستان با حله تینده ز دل بافته ز جان
هر تار او برنج بر آورده از ضمیر هر لود او بجد جدا کرد از روان
یعنی هر شعر که بر روی قزاس آید. نتیجه فکر و خیال باشد
که در دماغ بخیله و به احساس قلبی و درد درونی آمیخته بیرون
می آید. محض انکار خشک و بی مزه نباشد ولی اخلاص هم دارد
داشته باشد. چون خوبی و زیباییش جامه در صنعت و سنجگی و شوخی
رنگ است هم اشعار نیکو به صنعت نیکو و نفاست کار زیبا
می نماید. چنانچه می بینیم که گه چه بقول رشید الدین و طواط
سهل ممتنع امتیاز خصر می اشعار فرخی است اما کلامش بویژه
مقاندش کم کم به لف و نشر و مراعات لفظی و تلمیحات
آراسته است.

فرخی فن موسیقی می دانست و رودی نراخت و اشعار می خواند
 به همین جهت که بحور و اوزان برای قصاید که منتخب کرده
 است موزوں و مناسب به نغمهای موسیقی است و در خواندن
 یک گداز و ترنم محسوس می شود تا آنی بآن قدرت کلام و وسعت
 الفاظ که در قرن دوازدهم در زبان فارسی بوجود آمد می توانست
 که ترانما نواز و شعر و سخن را به نغمهای شور انگیز در آورد -
 یک مرد مثل فرخی در آخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم
 بوده است که بآن کهنگی و ناشستگی الفاظ و اوقات و افکار
 به ترنم و تازگی گفته است که مارا بحیرت می اندازد بر هر واقعه
 که قلبی بردارد به برحسبگی و بے تکلفی سخن راند گویا با کسی هم کلام
 است در اشعار ذیل می بینیم که در بیان چه قدر سلامت و
 عذوبت است -

دلکایم خبر داری کای ترک لیسر بامن از ناز دگر باز چه آورد لیسر
 ترک بت رومے من از خواب گداں دارد سر
 دوش مے داده است از اول شب تا لیسر
 خسرو با به شکار ملکان تاخته بود باز اندیشے او خسته دل و خسته بگر
 فرخی دوستاق زاده بود و عشرت جو - چون از تنغآت
 خسروانه نراخته شد و جاه و حشمت یافت او را مے خواری و
 عیش طلبی و نشاط آمیزی افزود - در اشعار خود که این چنین

افکار خوش گزران را سروده است در اصل صنف شعر لطیف و
 ظریف را زنده کرده است۔ جاہا کہ وصف مجالس عیش و
 طرب و شکار بیان می کند۔ احساسات او پسندیدہ می شوند از
 معاصرین خود در ہمیں جا بلندتر می شود۔ تصاید ذیل بر این
 اوصاف دلالت می کند۔

چمل پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
 پر نیان ہفت رنگ اندر سر آرد کوہ سار

بہ فرخندہ حال و بہ فرخندہ اختر ز نوباغ می خواست شاہ مظفر
 دروسکن ماہرویان مجلس درون خانہ شیرگیران لشکر
 در مطالعہ این جنبہ خصوصی اد نیز می بینیم کہ طبعش بہ اخلاق
 و فلسفہ بیخ میل ندارد و کم جا است کہ او را مثل انوری و
 خاقانی معلم اخلاق و مبلغ افکار خصوصی یا بلیم۔

فن تاریخ کہ در زمانہ حال منضبط شدہ و قدر و اہمیت
 علم گرفتہ است در زمانہ سابق این قدر وسعت نداشت و
 تاریخ تالیسی منحصر بود بر وقایع و معرکہ ہای شاہ و دیگر حوادث
 کہ در اثناء زندگی او بوقوع آمد۔ اوضاع و رسوم دربار و
 دیگر جشن ہای شاہی نیز موضوع تاریخ می بود در زمان فرخی
 تاریخ تالیسی بہ ہمیں مرتبہ و دائرہ بود۔ فرخی گہ چہ مورخ نیست

ولی اهمیت تصاویرش به جهت تفصیل تاریخی خالی از اهمیت
نیست از بیانات خودش در اشار می بینیم که او در ملازمت
سلطان محمود سه بار به هندوستان رفت و همه احوال و حوادث
را به چشم خود دید در قصیده ای که مطلعش به

فنا نه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نواز که نور اعلای تو است دگر

است همه مقامات و شهرها و قصبها که طی نمودند و راه
های و شوار که در آمد و رفت در اندرون و بیرون هند پیوندند
به درستی تفصیل جغرافیائی بیان کرده است در زمانه کنونی که
هر واقعه بر عیار تحقیق و تدقیق آزموده می شود این گونه تفصیلات
مصدقه از یک مصاحب سلطان فیلی بقدر منزلت دیده می
شود. بدون از فتوحات سلطان محمود که در تصاویر اگر حوالها
یافته می شود - بر زندگی دربار و جشنها و تقریبها نیز تذکره موجود
است و در تصاویر تفصیل شکار جرگه و دسف کاخ مجلس و باغ
نوا آورد است و بعضی جا تعداد سپاه و سوار و نیلای هم شمرده
است!

فرخی در شعرائی متقدمین در مرثیه گوئی پیش رو شمرده شده است
مرثیه ای که بر وفات سلطان محمود نوشته است باین مطلع به
شهر غزنی نه همان است که من دیدم پار چه تفاوت که امسال دگر گون شد کار

از نظریہ خلوص و عمق احساسات یکی از شاہکار ہا می ادب
 است ہمہ قصیدہ در انتخاب الفاظ و بندش و سادگی بے نظیر
 است و در شور انگیزی و تاثر خود مثال خود است معلوم می شود
 کہ بر روح شاعر یک حادثہ بزرگ افتادہ است . و از نامرودگی
 و دست خود ہر چیز ویران بنظرش می آید و مرتبی او گرچہ از نظر
 غائب شدہ است ولی او یقین منی آورد و او را مخاطب نمودہ
 می گوید کہ "خیز شاہا" کہ خفتہ و امور سلطنت و سفیران ددل و
 ندیمان مجلس و زمینان مکرم و حرم محترم در انتظار نشستہ اند
 تمام نظم فنسای عثمانک و سوزناک دارد .

60397

فردوسی

نام و لقبش ابو القاسم منصور است در سنه ۳۲۲ یا ۳۲۳ هجری در دهی بنام باثرا از نواحی طبران طوس متولد شد . وی چندی آسوده و فارغ البال نبود آنا چوں در وطن خود شاهنامه را آغاز کرد و پختگی کلام او آوازه گرفت ابو منصور بن محمد ارسال جاذب عاملان طوس یکی بعد از دیگری وی را اعانت مالی دادند وی در ۳۸۸ بغزنی رفت و به سپارش و سرپرستی ابو العباس فضل وزیر حکایت جنگ کینسرو پیش سلطان محمود خواند بادشاه پسندید و فردوسی تا سنه ۳۹۴ در غزنی در تکمیل شاه نامه مصروف ماند درین نزدیکی ممدوح فردوسی خواجه ابو العباس از حدود اندازان در قید خانه انگنذه شد و ماسداں و بد گوئیان نیز بلاشاه را از جانب فردوسی بدگمان کردند و فردوسی از یافتن صلح و اجبی محنت سی و پنج ساله خود مایوس شده در ۴۰۰ از غزنی به خراسان به خدمت امیر ابو المنظر نصر بن ناصرالمین برادر سلطان محمود رفت شاهنامه پیش کرد و صلح خواست و عرضداشت کرد که امیر نزد برادر شریار سپارش وی کند تا

محنت او بارور شود این اخبار در دست نیست که آیا فردوسی نزد امیر
 نصر کامیاب شد یا ناکام می‌گویند که فردوسی از بادشاه نمراد شده
 همچو گفت ولی از تحقیق به پایه ثبوت رسیده است که این نظم
 جلی و الحاقی است و بسیاری از خود از شاهنامه وگر شایسته
 نامه و بهمن نامه و از دیگر کتابها چیده به صورت نظم آورده
 شده است. بر روایت نظامی عروضی سلطان محمود بعد از مدتی از
 اهمیت کارنامه بزرگ فردوسی آگاه شد و برای تلافی مافات
 نیل خاصه به ارزش شصت هزار دینار به اشتراک بار کرده نزد
 فردوسی فرستاد یعنی که این کاروان در دروازه ای طبران
 در آمد جنازه ای فردوسی از دروازه دیگر بیرون رفت و فردوسی
 در نامرادی ازین دنیا برنت سال دفالتش ۴۱۱ است.

از آثار فردوسی آل شاهکار ادبی ایران یک شاهنامه
 است و بس. مثنوی یوسف زلیخا که با وی منسوب کرده
 اند از دینیت پرده فیروز شیرانی مرحوم از شهادت داخلی و
 یک دروش خاص فردوسی و مقالیه میان اشعار شاهنامه
 و یوسف زلیخا به پایه ثبوت رسیده است که این مثنوی
 تصنیف هشتم صدی هجریست.

پیش از فردوسی دقیقی بر حکم نوح بن منصور ثانی
 بادشاه سامانی ابتدای نظم شاهنامه کرده بود هنوز یک هزار

شعر گفته بود که از دستِ غلامِ خویش کشته شد فردوسی ازین اشعار خیلی متأثر شده آنها را در کتاب خود ملحق کرده است فردوسی شاهنامه در وطن خود در سنه ۳۶۵ هـ آغاز کرد و در سنه ۴۰۰ هجری به تکمیل رساند. شاهنامه بقول میر میلم اگرچه افسانه و خیالات شاعری بسیار دارد لیکن تقریباً جمیع اخباری که در تاریخ قدیم ایران و توران یافت می شود - در آن مشرج است فردوسی در شاهنامه پیش از شاهان اسلام در ایران چهار خانواده شاهی را ذکر کرده است - ۱. پیشدادی ۲. کیانی ۳. اشکانی ۴. ساسانی - در خانواده امی اول الذکر غیر تاریخی است سوم تاریخی است - اما سوای چند یک نام بے ترتیب بادشاهان اخبار صحیح نیست - چهارم تاریخی است و بالترتیب است لیکن شخصیت های بادشاهان مورد قصه با ما فرق الفطرت شده است در خانواده پیشدادی بادشاه اول کیومرث آدم اول از اوستا است که گیومرت معروف است - جمشید که مرکب از یاسندی و شید بمعنی روشن شاهنشاهی است که در تاریخ و ادبیات ایران بادشاه معروف ترین است - ایجاد جام جم - نوروز و جشن های بزرگ و عمارت عالی نشان بادی منسوب است - سنجاک از ، اردهاک ، و آخر اژدهای اوستا است - فریدون از "کهراسطومی" اوستا

"تقرای نانی" هندی است که صفاک را کشته تحت ایران گرفت
از پسران او تور و ارج اند که بر نامشان مملکت های ایران و
توران بوجود آمد. انزاسیاب بادشاه تورانیان است که همواره با
ایرانیان بر سر پیکار بود. نامهای رستم سیتانی و زال و سام
پدرانش و سهراب پسرش در دومی تصنیف پهلوی مذکور است
رستم پهلوان کردار بزرگ شاهنامه است و بسیار از کارنامهای
زور و دلادری بخدمت پادشاهان کیانی بیان شده است و در
شخصیت و کردار ایرانیان نفوذ و اثری داشته است. نامهای
بعضی شاهان اشکانی مانند و مطابق مبارزان قدیم اند که در
تاریخهای یونانی و دیگر مذکور است مثلاً گودرز و پسرش گیو با
"گرتزی مے" (GOTARZEA TE) پدر گرگین - میلازبا
متهداد فرهاد با پهرات (PHRATES) قارن با کاو آهنگر
(KANCHI) مطابقت دارد. حکایات راجع به ساسان بانی
خاندان ساسانیان و سکندر یونانی فاتح ایران حالا از تحقیقات
علمی و کشفی جعلی و نادرست قرار داده شده است.
از آثار کتابهای پهلوی ظاهراً است که خردان ساسانی در
سرپرستی خود تاریخ و آثار خود مرتب کردند کتابهای خدای
ناک در احوال پادشاهان از کیومرث تا خسرو پرویز تألیف شده
بود ابن المقفع آل را ترجمه کرد. همین کتاب در ۹۵۷

میلادی از حکم ابو المنصور معمری برای ابو المنصور ابن عبد الرزاق
 حاکم طوس بوساطت چهار موبد از هرات و سیستان و نیشاپور و
 طوس بفارسی منتقل شد - دقیقاً بعد از آن فرودسی این کتاب
 را بنامی شاهنامه ای خود ساخت اکثر تفصیل بآن کتاب
 مطابقت دارد حکایت های بهرام گور - نغارن شطرنج هندی
 در ایران - کشتن رستم بر دست بهمن و داستانهای بهرام چو بیس
 و غیره از ماخذات دیگر اضافه نموده شد - کارناک از تا
 غشتر پاپکان کتاب دیگر در احوال ارد شیر هم بکار برده شده
 است - فرودسی به دیانت و امانت تا جزئیات پیروی آن
 کتاب کرده است - بسیاری از حکایات که در یاد داشتهای
 مردم پنهان بود - فرودسی آن ها را شنید و نظم کرد چنانچه در
 شاهنامه باین جانب اشاره می کند که او حکایات راجع به رستم
 و زال از شخصی بنام آزاد سرد بدبار احمد بن سهل شنید فرودسی
 خود کوششها نمود در هرات و بخارا رفت و معلومات هرگونه را
 گرد آورد باین همه داستان گرشاسپ نامه و بهمن نامه از حصر
 او دور ماند چنانچه بعدش شنوی بنام گرشاسپ نامه و بهمن
 نامه نوشته شد -

از خصوصیات شاهنامه یکی این است که تمام نظم که مشتمل بر
 شصت هزار شعر است در فارسی قاصص نوشته شده است کم جا

الفاظ و مصطلحات خصوصی در عربی آمده است باین همه احتیاط و پابندی کم جا در فصاحت و بلاغت کلام خامی و کمی مانده است - دیگران که این التزام را بر خود بسته اند نثر و نظم شان غالب بر تکلف و تصنع شده است نزدیعی بعضی جا در آوردن الفاظ پهلوی اهتمام خصوصی ملحوظ داشته است و الفاظ قدیم و متردک و غیر مانوس داخل کرده است اکثر الفاظ زاید در ساخت شعر آورده است این تعصب نزدیعی در دوره پهلوی کنونی نیز زنده شد - تحرکی برای فارسی خالص بوجود آمد آنا کامیاب شده است - نویندگان کتابها در علوم متعارفه چاره کار جز استعمال الفاظ عربی ندیده اند -

زبان شاهنامه ساده است و ترتیب و بندش جمله پسندیده و مانند اجزای جمله در نثر بالترتیب است -

شاهنامه محض بیان احوال پادشاهان و جنگهای ایشان نیست چنانکه عموماً از تاریخهای باستان متصور می شود بلکه این کتاب آئینه زندگی و تهذیب آل زمان است از بیانیهای مختلفه می توان کرد آورد که مجلس دربار پادشاهان چه طور بوده است - نشستا و لباس و مراتب امر چه طور معین بود آداب و درخواست کنندگان و شیوه ای تقسیم انعام تقدیم رساندن هدیه چنان بود - سزای مجرمان و دیگر قوانین دوستی هر چه

اندازه در عمل می آوردند - در زندگانی خانگی از قسم مراسم عروسی لباس زن و شو - رفتار و گفتار پیش خدمتال و کیزال و اقسام خورد و نوش و رسوم تجمیز و تکفین فراهم می توان آورد - اخبار مثل دستور مالیات و نظام انتخاب بادشاه و وضع نامه و پیام میان یک دیگر و جزویات مانند نوعیت کاغذ و سیاهی و مهر بندی نیز ذکر شده است -

فردوسی خدا دند سخن است - قریحه توانا داد - علم و تجربه اش به فنون سپاه گری و جنگ آزمای وسیع است - هر جا که واقعه جنگ بیان می کند به جوش و توانائی می کند - صف بندی های هر دو فریق سازد و آرایش و آلات و اسلحه هر دو لشکر بتفصیل ذکر می کند و جنگ میان دو سارز و رزم جو باتمام آدینش با دادها به تصویریت و واقعیت نشان می دهد - درین صنف سخن رزمیه او را کمال دستگاه است - دیگر شنوی نگاران با همه زور و نفرت کلام وحس و ذوق از عمده آن بر نیامده اند - تخمیل او واضح و واقعی است در بیان قوت لشکریان و پهلوانان و نقشه های جنگ مبالغه هست اما واجب است و مثل قصیده سرایان رسمی نیست که در مدح فلک را زین بوس مدوح می گردانیدند بیان فردوسی ملاحظه کنید -

بروز نبرد آل یل از هم بند بشمشیر و خنجر بجز زد و کشت -

درید و برید شکست و به بست یلان را سردینه دپا و دست

یا

پنال بوخوشیدم از پشت زین که چول آسپاشد پریشان زین
پنال تیره شد روی گیتی زگرد تو گفتی که خورشید شد لاجورد

زردوسی نظرت شناس بود و ز جذبات و احساسات انسان آگاه
بود تا اثرات در حیوانات طبائع را می دانست چنانچه هر جا که واقعات
نگاشته است این جزئیات را به لیاقت ادا کرده است که تصویر
آن واقعه پیش نظر جلوه می کند. مثلاً سهراب بر رستم گرز زد در رستم
به پیچید و درد از دلیری بخورد "یا رستم باری با کمند محض پیش
هومان بر جنگ رفت"

بدو گفتم هومان که چندین قدم

به نیردی این رشته شصت خم

این میان کیفیت آن تاثرات را ابراز می دهد. در فن تمثیل مکاری
این نکته بسیار مهم است که هر شخص از مرد و زن و طفل و از هر
پیشه و از هر ملک و هر حال حرف زند یا چیزی بگوید باید که هر
حال مناسب عمر و علم و حال او باشد. زردوسی هر جا که کلمه ای
در دهن کسی می دهد موافق حال و واقعه می باشد مثلاً چون یزد
گرد نامه سعد و قاص خوانده بر هم شد و گفت
ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجدی رسیدت کار

کہ تحت کیاں را کنند آرزو تفرہ تو ای چرخ گرداں توف
 ای گفتار عین مطابق شاہنشاہ بزرگ دزد آور و خود دالہ
 است :

رستم برای رہائی بیژن در توران رفت و بلباس بازرگانان در
 آمدہ و کافی بیاراست میزہ عاشق بیژن این خبر شنیدہ کہ مروی
 از ایران آمدہ است نزد او رفت و خبر بیژن پرسید رستم بہ ہم
 خورد

بدو گفت کہ پیش من دور شو نہ خسرو شناسم نہ سالار نہ
 نہ دارم ز گوردرد و گیو آگہی کہ مغز ز گفتار کردی تہی
 نہ بینی کہ ایدر فرد شنندہ ام ز بہر خور خویش کہ شدہ ام
 ای حرفنا عین شیوہ گفتار دکانداران مصروف کار است ہرچہ
 منیترہ در جواب ای سخن گفت ہم مطابق حال است
 چنین باشد آئین ایران مگر کہ درویش را کس نہ گوید خبر
 داستان ہای عشقیہ مثل زال و دو ابہ و منیترہ و بیژن خیلی
 مرغوب و دل پسند است و بیابان احوال ایشان و قصہ ہای
 معاشقہ آنها مطابق آن زمان است و بروقیقہ رسی و حس بلوغ
 فرودسی دلالت می کند زان در شاہنامہ عموماً موضوع عشق و
 ہوس اند گوردیہ جنگ جو و دسیہ کار است گردا فرید بے باک
 و مکار است منیترہ محبوب و خوش رداست مادر اسفندیار و ہما

و نثر بہمن دانا و حکمرانند و امنِ فردوسی ازین عیب پاک است کہ او
در بیانِ راہ و رسم عاشقان، پیرج جاسرانی و فحش را راہ ندادہ
است دیگر نثوی نگاران عشقیہ مثل نظامی پاک بازو جامی متقی ازین
لکہ داری ایمن نیستند۔

در بیانِ سادہ واقعات تاریخی نطقنای پادشاہان و مبارزوں کہ
داخل نظم کردہ است موجب دلکشی و اعیای توجہ و شوق خوانندہ
شدہ است جا بجا میان قنہ ہا اندر زہای حکیمانہ و پندہای سود مند
زیاد دہانی بر بے ثباتی و کم بقای زندگی دنیا و اسباب دنیا یافتہ
می شود چندی از سخنہا بر بزرگی و دانائی و توانائی قدما می ایران
دلالت می کند و ہمیں جہت قوم پرستان و میہن پرستان بر آبا و
اجداد خود فخر می کنند۔

شاہنامہ در اصل حماسہ ملی ایران است ابن اسیران را قرآن
عجم گفتہ است۔ این کتاب تذکرہ شان و جلال و تاریخ و داستان
و روایت ہای ایران است شاہنامہ از حکایت ہای تاریخی و غیر تاریخی
یک داستان مسلسل شدہ است کردار اول آل ایران است و حامل جذبہ
شدید میہن پرستی مصنف است خاکہ اش بنگاہ وسیع آنادہ شد و بہ تخیل
لطیف رنگ آمیزی کردہ شد اگر این نظم را از دوزنگاہ کنیم مثل
منظر میدانی بسیار دل پذیر افتد نظم بسیار طویل است و خواندن
مسلسل آن خستگی آور است۔

مسعود سعد سلمان

مسعود نام اصل اوست سعد سلمان نام پدرش است که از
 عمال معتبر غزنویه بود در عهد سلطان محمود بزرگ و پسرش در
 رکاب ایشان به هند آمد چون لاهور پایه تخت سلطنت غزنویه
 قائم شد همین جا ماند و زندگانی عز و جاه بسر برد. مسعود در
 لاهور در سنه ۴۲۸ هجری تولد شد زیر تربیت پدرش هر گونه
 علم و فضل و هنر زمانه و آداب مجلس بزم شاهانه و فن سپاهیان
 آموخت هنوز جوان بود که شعر بخوبی و جزالت می توان گفت
 و قدرت طبعش معلوم شد. پدرش بدربار سلطان ابراهیم ابن
 مسعود بر دوی خدمت سرکار منسک کرد او قصیده ها سرود و
 انعام یافت چون فرماندهی هندوستان به ارشاد اولاد ابراهیم
 سیف الدوله مقرر شد مسعود به ملازمت او پیوسته به هند
 آمد خدمت گزاری ها کرد. در جنگ جانپاری نمود و مرتبه
 والایقت و از شاعر قصیده سرا به امیر نامور رسید در لاهور
 دارائی و ابلک پدر را حفظ نمود و قصر عالی بنا نهاد. اما
 حدودال در عقب بودند. سلطان سعایت انگیزند که او

با سیف الدولہ سازش کرده می خواہد کہ بہ ملک شاہ سلجوقی پیوند
 و سلطنت او را برہم زند او را گرفتند و بزدان انداختند ۔
 دہ سال بھارہای دھک و سوم قلعہ نامی ماند و زندگانی
 در سخت تنگی و تلخی و تیرگی بسر برد تصاید سوزناک نوشتہ
 بریت خود و نمود و برای خلاصی خود عرضداشت کرد از اعیان
 دولت ابو الرشد رشید ۔ وزیر عبد الحمید شیرازی صاحب دیوان
 منصور بن سعید مشفاعت کردند عاقبت از سپارش عمید الملک
 ابو القاسم نجات یافت و باز بہ عیال و اطفال خود پیوستہ
 خرابی الملک خود را تعمیر کرد ۔ در زمان سلطان مسعود سوم
 (۴۹۲ - ۵۰۲) شیرزاد بفرماندہی ہند مستعین شد و نظام
 الدین ابو نصر فارسی پیش کار و سپہ سالار او شد در زیر سرپرستی
 این مرد فاضل و شاعر پرور اعتبار و اہمیت مسعود بر افزود ۔
 در مہمات شجاعت و دلیری ابراز نمود و بر فتح ولایت جالندھر
 والی آل سائنہ شد ۔ و بار دیگر مرتبہ والایانہ زندگانی آسایش
 کرد ۔ دشمنان این ترقی و اثر فوق العادہ ابو نصر و مسعود را
 نمی توانستند حل کرد بادشاہ را انگیختند ۔ ابو نصر و ابستگان
 او مذبذب شدند و مسعود ہم از ولایت بدر شد ۔ خیلی بایوس
 شدہ سخننہ رنجش آمیز گفت و بے تقصیری خود عرض کرد
 دلی بر عکس او را بہ ناشکری و ناقدری و غرور طبع متہم

ساختہ بادشاہ را برافروختند و او در حصار مریخ بزنداں افکندہ شد
و تا وہ سال در نہایت بے بسی و رنج و الم ماند آخر بہ پالمردی
خواجہ طاہر ثقفی الملک وزیر خاں و خازن شاہ مورد عفو سلطان
مسعود شد و او را بسبب پیری و ضعیفی شغل مناسب حال
او یعنی کتاب داری دربار سلطنتی تفویض نمودند در زمان ملک
ارسلان (۵۰۹ - ۵۱۱) و بہرام شاہ (۵۱۲ - ۵۳۷) سعادت
و عزت و تقرب یافت در سنہ ۵۱۵ بہمال ہشتادوم عمر خویش
این جہاں را پدید آورد گفت - در تاریخ ادبیات ایران کم
شخص بودہ است کہ ہم شاعر باشد و ہم قہرمان ولایت و این
گونہ حوادث زمانہ چشیدہ باشد در زبان مبالغہ گاہی در ترقی
و منزلت باوج ثریا رفتہ و گاہی بہ نقبت و ذلت تحت
الشری رفتہ باشد -

مسعود شاعر بلند رتبہ است شعرائی معاصر و ہمہ تذکرہ نگاران
بعد ادب و تخریب نامش برودہ اند و بہ بزرگی و سخادت و
عظمت مرتبہ شاعری او را ستودہ اند - ابوالفرج رونی
و رشیدی سمرقندی و عثمان مختاری اورا مخدوم سخن پروری
گفتہ اند - امیر معزی ملک الشعرائی دربار ملک شاہ در
وصف او می گوید -

شرفی خاطر مسعود سلمان را مسخر است سخن چوں پری سیماں را

حکایت خردش روشنی دید دل را روایت سخنش تازگی دید جان را
 سلیمان ایناج او را وحید الزمان و بدیع الکلام نرپید۔
 حکیم شامی قبل از انقلاب احوال تتبع سبک مسعود می کرد مسعود
 بر زبان پارسی و عربی تصرف کامل داشت و مقدار اشعار
 عربی بحد دیوان مستغنی است۔ رشید الدین د طواط در
 درایت اسرار اشعار او را بطور استناد و شواهد نقل کرده است
 و می گوید۔

"بیشتر اشعار مسعود سد کلام جامع است۔ هیچ کس از شعرائ
 عجم در این شیوه بگرد او نرسد نه در حسن معانی و نه در
 لطف الفاظ۔"

اگرچه اشعار او اہل عمر از چاشنی شکایات سوزناک جس خالی
 است بکمال جزالت و خوبی است چنانکہ قصیدہ در مدح سیف
 الدولہ محمود ہے

بنظم و نثر کے را کہ افتخار سزا است

مرا سزا است کہ امروز نظم و نثر مرا است

ہر جا کہ وصف لشکر کشی و حوادث جنگ بیاں می کند
 بہ قدرت طبع و مراحت می گوید۔ در مدح سلطان مسعود بر فتح
 قنوج می گوید ہ

شکوہ طرب آدر و شاخ عشرت بار کہ بوی نصرت و فتح آید از نسیم بہار

یکی از بهترین فصاید در شرح مسافرت خود و دیدن شیر
زبان است و مطلعش چنین است ۵

بکشاد خوں ز چشم من آن یار سیم بر

چوں بر بسیخ رفتن بستم همی کمر

یک جا احوال و اخلاق عمده طرب و اهل مجلس گفته است

خیلی واقعیت و تصویریت دارد.

شهرت مسود بر حبشیات اوست شکایات زمانه و رنج و

الم خود که بیان کرده در هر باب از فرط صراحت و صداقت

شخص را متالم و متأثر می کند - نظامی عروضی در چهار مقاله می

گوید "وقت باشد که من از اشار او می خواهم مومی بر

اندام من برپای خیزد و جای آل بود که آب از چشم

برود" چنانکه گفتیم بست سال عمر خود در زندان ماند ز بیال

و اطفال دور - زنجیر برپا - عریاں بدن بی نان و خورش کافی

زندگی پر از رنج گوناگون بسر می برد - تنها تسلی خاطر او

بشعر و شاعری بود که بوسیله خیالهای اندرونی سکون خاطر می

جست و بر حالت خود توجه می کرد ۵

شمر گویم همی و اندر دل فاطم جز بشمرنگارو

دل ز محبت خوں گشت و خوں می گرم

همه شب از غم عورات و اندر اطفال

قلب شاعر خیلی حساس بود و از هر چیز خارجی به رقت قلب و وقت دماغ تاثر می‌گیرد و اگر او را بر اظهار آن تاثرات یارا است او دیگران را هم از آن تاثرات متأثر می‌سازد شعراست حساس مثل خاقانی و انوری و مسعود چون قصاید محض گفتند - ستایش کردند و تکلف رسمی درزیند در اشعار وی بیچ اثر نبود که ولما را کشد چون خاقانی مرثیه پسر نداشت و تبصره احوال زماں با پیام زندان خرد کرد و انوری چون "انگهائے خراسان" نوشت و مسعود سعد بر احوال زار خود نالید - ایناں در حقیقت در هیئت شاعری اصلی بودند و وسعت نظر و عمق قلب ایشان در آن عالم منکشف شد. مسعود هر چه درین موضوع گفته است به نسبت متقدمان خود هرگز کم رتبه نیست درین خصوص در قصیده سرایان معاصر مقبول تر شمرده می‌شود -

دیوان مسعود در خصوص امور تاریخی خیلی اهمیت دارد. خاصه احوال و حوادث که او را در زندگانی خود واقع افتاد اکثر جا ذکر می‌کند برای جمع آوردن سوانح حیات او برای مورخ سامانی میا کرده است. مثل عنصری و فرخی در قصاید و قطعات اشاره به زندگانی محدودین موجود است بعضی جا شهید و سنین که در آن جنگها واقع شد حوادث غیر معمولی را ذکر کرده است چون او خود دو سه بار سفر به هند کرد و در جنگها شریک کار بود - راه های

دشتوار و دریاہا و کوہہا کہ در نوردِ حالِ شان بالتفصیل گفتہ است -
 این گونه تفصیلات از شخصی کہ خود مصاحب و ندیم پادشاہان بود
 از روی نقد تاریخی بسیار اہمیت دارد -

اشعار مسعود در فصاحتِ بیابان و سلاستِ الفاظ و تناسب
 جبل از اغلب شعرا مختار است چنانکہ بعضی از اشعار و مصرعہ
 ہائے او زبان زدِ عام شدہ است - مثلاً

اگر سپہر بگرد ز حالِ خود مگرد وگر زمانہ ساز و تو بازمانہ باز
 جانست دزبانست و زبان دشمن جانست

گر جانست بکار است نگہدار زبان را
 از شمع مہ گونہ کار مے آموزم مے گریم و مے گزارم و می سوزم

عُمَرُ حَمَام

نام پدرش ابراهیم است شاید که او چادر دوز بود از همپین
عنوان به خیلیم یا خیمای شهرت دارو از احوال زندگی او بسیار کم
باقی نازده است هر چه تا حال بالیقین معلوم شده است این
است :-

از تحقیقات مصنف (NECTER OF GRACA) به پایۀ
ثبوت رسیده است و از قراین نیز تصدیق می شود که ولادتش در
سنه ۴۴۰ هجری بوده است -

وی در سنه ۴۶۰ در رصدگاه ملک شاه سلجوقی بود و برای
ترتیب تقویم و محاسبه سال شماری مصروف بود در ۵۰۶ به بلخ
بود و عرضی سمرقندی آنجا باد ملاقات کرد - در ۵۰۷ ابوالحسن
بیهقی مولف تاریخ الملکامردی را دید در ۵۰۸ تقویم جلالی مرتب
کرد - وی نیز طبیب شاهی بود و با برقیارخ پسر سلطان
ملک شاه علاقه داشت در ۵۱۵ بر برهمنی مزاج سلطان سنجر
از دربار علاقه برچید - از تاریخ بیهقی پدید است که وی
زن گرفت و دختری داشت که با محمدیکی از علماء بغداد

عربی کرد.

عمر خیام در علم نجوم و هیت و فلسفه سرآمد فضل بود و نزد دانشمندان و بزرگان منزلتی بزرگ داشت و در تاریخ حکمای اسلام (۱۱۵۰ میلادی) او را فلسفی در چهار مقاله عرفی سمرقندی (۵۵۰ مخم و در تاریخ حکمای تفسلی (۱۲۴۸) وی را مصنف الجبر نام برده اند. آنا در مجموعه انتخاب اشعار رباعیات او را نیز ثبت نموده اند معلوم می شود که او در سده هشتم صدی هجری برای شیوه مخصوص در رباعیات گوی شہرت داشته است. ولی محل تأسف است که هیچ جا مجموعه کلی رباعی او محفوظ نیست بسیاری از رباعیات دیگران که تا حدی از حیث موضوع و سبک مشابهت و مماثلت داشتند با وی منسوب کرده اند. و از اصل و جعل امتیاز کردن بسیار دشوار شده است از همین که شاعر زبان انگلیسی فتنز جردور سنه ۱۸۵۸ ترجمه بلین رباعیات خیام کرده است نام خیام تمام عالم را فرا گرفته است بے مبالغه می توان گفت که در تمام زبانهای دنیا رباعیاتش ترجمه شده است و بارها به نهایت زیب و نقاشی و مصوری چاپ شده است اروپائیان در جستجوی احوال و آثار عمر خیام بسیار سعی نموده اند خاود شناسان مثل ژد کوشکی روسی - ریخ اذن المانی و آرتر کرستن سن و نمازکی در دستیابی

رباعیات اصلی تحقیق کرده اند از ایما کنندگان ادب و آثار بزرگان ایران مثل دکتر قاسم غنی و محمد علی فردوسی نیز از کوشش بسیار یک نسخہ مشتمل بر یک صد و ہفتاد و ہشت رباعی بچاپ رسانیدہ اند۔ ازیں مجموعہ رباعیات پنجاہ و ہفت را بالیقین بدون شبہ گفتہ اند کہ گفتہ عمر خیام است و از ماخذات مندرجہ ذیل جمع آوری کردہ اند :-

۲ رباعی	نوشتہ در ۶۵۰ ہجری	۱۔ کتاب مرصاد العباد از { شیخ نجم الدین رازی
" ۱	" ۶۵۸ "	۲۔ تاریخ جہاں کشاہ بیہی
" ۱	" ۷۳۰ "	۳۔ تاریخ گزیدہ از حمد اللہ مستوفی
" ۲۹	" ۷۳۱ "	۴۔ نرہتہ المجالس در کتابخانہ استنبول
" ۱۰	" ۷۴۱ "	۵۔ مولس الاحرار فی وقایق الاشعار
" ۹	" ۷۵۰ "	۶۔ جنگی از منشآت و اشعار در { کتاب خانہ مجلس شورای ملی
" ۴	"	۷۔ مجموعہ منتخب اشعار سی نفر { در کتاب خانہ مجلس شورای ملی
" ۱	"	۸۔ رباعیات بے نام مصنف کہ در مجموعہ اخیر بالا موجود است

باقی رباعیات را بر بنای سبک و افکار این پنجاه و هفت
رباعی منتخب کرده اند و گمان نخبه است که بر ذوق و سلیقه
شان اعتماد کرده رباعیات جمع آورده را اصل بدانیم -

خیام متفکر و متجسس بود در یافتن کثر اشیا تفکر می کرد -
ولی رازهای زندگی و کائنات نکتشودن است - این معما
هست که نه کسی فهمیدونی تواند فهمایند - شاعر در خیام مضطرب
می شد و برای تسکین خاطر این چنین افکار را به ایجاد و اعجاز
در رباعی می سرود در همه رباعی که دست داده است این
جنبه فکر او غالب است بارها به شیوه دلربا تر می گفته است

دائرة که آمد و رفتن ماست او را نه بدایت و نه نهایت پیداست
کسی می نزند می درین معنی راست کایس آمدن از کجاست و رفتن بکجاست

قومی متفکرند اندر ره دین قومی بگمان فتاده در راه یقین
می ترسم از آنکه بانگ آید روزی کای بے خبراں راه نه آنت و نه این

یکی از خصوصیات رباعیاتش که وی را ممتاز می کند - این
است که وی در عدم ثبات و تغییر ناپایده اعتقاد دارد -
چیزهای مادی درین گیتی در صورت های دلکش جلوه گر

می شوند بعد از سحر طبیعی ریخته و شکسته می شوند و باز این خاک
و اجزای خاک در صورت نولمودار می شوند این ماهیت اثیاء
بر ویژه انسان خیلی عبرت انگیز است و خیام این چنین تاثرات
را به دلسوزی بیان می کند مثلاً

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار برپاره گلی کلد همی زد بسیار
و آن گلی بزبان حال باد میگفت من هم چو تو بوده ام مرانیک بگزار

هر ذره که در خاک زمینی بوده است پیش از من و تو تاج و تکیلی بوده است
گردان رخ نازنین با زرم فشان کانهم رخ خوب نازنین بوده است

خیام ناپا نداری دنیا د بے شباتی سامانهای راحت دنیا را
فراموش نمی کند - هر عروج را زوال است و هر گل را حنار
است و هر عیش فنا پذیر است گردش های روزگار چیزهای
مادی را بیاد می دهد - این جنبه بے اعتباری اشیا شاعر را
غمناک می کند و او با حس متاسفانه می سراید

آرامی که همیشه درد جام گرفت آهویچه کرد و روبرو آرام گرفت
برام که گور میگرفتی همه نرسد دیدی که چگونه گور برام گرفت

چون خیام احوال دنیا را این طور مطالعه کرد و دید که هر

چیز گذشته و گزاشتنی است ازین جهت باید که ازین عمر چپند
روزه برخوردار باشیم باده بخوریم و غم هستی را فراموش بکنیم بعض
برخیام طعن برده اند که وی ترغیب می خواری میکند و رندی
و فسق می آموزد - بعض بگویند که او باده را برنگ مجازی گفته
است شراب انسان را از ماحول غافل می کند و از الیه علم را
معادن می شود - خیام نیز این اصطلاحات را بطریق مجازی
در زبده است اگر وی رند و میخواره بودی معاصرانش او را
انام و حجة الحق نگفتندی واضح است کسی که پس منظر افکارش
نمی داند الفاظ را در معنی حقیقی می پندارد حق این است که
وی این چنین افکار خوش گزارانی را به اخلاص و جوش گفته است
ازین جهت طبع عمومی را خیلی مرغوب است و یکی از اسباب
هر دلعزیزی و شهرت رباعیات او در اروپا و کشورهای دیگر
همین است که احساسات او هم آهنگ زندگانی و افکار
اروپاییان بود - می گوید ۵

بر نیز بتا بیار می بر دل ما حل کن بجمال خویش مشکل ما
یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم زان پیش که کوزه ها کنند از گل ما

می نوش که عمر جادوانی این است خود حاصلت از دور جوانی این است
هنگام گل و باده دیاران مرست خوش باش و می که زندگانی این است

کلام خیام سلیس و فصیح و بیخ و از تفننات شاعرانه دور است
 الفاظ او با معانی موزون است ادحس آهنگ و توافق صدا و
 ذوق لطیف دارد از دیدن مناظر طبیعی باهتر از می آید و در
 ضمن تفکراتی بادی اشاره می کند و هر منظر را به واقعیت و
 تصویریت می گوید - در افکار او اخلاص و جوش است ازین رو
 رباعیات او از دل خیزد و دهر دل ریزد - اختصای خیام بیشتر
 به شیوه بیان اوست -

انوری

نامش علی و لقبش اوحمدالدین بود . گرچه مورخین در دطن او
 اختلاف دارند اما انوری خود را به خاوران منسوب داشته است
 پدرش محمد نامی در دربار شهزاده خانم کریمه النساء رضیة الدین
 به منصب عالی مرفراز بود . بر وفات پدرش او هم خواست باک
 سرکار مربوط گردد . چنانچه در قصیده ای او را خطاب کرده عرض
 مدعای گوید :

ای فخر همه نژاد عالم دی سیده زنان عالم
 بوسه پدرم به مجلس تو یار سره و حریف محرم
 از جو که رهی شود مبدحت بر اغلب ناد حسان مقدم
 انوری از نوادر عصر خود بود . حافظ قوی داشت استاد
 نجوم بود در منطق و هیئت مهارت تام داشت در فلسفه و حکمت
 پایه اش بلند بود در الهیات و طبیعیات هم پس نبود . شاعری
 که نزد ما سبب شهرت اوست یکی از ادنی هنر او باید تصور
 کرد .

احوال زندگی انوری در تاریخ بهم نمی رسد . در تذکره ها

مثل لباب الالباب و جبیب السیر و تذکرہ عامرہ کہ ذکر ی شدہ
 است از قبیل قعّمہ ہا و داستانہا است کہ از روی تاریخ و
 تنقید غلط و بے بنیاد ثابت شدہ است۔ برای یک رامی غیر
 جانب دارانہ ہمیں بہتر است کہ بہ مطالعہ کلیات او رجوع کنیم
 چنانچہ می بینیم کہ پیشتر از باریابی دربار سلطان سنجر شاہ سلجوق
 او بہ ابو الفتح ناصر الدین طاہر وزیر شاہ توسل می جوید۔ در
 تصاید مدحیہ حوالہ ادل بہ سنہ ۵۴۰ ہجری یافتہ می شود۔ تلخیص
 دیگر راجع بہ ۵۴۳ است کہ سلطان سنجر در محاصرہ ہزار اسپ
 خلان خوارزم شاہ مصروف است۔ تلخیص سوم بہ جنگ سلطان
 سنجر و علاؤ الدین جہاں سوز کہ در ۵۴۵ یا بقول عروضی سمرقندی
 در ۵۴۴ ہجری وقوع پذیر شد۔ دریں واقعات انوری دالبہ
 دولت سنجر است در ۵۴۹ آن حادثہ المناک و دہشتناک واقع
 شد کہ در تاریخ حادثہ غز مشہور است۔ غزاں ترک کہ بدوان
 رحتی بودند۔ افواج شاہی را بر انداختند۔ سلطان سنجر مقید شد
 ایں بر بریاں شہر ہائے نیشاپور و مرد را تاراج کردند۔ کشتند و
 سوختند و برباد دادند۔ یک تباہی بزرگ پدید آمد در ۵۵۰ و
 ۵۵۱ یک سفارت بہ نمایندگی خواجہ کمال الدین متعین شد کہ
 پیش خاقان برود۔ انوری مضمون ایں سفارت نامہ را نظم کرد
 گو یا درد دل و سوز جگر را بر کاغذ تہادہ است۔ مطلعش ایں

است ۷

بر سمرقند اگر بگزری ای باد سحر نامه اهل خراسان بر خاقان بر
انوری بعد ازین حادثه جانگزا و وفات سلطان بخر در ۵۵۲ در
بلخ مقیم شد - و در مدح طغرل بلیس حاکم بلخ دو سه قصیده
و چند قطعه گفت ولی علاقه استوار نداشت -

در قیام بلخ حاسداں نظمی در ہجو بلخ و بلخیان نوشته بہ
انوری منسوب کردند یک طوفان مخالفت برپا شد - مردمان
بر او ریختند و بے حرمتی کردند بعضی گفتہ اند کہ او را
تختہ و کلاه کردند - مہجر زنان پوشانیدہ در شہر تشہیر کردند
انوری در جواب دشمنان و بر بے علاقت و بریت خود نظم عزا
نوشت کہ بہ سوگند نامہ معروف است این نظم بر اعجاز
نگاری و قدرت کلام او یک شہادت بلیغ است از اثر و
جوش این نظم مخالفت کم شد و اشتعال بلخیان سرد شد -
متہید نظم این طور است ۷

ای مسلمانان فعال زین دور چرخ چہنبری
وز نفاق تیر و قصد ماہ و کید مشتری
در سنہ ۵۶۰ عماد الدین فیروز شاہ حاکم خراسان بلخ را
فتح نمود در حقیقت این فیروز شاہ ممدوح حقیقی انور لیست
علاہی از قصاید عالی مرتبت در مدحش سرودہ است از الفاظ

و معانی معلوم می شود که او به شاه یک انس قلبی دارد - در مدح وزیرش جلال الوزرا هم تصاویر بلوغ گفته است - از یک قصیده پیدا است که انوری از بلوغ جدا شده به بغداد رفت و در دربار قطب الدین بود - مذکور گشت و تصنیفی بنامش معنون کرد ولی این حاکم تربه به احوال انوری نداد - داد پس از وقتی آنرا در بلوغ آورد و آنجا مقیم شد -

تاریخ وفات به یقین معلوم نیست - تذکره نویسان از ۵۴۴ تا ۵۹۲ تاریخهای مختلف گشته اند - ولی این قدر به یقین می توان گفت که او در ۵۸۲ زنده بود - زیرا که پیشگویی انوری که آن شب طوفان باد خواهد آمد و قتیکه اقتران سیاره ها در برج میزان باشد غلط بر آمد - آن اقتران در سنه ۵۸۸ واقع شد - حمد الله مستوفی در نزهة القلوب نوشته است که مرادش در سرقاب نزد تبریز در همسایگی خاقانی و ظهیر فاریابی موجوده است این نجیبی تعجب آمیز است که مردی که اواخر عمرش در بلوغ بسر کرده چگونه در انحطاط حیات به تبریز رفت -

انوری مرد بلند حوصله - شریف الطبع و خوش اخلاق بود - صاف گوئی و بی باکی یکی از خصائل خصوصی او است - در خطر و آفت دلیر بود - او فطرتاً خوش طبع - ظریف و بذله سخن بود

بدین جنت هر و عزیز و کثیر الاحباب بود . بسیاری از حدود بر
 بے باکی او دشمن شدند لیکن او در هجو کردن آغاز نمود . اول
 حریف را تنبیه کرد گر او وضع خود را درست نکرده . هجو
 سخت گفته غرور و خود ستائی که شیوه شاعر بوده است . در او بسیار
 کم بود . گرچه همه عمرش در دربار های پادشاهان و والیای گذشته
 و قصیده خوانی پیشه او بود اما بطبع نرشدگر نه بود . در
 انساناں مساوات پندیده .

او شراب می خورد و خود اقرار کرده است چند یک قطعه به
 دوستان نوشته است تا برای او باده خوشگوار آرند . او خانواده
 بزرگ داشت که افراد او به پنجاه رسیدند چوں مصارف زیاد
 داشت و خود نیز بجه اسراف فیاض بود همه حال در دام گرفتار
 ماند . او فلسفه و حکمت را دوست داشته برای بوعلی سینا خیلی
 احترام داشت فردوسی را برای عقاید گبری به نفرت نگریست
 معاصرین مخالف او را به کفر نگاری متهم کرده اند فتوحی
 مردزی می گوید .

گدیه و کفر در اشعار شاعر است ترا

کفر در مدحی و در گدیه همه کفران

قاضی نور اللہ شوستری در مجالس المؤمنین او را از شمرای

شیعه شمرده است اما در کلیات این شهادت موجود است که

او صاحب سنت و الجماعت است و غالباً مذہب شافعی داشت

۵

نہ در خلافت بو بکردم ز نم بخلات
 نہ در امامت فاروق در مجال و نطق
 نہ در شستن عثمان چو رافضی بد گو
 نہ در شہادت حیدر چو خارجی احمق

ہم دستان انوری او را پیغمبر قصیدہ گفتہ اند ۵
 در شعرہ تن پیمبر انشد ہر چند کہ لابی بسدی
 ابیات و قصیدہ و غزل را فرودسی و انوری و سعدی
 زمانہ سلجوقیان زمانہ زرین برای قصیدہ گوئی بودہ است - ہمہ
 شعرائی عمدہ بیشتر از ہمہ اسنات سخن در قصیدہ گوئی از یک
 دیگری خواستند - پیشی بخویند شعرائی معروف مثل امیر معززی
 ادیب صابر عبد الواسع جبلی - رشید الدین و طواط - حکیم سوزنی
 برای تفسیر طبع قصیدہ می نوشتند اما انوری طبع جدت پسند
 داشت و در مضمون بندی و خیال آفرینی اسلوب جدید اختیار
 می کرد - در متاخرین عرفی - ابن یمن و قافی اقتدای او کردہ
 او را استاد گفتہ اند بعض از مداحان ظہیر ناریابی را بر انوری
 ترجیح دادہ اند بہ جهت صفائی زبان و برجستگی کلمات اما

چون مضامین ہم موضوع را مقایسہ کنیم می بینیم کہ ظہیر بہ مسانت و
 وقت نظر بہ انوری نمی رسد در تصاید انوری مضامین تشبیه
 بسید است و چون قادر الکلام بود از مناظر ہرگونہ چون آبد
 محبوب و مکالمہ با او سرگرمی سفر و مناظر دشت و بیابان۔
 آبد عید و جشن عید و روانگی سوی عید گاہ۔ بیان فلکیات،
 نقاشی چمنستان و غدیر و قصر و ایوان و بعض جا ناقدری
 زمانہ و کساد بازاری علم و ہنر بطرز بسیار دلپند گفتہ است۔
 انوری خصوصاً در اوصاف نگاری دقیق گو و مشکل پسند
 است یک تشبہ ملاحظہ کنید۔

جرم خورشید چہل ازحت در آید بہ حمل اشہب روز کند ادہم شب را ارجل
 کوہ را از دو سایہ ابر و نیم شب پُر ظرافت شود اطراف چہ ہاموں چہ تل
 اما در واردات قلبی و صدمہ و جوش و ہیجان بیان او سادہ و
 سہل می شود در فرط غم تصنع و ارایش فراموش می کند۔ مثلاً بروفا
 وزیر می گوید۔

شہر پُر فتنہ و پُر مشغلہ و پُر غوغا است

سینہ و صدر جہاں بار نہ دادست کجاست

دیر شد دیر کہ خورشید فلک روی نمود

چہیت امروز کہ خورشید جہاں ناپیدا است

آن قصیدہ کہ بہ "اشکھائے خراسان" معروف است و در

زبانهای المانی و انگلیسی ترجمه شده است بر معجز نگاری او دلیل است
 آنچه قدر اضطراب و رقت قلب او را در زبان ساده نمایان می
 کند. در لیسان شاعری این نظم بایه ناز ایران است. دوسه شعر
 از این نظم درج ذیل است:

بر سمرقند آگه بگزری ای باد سحر
 نامه اهل خراسان بفرحناقاں بر

نامه مطلع آن رنج تن و آنت جان

نامه مقطع آن درد دل و سوز جگر

"سوگند نامه" از که دل دشمن را نوم می کند در قدرت کلام
 و تاثیر بی مثل است از مطلعش مضمون هویدا است:

ای مسلمانان فعال زین دور چرخ چنبیری

از لفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

او را صنایع لفظ و نشتر و تجمیس خیلی مرغوب است و در

استعمال حسود جمله معترضه هم مهارت دارد در ادای خیال اکثر

یک پیرایه سنجیده و باریک می پسندد:

نظامی

ابو محمد الیاس نظامی پسر پورسرف بن ذکی در سنہ ۵۲۶ ہجری
 نزدیک بہ قم تولد یافت اور شیخ رئیس و نثر سردار کردستان بود
 خواجہ حسن عمومی وی بود کہ او را تعلیم و تربیت کرد نظامی بعد
 امدتی بہ گنجد نقل مکانی کرد و تا آخر زندگی بد نیک نامی و
 پاک بازی بسر برده در سنہ ۶۰۴ این جہاں را پدید گفت
 اوسہ زن گرفت ہر سہ کنیزان شاہی بودند یکی از ایشان پسر تی
 زاید کہ محمد نام داشت ۔

او پنج کتاب نوشت کہ بنام پنج گنج مشہور است مخزن الاسرار
 در سنہ ۵۷۲ - ۵۷۳ - شیریں خسرو در ۵۷۳ - ۵۷۶ - یلی بول
 در ۵۸۳ ہفت پیکر در ۵۹۲ - حصہ تختین سکندر نامہ در
 ۵۹۶ حصہ دوم در ۵۹۹ نوشت ۔ او دیوان ہم ترتیب
 داد ۔ چند تا قطعہ از ان تا حال باقیست ۔ شاہان آن زمان ہم
 نشینی او را باعث عزت افزائی می شمر وند او از دربار
 فاری احترام کرد ۔ دلی بر خواہش ایشان کتابہای خود بنام
 ایشان منسوب کرد ۔

در زبان نظامی انقلابات بزرگ روی داد سلطان سنجر شکست خورد گرفتار شد و مرد و مملکت سلجوقیان زوال پذیرفت خواند مشایبان و اتابکان برآمد و زیر زبیر رفتند غزنویان را زوال آمد حشیشین بر سر پیکار بودند و سلامات آن بلای بزرگ یعنی حمه مغولان پدید ار شد.

همه ایرانیان و مستشرقین که ادبیات فارسی دانند بر آن متفقند که نظامی گنجوی مثنوی بزمیه از شعرای هر زمان شریف ترین و لطیف ترین و بسیار حقیقت نگار بوده است در مثنوی بزمیه از فردوسی یک درجه کمتر است بایر همه در بعض جا که احوال و فتوحات میکند را ذکر می کند در طرز بیان به شوکت شاهنامه قدم فراتری زند راستی این آشوار است که در همه شاهنامه فردوسی یک بیان حسی و دلاویز بهتر از اکثر بیانات شیرین خسرو و هفت پیکر در موسیقی و تاثیر پیدا شود.

در بزمیه و نیز در تصوف از هر یک شاعر بهتر و بزرگ تر است اگر مخزن الاسرار را با حدیقه سنائی منطق الطیر عطار مطلع الانوار خسرو یا تحفه الاحرار جانی مقابله کنیم بایقین دانیم که در لطافت سخن پاکیزگی و جوش و ایقان روحانی از همگنان عالی و اولی است هر مصرعه مخزن الاسرار بر صداقت کلی این امر شاهد عینی است که تقوی و عبادت عجز و خود فراموشی برای فقر و غنا چهار عنصر اند که از آنها معرفت خداوندی دست دهد و بقای دوام حاصل آید. جانی در نفحات الانس می گوید که اگرچه کتابهای نظامی در صورت رومان معلوم

می شود اما در حقیقت عقاید بنیادی و حقائق معرفت خداوند کی را
بیان کرده است

او تقوی و ریاضت را به تحمل بکار برد و اکثر اوقات
اعتقادات دیگران را احترام نمود او بر عظمت خود آگاه بود.
اما فقر خود با اختیار و تسلیم و رضا برداشت کرد طرح شفیق
و احوال زمانه وی را بر آن داشت که کتابهای خود را به
بادشاهان منسوب کرد و تعریفهای بی جا مرود.
از شعرای معروف که پنج گنج را نمونه گرفته تقلید نمودند
بعضی از آنها را نام می بریم. امیر خسرو دبلوی. خواجوی کرمانی.
جای و حلقی. شاعری را نمونه گرفتند و بر طرز وی شعر گفتند و
شعر نخستین وی را در آغاز کتاب خود آوردن بهترین تحسین
و احترام از شاعر ایرانیست.

او مرد فاضل بود و علوم و فنون زمانه خود خوب می دانست.
در کتابهای خود نه محض خزانه علوم را فرا آورده است.
بل هر چیز را به کمال فن و آموخته است. بلندی او بزرگی و طرز
سخن او به بلندی و بزرگی مضامین مناسبت کلی دارد در ریخ
و الم او طبیعی نرم. خاموش. باوقار و فصیح است و در دل
با احساسات نازک می جنباند.

نظامی نمائنده سبک عراقیت قطران تبریزی و انوری و

خاتمی متخصصین این سبک می باشند. دقت و پختگی، تخیل بیان
 پر تکلف ندرت تشابیه و استعارات خصوصیات اہم این دبستان
 است. شاعر در ترکیب و انتخابات الفاظ محنت می برد و ہر خیال
 را بہ باریکی و لطافت پیرایہ پسنیدہ می پوشاند. آرائش بیرونی
 بہ صنایع و بدائع لازم می شمارد. حسن بیان و جدت ادا روح
 کلام می باشد. معاصران نظامی این اوصاف را بہ حسن و صفائی مد
 قصیدہ بکار برده اند اما نظامی ہمہ این زیبائش ہارا در شوقی
 بہ تصرف آورزہ است و خوبی فن شعر این است کہ آنان خلاف
 عمل شعری پیشین الفاظ عربی و فارسی را با ہم مزوج کردند
 پیش ازین زبان عربی در فارسی چندان دخل نبود تصرف آن بہ
 فارسی روان و مربوط نبود بہ دست این شعرا ارتباط نفیس و
 غیر منطک بعلم آمد نظامی را در این چنین ترکیب و بندش بلفظ
 ممال اعلا بود مثلاً ترکیبات عربی و فارسی درین اشعار سے

بہار نریوں و گلزارِ حم	دبا و خزاں گشتہ تاجِ علم
نسب نامہ دولت کی قباد	ورق بر ورق ہر سوی بردہا
نظامی نظریہ شعر خود درین	اشعار واضح می گوید سے
سخن گفتن بگر جان سفتن است	نہ پر کس سزای سخن گفتن است
بدیں و لفریبی سخنہای بگر	بسختی تو ان زاون از راہ فکر
نہیرم نہ زن بلکہ آتش زن است	کہ مریم صفت بگر و ابستن است

سخن بسیار واری اندکی گوئی یکی را صد گوی صدی را یکجا گوئی
یعنی جذبات حقیقی و کیفیات را که دل محسوس کند به
صحت و جستجو در الفاظ پندیده و موافق بیان کردن کار بسیار
دشوار است. از راه فکر اشاره می کند که شاعر هر خیال را
که از دل بیرون بعد از تنقید و تنقیح به یک شکل معین و به
صورت دلربا جلوه می دهد. نظامی دیگر می گوید که ضمیر او
آتش زن است یعنی از با هم زدن شگهای جان و فکر شعری و نفس
پیدا می کند در نتیجه این نظریه شاعر می گوید که خیالات پریشان
را بهم در صورت جامع آرد و الفاظ موزون و جامع انتخاب
کند چنانچه کلام او اکثر بیدر مختصر می شود. همین جهت ادبای
عصر حاضر گمان می کنند که نظامی اکثر جا غیر واضح و پیچیده می
شود.

جنبه احساساتی در سبک نظامی بسیار مهم است خاصه در
مثنوی شیرین خسرو زمانیکه این مثنوی نوشت پر از ولوله زندگی
بود و احساسات او جوان در سکندرنامه این عنصر احساساتی
کم شده است زیرا که وی را به موضوع مثنوی اشتراک
ذهنی و موافقت نبود آنجا در بیان ادبای و ملامت و
شوکت موجود است ولی جوش و شوریدگی نیست.
در جنبه تخلی نظامی از همگنان سبقت ربوده است.

تشابہ و استعارات حسین و بکر می آرد گرچه برائے تزیین کلام
می باشد البته خیال را واضح می کند مثلاً

برای دجله خون بلند آفتاب چون نیوز افکنند ورق بر آب
بزدی گرفتند هتاپ را که او برد آن جوهر ناب را
در ذوق محنت نظامی بے نظیر است - حس او راجح
به آهنگ و توافق صداها بسیار تمیز است. چون حروف صحیح
به تمیز و موزونیت بکار می برند خوش آهنگ پیدای شود
و چون حروف علت را به سلیقه و ترتیب آرند توافق صدا
پیدای شود. نظامی چونکه ماہر موسیقی مثنوی بود اذین جهت
دریں خصوص کمال درزیده است مثلاً در این دو شعر
سنان سکنر دران داری سبقت برد بر چشمه خادری
نسب نامہ دولت کیقباد ورق بر ورق ہر سوی برد باد
در ہمہ تصانیف خود کہ مشتمل بر سی و پنج ہزار شعر
باشد جای نیست کہ وی برائے خانہ پری لفظ غیر ضروری بکار
برده باشد یا برای رعایت وزن معنی را فوت کردہ باشد.
اورا بر کلام چندان قدرت بود کہ بر ما محال است کہ لفظی
از شعر بر چینیم و معنی بر ہم نہ شود یا ترم صنایع نشود.
مولینا روم در مثنوی خود اکثر الفاظ تشوئی آرد و برای
ضرورت بحر و وزن و معنی لفظ نومی سازد کلام نظمی

مثل نقش خوب و نازک و بلند است که اگر جزوی خراب
شود حن همه تصویر از میان برود. و کسی نتواند که
چیزی مثل آن بیارد ۴

خاقانی

نام وی بدل و لقبش افضل الدین چنانکه در اشعار
معاصرین می آید اول حقایقی تخلص می کرد پس از مناسبت
اختصاص به خاقان منوچهر خاقانی تخلص کرده . پدر
خاقانی علی نام داشت و دروغ پوده . او در گنج درسد
۵۰۰ تولد یافت . کافی الدین عمر بن عثمان عم خاقانی طبیب
و فیلسوف تربیت او کرده و به فنون فلسفه آگاهی داده
خاقانی جوان بود که علم وی وفات یافت . مادرش نطوری
بر فرزند خود مهر و عطوفت داشت .

خاقانی در آغاز زندگی شاعر مدح سمر بود و از ممدوحین
صله گرفتاری و به تجملی امیرانه می زیست ولی در او اخیر
زندگی از مدح امیران تنگ آمد و راه توبه گرفت . حج
اسلام کرد و به گنج عزت نشست . خاقانی همت بلند داشت .
عرض از مدح سمرانی آئینه پوشش و خورشید بود او می خواست
که خود مجتهدانه معاش کند و بدوستان هم بدید و طالب
شهرت و نام بود و هر گاه از ممدوح بے التفاتی می دید

از عطائی او چہم می پوشید و بجائی دیگر سفر می کرد۔ او
خود می گوید

ما وحیم گاہ سخن بے نظیر در طلب نامہ نہ در بندناں
ولی بعد از مدت بسیار حمتت و جہاہ دنیاوی دل
اورا تسلی نہ داد واد سراید

پس از سی سال روشن گشت برخاقانی این معنی
کہ سلطانیست درویشی و درویشی است سلطانی
بدین جہت بزہد و گوشہ نشینی راغب گردید۔ ہمیں
تمایل خاقانی بزہد و آخر بہ تصوف در افکار وی تاثیر
کرد او بہ اعتقاد دینی را سخ بود از بادہ گساری اجتناب
می کرد و با این کہ خود از فلسفہ آگاہی داشت فیلسوفان
را بے دین می پنداشت۔

فلسفہ در سخن میا میزید و آننگی نام آن جدل نہید
سفرهای خاقانی بہ حجاز و رنجہائے کہ در طے باوید
بدور رسید اورا چنان کوفتہ و رنجیدہ خاطر ساخت کہ
بے اختیار زباں بہجائی عرب کشود۔ او می گوید

کعبہ گنج است و سیاہان عرب ماران گنج
گرد گنج آنکہ صف ماران فراواں آمدہ
چوں از حجاز بادل رنجور باز آمد و ہر بادی سداں چہم

انگند بیاد نیاگان خویش افتاد کہ سالہا بر عرباں فرماں
 روانی کردند اکنون آں کاخ بلند بدست بیگانگان ویراں
 شدہ نگریت خون ناب دل بیفشانند سے

ہاں ای دل عبرت ہیں از دیدہ نظر کن ہاں

ایوان مدائن را آئینہ عبرت داں

خاقانی بوساطت استاد خود ابو العلاء بہ دربار خاقان
 اکبر فخرالدین منوچہر شہر و انشاہ در سنہ ۵۴۰ھ راہ یافت
 و لی استاد بروی برتری داشت۔ آخر الامر خاقانی مقم
 گردید و صلہ ہائی گراں می گرفت استاد بروی حد برد
 خاقانی عنصری و رودکی را ریزہ خور خود می پنداشت
 و معاصرین را بہ بیچ نمی شمرد۔ ایشان کینہ توختند و
 سعایت کردند۔ خاقانی بر آداب ندیمی عمل نمی کرد۔
 شہر و انشاہ او را بہ مہاگساری می خواند او تمکین نہ
 داشت خاقانی ہم والیان ہم سایہ را می ستود و در ابیات
 اشارات بہ عزم سفر خراسان و عراق می کرد و دشمنان او
 شہر و انشاہ را بدگماں کردند و ایس عزائم خاقانی بر دسے
 گراں آمد۔ چون خاقانی بہ برج رفت در بغداد بخدمت
 سلطان محمد سلجوقی رسید و ہم در موصل جمال الدین
 محمد ابن علی صفہانی وزیر صاحب موصل را دیدار کرد۔

و خلعت و صلہ ہزار دینار یافت . چون بوطن خود باز آمد
 بشر و انشاہ اورا بہ جس انگند و لی بشفاعت عزالدولہ از بند
 بر آمد بعد از وفات بشر و انشاہ ابوالمظفر احسان نیز خاقانی
 را نواخت و لی از دربار کرانہ می گرفت و از مرح پادشاہاں
 پشیمان شد آخر در سنہ ۵۶۹ بہ میابخی گری عصمت الدین
 دختر فریدون اجازت سفر برج دریافت . زیارت مرقد نبوی
 کرد و سر بالین پیغمبر و دو قصیدہ انشا کرد

شیردان از صبح صادق کعبہ حیاں دیدہ اند

صبح را چون محرمان کعبہ عرباں دیدہ اند

شیردان چون رخ صبح آئینہ سیما بیند

کعبہ را چہرہ دران آئینہ پیدا بیند

در ۵۶۱ سپر جوان سال رشید الدین و امام عصر

عمدۃ الدین ابن اسعد ازین جہاں در گزشتند و روزگار

او تیرہ وتار کردند . او بادل پر سوز مرثیہ سپر و تعزیت

امام کردہ است

از محمودین او علاؤالدین التمز بن محمد خوارشاہ و

نصرۃ الدین اسپبدانظم ابوالمظفر حاکم طبرستان و عنایت

الدین محمد بن محمود ابن محمد بن ملک شاہ . و رکن الدین

ارسلان بن طغرل و سیف الدین اتابک منصور حکمران شمشاخ

بودند. مظفرالدین قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز ممدوح
خاص خاقانی بود وی را از روی اخلاص مدح و ستایش کرد
خاقانی در سنه ۵۹۵ هجری وفات یافت

دیوان قصاید و غزلیات معروف بکلیات خاقانی حادی
بست و دو هزار بیت است. تحفة الراقین منظومه الیست
بطرز مثنوی که خاقانی حوادث نخستین مسافرت خود را به مکه
و منازعه که پیموده شرح می دهد و وصف می کند هر
شهری و بزرگان آن را که از دیدارشان بهره یافته -
در آخر مثنوی اطلاعات مفیده راجع بخاندان و سوانح
عمری دید شاید این منظومه اولین سفرنامه منظوم باشد
ابیات نصیح و قوی دارد.

خاقانی از سخن گویان قوی طبع و بلند فکر یکی از استادان
بزرگ زبان پارسی در درجه اول از قصیده سرایان عصر
خویش بود او بر نیروی طبع بلند اندیشه توانا و قریحه
سرشار هر گونه معنی را به لباس الفاظ توانا آورده است
توانائی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین از هر قصیده
پدید است معانی و افکار که قصیده سرایان پیش فرسوده
شمرده دور انداخته بودند به روش و سبکی جدید بظهور آورد
و مدت ۲ سر مشق گویندگان پارس بشمار رفت.

یکی از ممیزات خاقانی التزام ردیف است در قسمتی از
تصاویر که بواسطه آن توسعائی در الفاظ و معانی و طرز
استعمالی و نو بخشیده است.

در اشعار خاقانی وصف صبح و صبحی کتاب و بزم باد
گزاران و صفت بزم های زمستان و آلات طرب و توصیف
بهار و خزاں سمعت قوی و دلربا است. وقت و باریک
بیمنی وی بخوبی روشن می گردد و جزئیات را چون نقاشان
چهره دست بیان می کند

این که می گویند که بیاری اطلاع و احاطه خاقانی بر
لغات فارسی و عربی و اصطلاحات فلاسفه و اطباء و وقت
ادبی او در ترکیب الفاظ سبب پوشیدگی آراء و افکار
وی گردیده است. بکلی درست نیست. پیچیدگی و اغلاق
در افکار او در بعضی ابیات دیده می شود ولی آنجا که
خاقانی در وصف مناظر طبیعی یا انتقاد اخلاق معاصرین یا
مدح سخن می راند به ایچ روی درست نیست زیرا این
تأثرات و احساسات شاعر بذهن عموم آشنا و در حد فکر عامه
می باشد آنان که کم علم و کم ذوق باشند از لطافت و وقایع
معنی وی برخوردار نمی گردند. راست این است که او معانی
ساده را به عبارات عالمانه بیان کرده است و همه شنوندگان

را در ادراک علوم ہمتائی خود پنداشتم است . دو مانند
 فرودی و حافظ و سعدی و مولوی نیست کہ مطالب بلند
 را بہ حد فہم زمینیاں بہ نظم آورده است .

بعضی از متقدمین گفتہ اند کہ بیش از پانچ صد بیت
 او مہمل است این سخن بیرون از انصاف است . چہ
 بعد از آشنائی بہ لہجہ و طرز تعبیر او معلوم می گردد .
 پنج بیت بے معنی نباشد ولی محنت و دقت کہ در
 ادراک معنی صرف می کنند بالذات نتیجہ ای کہ پیدا شود
 برابری نمی کند . خاقانی در چند مورد سخن خود را منطق
 الطیر گفتہ است و گویا مرادش آنت کہ ہم آں را
 سلیمانی باید .

سبک او در حقیقت از روش سنائی است ولی تدبیراً
 ایجاد روش خاصہ کہ بزبانی تراکیب و غلبہ لفظ بر معنی
 امتیاز دارد موفق شدہ است .

افکار صوفیانہ و ابیات اخلاقی دارد اگرچہ بعضی
 در زندگانی اجتماعی سودمند است ولی بیشتر از آنها
 با احساسات شخصی آیینہ است .

تجہیات تازه کہ ظاہراً بیچ سابقہ ندارد در اشعارش
 بسیار است و اگرچہ بعضی از آنها بر اثر فکر علمی حاصل

شده لیکن قسمتی هم نتیجه احساس و قوت تخیل خود اوست
که از همین معانی عادی و پیش پا افتاده استخراج کرده
و با تصرفات ماهرانه موضوعات معمولی و متداول ادبی را
از حد ابتذال بیرون آورده است. خاقانی گوید:

سخن پیرایه کهنه است و طبع من مطراً اگر

مرا بنمای استادی کزینسان کهنه پیرایه

اکثر تشبیهات او نیک و دلپذیر و شگفت آور است
و اهل تخیلات او در موضوعات حسی که مشترک است از نوع
ساحریت منظومات که در ایام حبس یا مرثیه که بر وفات
پسر و مادر یا بر تباہی خراسان بر دست غزاق نوشته است
در اثر انگیزی و غم خیزی بے نظیر است و روح سوزناک
و دل دردناک او را دلیل است.

خاقانی مثل همعصران خود را پای بند صنایع نه کرده
است ولی غرض او بیشتر پرورش معانی و ایجاد ترکیبات
تازه است باین همه توجیه باین پیرایه‌های صنایع داشته
است.

گرچه غزلیات بند نیست اما دارای ابیات لطیف
و شوار انگیز هم است بعضی از قصائد و غزلیات گواه است
که او ذوق طبیعی و وجدان روحانی داشت مثلاً ببینید

تفسیرہ ای کہ مطاہش این است ۷
 چوں صبحدم عید کند ناز کشائی
 بکشارگِ خم کہ کن صبح منائی

ظہیر فاریابی

ظہیر الدین طاہر ابن محمد نام تمام اوست۔ ظہیر تخلص کرد۔
فاریابی نسبتی است۔ بہ فاریاب کہ باسے مرلود است۔ در
طفلی بوطن خود ماند البتہ برای تحصیل علوم عالیہ بہ نیشاپور
رفت چنانکہ او خود می گوید ۵

مرا بہ مدت شش سال حرص علم و ادب بخاکدان نیشاپور کرد زندانی
برہنہ کہ ہست نام برود در عالم چنان شوم کہ ندارم بچہ خود ثانی
از شہادت و اعلیٰ در اشعار او معلوم می شود۔ کہ در اہل
شباب شہر گری آغاز کرد۔ زیرا کہ بسیاری از تصاید بہ مدح
طغان شاہ ابن موید حاکم نیشاپور در دیوانش موجود است۔
طغان شاہ در سنہ ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ میلادی وفات یافت از
یک مصرغہ مبہم پیدا است کہ او بہ حدسی ساسگی در خدمت
طغان شاہ بودہ است گمان است کہ پیدایش در سال ۱۱۸۶
میلادی باشد از نیشاپور بہ ملازمت شاہ نائذراں اسم اندین
اردشیر پیوست و چندے آنجا ماندہ بہ اصفہان رفت۔ حسن
تربیت و تحقین کہ می خواست نیافتہ بہ خدمت قزل ارسلان

ابن ایدگز شاه آذر بایجان رفت این بادشاه و برادرزاده او نصره الدین ابابکر ممدوحان و مربیان حقیقی اند و آوازه سخنوری او در عهد لائی این دو سلطان بدرجه اعلیٰ رسید بر وفات قزل ارسلان (۱۱۹۱) ظهیر تا حین وفات خود یعنی تا سنه ۱۲۰۱ در ملازمت آتابک نصره الدین ماند. پیش از قضاوت او در مدح این شاه بزرگ است.

ظهیر تصدیه گوئی در باری عادی است که در مدح شاهان تصدیه می سرود انعام می یافت و زندگانی بسر می برد در جبهی که انعام نمی یافت تقاضای کرد اگر بر تقاضا نیافته تهدید یا بجز نمودن یا بجز نوشتن. ظهیر هم حرص دولت داشت شعرای معاصر را در پستی می نگریت و طنز می گفت خود را بالا می شمرد و خود ستائی می کرد بر اشعار دیگران حد می برد و موقه یافته سرزنش می کرد تا غلو مرتبت او در سخنوری پدید شود. بعضی گفته اند در علوم حکمیه و فلسفیه بهره دافر داشت و او را به صدر الحکماء ملقب کردند و لی از دیوان قصاید و غزلیات و طبع نول کشور که پیش با است یابج جاتلمیجات علمیه و حکمیه و اصطلاحات علوم خصوصی که بر تصرف و تبحر او دلالت کند یافته می شود.

قرنهای پنجم و ششم هجری زمانه زریں و عروج قصیده
گوئی بوده است از تربیت و انعام بختی و شاعر نوازی
شاهان این صنف سخن به تله کمال رسید و شترای بی مثال
مانند خاقانی و انوری و میرمعزی نمودار شدند در ابیات
ایران این زمانه سبک مخصوص داشت. شوکت الفاظ طره
اقتیاز بود. صنایع و بدایع جان شعر می شمردند وقت پسندی
معنی افرینی، مبالغه گوئی، قدر شعر می افزودند چنانچه شترای
نامور این دور که نام های شاهان بالا بردیم در این اوصاف
از یک دیگر گوئی سبقت ربودند ولی این نکته مایه حیرت
است که کلام ظهیر ازین خصوصیات کمتر آراسته است در
قصایدش جدت پسندی و مضمون بندی. انوری و آن بندی
فکر و دقت گوئی خاقانی هیچ جا دیده نمی شود البته مبالغه
گوئی مدح پادشاهان و صف مشترکه است. مبالغه ظهیر
اکثر جا بحد اغراق رسیده است. این شعرا و زبان زوعمام
است. س

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پا تا بوسه برکاب قزل ارسلان و
انوری در اوصاف نگاری نظیر خود نداشت. تشابیب
دراز گفته و داد نصاحت داده است ظهیر را مضامین تشبیب
چندی نیست. کم جانا بهربانی محبوب و بی شراری عاشق

و چند جا وصفِ بہار و جشنِ می گوید و لی ایسے شگفتگی و نو
و جوشِ نیست بیشتر از تصائد بے تشبیب است۔ شعر
خفیس از مدح آغاز می شود مثلاً

در مدحِ منزلِ ارسال سے

خدا یگانہ جہاں مالکِ رقاب ام۔ توئی کہ ہست زبانِ تو ترجمانِ قضا

در مدحِ نصرۃ الدین سے

پناہِ ملت و داعیِ خلقِ نصرۃ الدین

توئی کہ ہست ضمیرِ تو با قضا ہم راز

در برخی از تشابیبِ افلاس و بے مانگیِ خود و ناتدری

ابنائی روزگار را شرح داده است۔

در مدحِ حسام الدین می گوید سے

بزرگ تر نہ ہنر در عراقِ عجبے نیست

زمنِ مہر س کہ این نام بر تو چون افتاد

کیسہ بابہ امن شاعریتِ خود بنگر

کہ چند گونہ کشیدم ز دستِ او بیداد

در مدحِ تاج الدین ابراہیم سے

نہ مرا مسکن و او نہ مرا نامن و جائے

نہ مرا مولیٰ و غمخوار نہ مرا یار و ندیم

زبانِ قصایدِ سادہ و فصیح است۔ ترکیب و بندش

الفاظ نہایت خوب است . ایرج جا تعقید لفظی و معنوی
 نیست . برخی از قصائد بحد سہل ممنوع رسیدہ است و
 تصایر سعدی را برآوردی آورد . مثلاً در مدح ابو بکر
 صدیق گوید :

خسروا وقت دے کلفام است

رونق عیش دریں ایام است

باغ پر مطرب خوش الحان است

دست بر شاہد سیم اندام است

لالم را سوز دل اندر سینه

غنچہ را شادی جاں در کام است

ہمہ اسباب طرب جمع شدہ است

این چہ خوش وقت و چہ خوش ہنگام است

این اسلوب سخن باین روانی و سلاست در آن زمانہ

پر صنعت خیلے تعجب انگیز است و شاید سبب ظاہری

ہمیں بے تکلفی و برجستگی بیان باشد کہ پسیدہ خاطر انبائی

زماں نبود و کلام ظہیر آں قبولیت و محسوس نیافتہ باشد

کہ کلام معاصران او مثل انوری و خاقانی یافت . چنانچہ

شاعر خود ہی گوید :

دریں زمانہ ادوں از کماں بے تکی کے از کمال فتد گوہر تمین سخن

قطعات مدحیه او هم حال شیوه بیانست و خیلی خوب است .

غزلیات ظهیر نیز در سلاست و خوبی بیان به نظر اعتنا دیده می شود اگرچه آن واقعیت و صداقت نفسیاتی که در سعدیست هیچ جا یافته نمی شود و آن جوش و شور انگیزی حافظ در احاطه قدرت او نیست ولی می بینیم که بعضی جا دم عشق می زند و غم و سوز خود بموز می دهد

من جنم غم سرشتم و عشقت جوهرم
از عشق او چگونه توان کرد زالم

بر چرخ رخنه میکنم از آه خود ظهیر
بر سنگ کار تیشه ترا تا می کنم

خون می کشانم از رگ افسردگان عشق
از ناله کار نشتر فساد می کنم

این گونه افکار که تسبیح و سجاده بگذارید باده و جام بکشید عقل را بگذارید و جنون را بگریید در عشق هر متاع خود به محبوب سپارید ما هستی خود بر قدمش فنا کنید و آثار دنیا از دل خود خاک کنید در اصطلاحات شعرای متصوفه بکار برده شد و امتیاز غزلیات قرن هفتم و هشتم بود و در سعدی و حافظ و مولانا روم به دقت و وسعت معنی

دیده می شود اما مقام حیرت است که در غزلیاتِ ظهیر
 این کنایات و استعارات چگونه راه یافت و احتیاط و استعداد
 استادانه گفته شد مثلاً درین غزل

رند درو آتنام من تا صاف سازد باده را
 می کشد از زیر پالم دامن سجاده را
 عشق بازان نام عقل از لوح دل حک می کنند
 پس چه پرسی از ملامت آل دل از کف داده را
 سایه را بنگر که در پایت چنان افتاده است
 یاد کن در عشق خود مردان کار افتاده را
 هر چه دیدی در جهان از لوح دل حک کن ظهیر
 یاد گیر از آئینه آئین لوح ساده را
 آنکس که گفته است

دیوان ظهیر فارابی در کعبه بدزد اگر بیابی
 اگر این چنین غزلیات را مدنظر داشته گفته است البته درست
 باشد و گرنه در دیوان قصاید او که مدح تالنت چیزی این گونه
 غزلیت که از خانه کعبه بدزدی بر بوده شود

شیخ فرید الدین عطار

(۵۳۷ هجری تا ۶۲۷ هجری)

تذکره نگاران نسبت او بسیار کم نوشته اند. هر چه نوشته اند هم قابل اعتماد نیست چنانچه مثنوی های مثل منظر العائب و جوهر الذات و لسان الغیب بنام او چپیده اند. و نیز یک شعر او در مدح اصحاب ثلاثه حذف نموده او را شیعه قرار دادند. نام او محمد - فرید الدین لقب و فرید یا عطار تخلص بود او در خانواده علم و معرفت نشو و نما یافت پدر مرد نکو کار و عبادت گزار بود. مادرش به زهد و اتقا نامور بود، سی و هفت سال آخرین عمر خود بی چادر و بی سوزه بسر برد. عطار را از کودکی محبت اولیاء فقرا مرعوب بود مسکنت و کسر نفسی شعار خود ساخته بود. همه عمر طبیب پیشه بود. وارد خانه داشت و کارش بر ترقی بود در نیشاپور که مولد و وطن است دو پیرانه سال در حمله تاتار بدست یکی از مغولان کشته شد.

شیخ عطار صوفی با صفا و عارف باللذ بود همه زندگانی

بود در تعویف و فقر و سلوک بسر برد و در عشق الهی سرمست
و بے خود ماند۔

کلام او سر اسر سلامت است و بسیار ساده مضامین
بافراط می آید شعر محض ذریعہ اظهار افکار و احساسات است
بیچ آرائش بیان و معانی نیست در انتخاب الفاظ برگز غور و
تفکر لازم ندارد۔ نظریہ این است کہ ہرچہ از دل برآید
بزبان سلیس گفتہ شود

اشعار پذیرا اگر چشم مسرت ہست رازیت نہفتہ
آنچہ بزبان از دل عطار برآید این بود کمال شد
عطار بسیار بزرگ بود فکر او چشمہ مضامین بود او خود
می گوید سہ

چنانچہ قوت طبع است در فکر کہ یک معنی بخوانم صد ہد بکر
معانی را از خاطر برانم سہ

یکی را اگر برانم دہ بر آید بجز را اگر برانم چہ بر آید
باین ہمہ افراط لویسی کلامش صاف و ہموار است
تاثیر و گداز کم نشدہ است بیچ حشو و زوائد دیدنی شود
اخلاص و پاک اعتقادی جان شعراوست از ہمیں جہت
او یکی از اساتذہ مشاہیر ایران شہرہ می شود
غزلیات او در قدما غزل را ترقی دادہ است

برخی از غریبات هم پایه سعدیست - معنای مستی و رندی
هم آورده است در خمریات رنگ خیام در زبیره است اما
شراب خیام شراب مجازی است و می عطار می معرفت است این امتیاز به حکیم
سنائی رود که او معنای حقیقت و طریقت را در زبان مجازی گفت

و می عطار این نوع معنی را بسیار ترقی داد و در
غزل سنائی چاشنی عشق موجود بود اما جوش و شوریدگی و
تحویت و استغراق حصه عطار است سنائی زاهد خشک بود

و در عشق الهی شریعت اول و طریقت بعد می آورد عطار
ازین سنائی گذشته به فنا و تحویت رسیده است - می گوید
گر سر عشق خواهی از کفر و دین بزرگن کاینجا که عشق آمد چه جای کفر و دین است

افکار صوفیه که در مصطلحات مجازی می و جام پیمان و میخانه
روند و خرابات گفته می شود عطار در زمانه خود مقبول

گردانیده بود و بعد از آن در سعدی و حافظ به قدرت
و نفیافت و شوریدگی به ذروه کمال رسید - در غزلی که
مطلعش این است آن اصطلاحات به جوش و مستی و

زبیره است

بیا که فبلاء ما گوشت خرابالت

بیا باده که عاشق نه مرد طالت

فقاید - فقاید او اکثر باده رفته است حال سعی و جهل موجوده است

معلوم نیست که عطار بدربار سلطانی وابسته بود یا نه در مدح امیر قاصیده ایست برولین روزه ازاں معلوم می شود که ممدوح او هم پاک باز و متقی بود که همه ماه مسلسل روزه داشت و سانس را لائق بوده در تمام قاصیده مضامین پند و موعظت است از بے ثباتی و ناپایداری حیات انسانی یاد دهنده می گوید که در راه معرفت الهی گامزن بشوید و پاکیزگی دل به اشکهای گرم و آه های سرد حاصل کنید. مضامین فنائیت دنیا و حیات انسانی بدرد انگیزی گفته است مثلاً

چشم دل باز کن از مردی و نیک بدان
 مردم چشم بتانست که تراز بگزر است
 خون دل های عزیزانست در گل ریخته
 آن همه مهر خنی که می بینی بروی لاله زار
 بود و نابود تو یک قطره آبست همی
 که ز دریا کنار آمد و در دریا شد
 رباعیات — از غزلیات و قصائد درجه رباعیات
 او بلند است. مختار نامه همه رباعی است. کل پنج هزار رباعی
 باشد علاوه ازین چهار صد رباعی در کلیات نیز موجود است
 در ترغیب عمل می گوید

بے رہ رفتن رموز می اندیشی بر نیست که در تموز می اندیشی
 مردان جهان سزار عالم رفتند تو بر دو قدم هنوز می اندیشی
 در تقلید حکیم خیام می گوید
 قومی که بخواب مرگ سر باز نهند تا حشر ز قبل و قال باز رهند
 تا که گوئی که کس خبر باز نداد چون بے خبر انداز چه خبر باز نهند
 مثنویات ————— شهرت اصلی عطار بر مثنویات
 اوست همه بر مضامین اخلاق و تصوف است. عطار بسیار
 شائق قصه ها است. چون حافظه قوی داشت اخبار و
 قصص اولیاء و انبیا و مشایخ از برداشت در تشریح و
 تصریح نکات و مسائل به کار برده است در حمد و منقبت
 و مناجات اشعار بلند آورده است در اخلاص و صدق
 کسی دیگر مثل او بسیار کم نوشته است هر جا پاک گوئی
 و پاک اعتقادی وصف خصوصی کلام اوست. زبان
 مثنوی بسیار صاف و سلیس است چون بسیار زود می نوشت
 اشعار او به یک صد سزار رسیده است. منطق الطیر
 اسرار نامه. الهی نامه. نصیبت نامه معروف ترین مثنوی
 های اوست که برای سالکان طریقت چشمه هدایت و
 نایب ارشاد است. خسرو نامه در ایام شباب نوشته
 شد این مثنوی قصه عشق فرزند قیصر روم خسرو دشتزاده

گل رخ از خوشان است در تصانیف دیگر ما عطار را
 یک واعظ و زاهد و صوفی می بینیم ولی در این مثنوی
 مناظر بزم و رزم دریا و دشت و کوه بیان کرده است
 طبع رنگین او نمودار است و بلندی تخمیل رتبه اش بلند
 کرده است می توان گفت همه مثنوی عشقیه که تا هفت
 قرن نوشته شد باید خسرو نامه در درجه دوم شمرده
 شود.

تذکره الاولیاء تالیف اوست در نثر مشتمل بر سوانح
 فقرا صوفیا. کل تعداد تصانیف او بر دایت قدیم به
 سی می رسد.

مطالب تاریخ ————— عطار در مثنویات خود نصد
 ها که آورده اکثر تاریخی است اطلاعات جدید و اصلی
 بسیار ساخته است بسیار از حکایات به سلطان محمود
 غزنوی تعلق دارد و اخلاق و نیک طینتی و رعایا
 پروری و جذب اخوت و مساوات او که در تواریخ
 عمومی ذکر نه شده است درین حکایات واضح است
 اشارات و معلومات تاریخی راجع به شعرا مثل فردوسی
 رابعه بنت کعب فخرالدین اسعد گورمانی. النوری.
 خاتانی. عنصری خیلی اهمیت دارد و برای حواله های

سوانح و مقولات مشائخ این شنوی بسیار مفید
است.

رومی

محمد نام جلال الدین قطب در بلخ در سنه ۶۰۲ هجری
متولد شد جدش حسین بلخی دختر سلطان علاء الدین محمد
خوارزمشاه را ازدواج کرد پدرش بہاؤ الدین ولد فاضل
یکتائی روزگار بود. سلطان محمد قطب الدین خوارزمشاه
از بہر دل‌عزیزی و ارادت و نفوذ وی بر مردم دیدہ
برسید کہ ہمہ اختیار مملکت با وی رود. بہاؤ الدین مستعین
نشده بلخ را وداع گفت از راہ نیشاپور بہ بغداد
رفت. جلال الدین در شش سالگی بود کہ فرید الدین عطاء
اورا در نیشاپور دید و رشد و سعادت کودک را
پیش گوئی کرده ثنوی خود اصرار نامہ را تقدیم نمود.
بہاؤ الدین در بغداد چندی قیام کرده بہ حجاز و از
حجاز براہ شام در زنجان آمد و پس در لارندہ ہفت
سال قیام کرد بعد ازال بر درخواست کیتباد در قونہ
اقامت نمود.

رومی ہمہ علوم منقولات و معقولات را از پدر خود

گرفت و برای تکمیل در مدرسه های دمشق و حلب نیز رفت
از سید برهان الدین اسرار طریقت و سلوک آموخت.
دی مثل علماء فقهی و دیگر درس می داد و فتوی می نوشت
در ۶۴۲ آن مرد در ویش یعنی شمس تبریز در زندگی جلال
ز نزله افکند از صحبت وی این قدر متأثر شد که هنگامه
علمیت و فضیلت گذاشته در خلوت نشست و از اسرار
علم لدنی و عرفان آگاه شد. بریاضات شائعه و گذران
روح آخر عارف بالله شد زندگانی بس صوفیانه و کریمانه
گزارده در سنه ۶۷۲ در تونیه وفات یافت.

از آثار مولانا روم کتابی بنام 'فیه فافیه' در نشر نزدیک
به سه هزار سطر باشد. دیوان که بنام دیوان شمس تبریز
است و شنوی که معروف به شنوی معنوی است.

مولانا روم از همه شعرای صوفی معروف ترین و بزرگ
ترین است وی شعر گوئی محض برای تفسیر طبع یافتن نمائی
انتیازه کرد بلکه شعرش یک دلوله اندرونی بود که در
الفاظ موزون بر می آمد خود گفته است که "برای دوستان
را از بیم آنکه طول نه شوند شعری گویم و اللہ من از
شعر بی زارم در ولایت ما و قوم ما از شاعری تنگ
تر کاری نبود."

مولانا روم راہ طریقت می بردند در ذکر و فکر می مانند
 هنگام سماع در وجد آمده می رقصیدند گاهی دو تا سه
 روز در مراقبه و سکر می ماندند۔ قلب ایشان مورد تجلیات
 الهی بود پس کیفیات سرور انگیز و واردات کشف و
 الهام بر ایشان غالب می شد اکثر در حالت جوش و مستی
 بیدار می ماندند غزلیات ایشان تاثرات ہمیں احساسات
 است و اکثر احوال گوناگون خود را در اشعار مسلسل
 شرح داده اند مثلاً درین غزلها سے

دیدہ خون گشت و خون نمی خسید دل من از جنوں نمی خسید
 چو نماز شام سر کس نہد چراغ و خوانی
 منم و خیال یاری غم و نوحہ و فغانی

سلطان ولد پسر مولانا می گوید کہ بسیاری از غزلیات
 و رباعیات در مجالس وجد و سماع گفته شده است
 مثلاً غزلی کہ مطلعش این است سے

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زر کوبی
 زہی صورت زہی معنی زہی خوبی زہی خوبی
 در حال سماع در مقابل دکان صلاح الدین زر
 کوب سرانیدہ شد۔
 در کلام رومی این قدر جوش و شوریدگی است کہ

دیگر شعرای صوفی مانند عطار و عراقی و حافظ باین تناسب
 موجود نیست در هر حال جذبۀ عشق کار فرما است هرگونه
 کیفیت و احساس که میان عاشق و معشوق پیدا می شود
 به یک سرشاری و مستی و ولوله سروده اند مثلاً

بکشای لب که قند فراوانم آرزوست
 یار آمد و در خلوتیان دوست دوست

دیدم غلط می کند نیست غلط اوست اوست

قدحی دارم بر کف سجدا تا تو نیایی

همه تا روز قیامت ز بنوئم نه بر لزوم
 در مقامات عشق به صوفیا دو کیفیت طاری می شود
 فنا و بقا در فنا حالت میکینی و خضوع و ذلت حاصل می
 شود و در بقا حالت جلال و جبروت بر می آید بر روی
 کیفیت بقا غالب تر است جلال و ادعا و بے باکی که در
 کلامش پدید است اثر این جذبۀ بقا است که باین نور
 و بلند آهنگ در بیخ شاعر دیده نمی شود. همین درجه
 ارتقای روح منتهای عظمت انسانی است. انسان خود و
 کارگر و کار فرما - جهانگیر و جهان دار می شود و با
 فرشتگان مقرب و هم خدا دم برابری می زند به نظریه

اقبال ہمیں درجہ تکمیل خودیست۔ رومی این احوال را چنین

بیان می کند

به زیر کنگره کبریاش مردانند
فرشته صید و پیمبر شکار و یزداں گیر

بنمود می نشانی ز جمال او و لیکن
دو جهان بهم برآید سرشور و شرندارم

مادل اندر راه جان انداختیم
غلغله اندر جهان انداختیم

می گویند که در دیوان اکثر تکرار افکار است این

تنقید بے جا نیست باید دانست که رومی اول صوفی

بود بعد ازاں شاعر مقصودش این است که هر چه از

واردات قلب رو نماید مطابق آن گوید نزد صوفی سوائی

تجربہ روحانی چیز دیگر نیست و هر چه او گوید محور

او عشق خداوندی و شغف و شوق خودش هست هر چه

بار بار می بیند می گوید ہمیں جهت در اشعارش تکرار افکار

می بینیم این ہم درست است که شخصی که صفائی و

جزالت کلام حافظ و جامی را عادت است در اشعار

رومی جای نا همواری و عجلت کار می بیند این ہم نتیجہ

احوال استغراق - بے خودی و رقص و سماع است که

هر چه از دل می خواست بے محنت فکر و صنعت بیان
می کرد. بعضی اعتراض می کنند که رومی الفاظ و
مصطلحات کهنه و فرسوده را بکار می برد الفاظ و ترکیب
تازه نمی آرد این اعتراض بر همه شعرای صوفی عاید
می شود. صوفی در تجربه روحانی به منتهای کیف و سرور
می باشد و در آن حال هر چه می گوید در بیان آن پروردگار
صفائی و لطافت نمی کند ولی این حقیقت را نظر انداز
نباید کرد که افکار حقیقی که به جوش و شوریدگی به
موزونیت گفته شود طبعاً یک حسن و پاکیزگی و بیان
می دارد. اشعار رومی خالی از این کیفیت احساساتی
نیست مثلاً این غزل

ای خواجه سرمستک شری بر عاشقان خنک زدی
مست خداوند خودی کشتی گرنستی با خدا
رومی خود معترضان خود را باین طور جواب
می دهد

اصل ندا از دل بود در کوه تن افتد صدا
خاموش رو در اصل کن ای در صدا آو سخته
رومی رنگ و بوی حافظ نمی دارد حافظ شعبده
باز اصطلاحات تصوف است عموماً مجازات و کنایات

او مشتبه و غیر واضح می باشد بے شک آهنگ و توافق
 صدای او در اشعار او خوش تر و برتر است اما رومی در
 وضاحت، تخیل و اخلاص افکار و جلالت بیان از همه
 غزل گوینان سبقت دارد غزلی بهتر از رومی و جبران
 انگیز و عشق آمیز کم دیده می شود غزلیات سعدی
 حسین و لطیف است و لی افکارش اکثر مخصوص به عشق
 مجازی و ناز و نیاز است و کم جا تشریح سلوک و طریقت
 و صداقت الهامی دیده می شود - رومی در تخیل انحرافی
 عمق احساسات و تصویریت در درجه اول است -

شنوی معنوی بزرگ ترین و معروف ترین و جامع
 ترین کتاب تصوف اسلامی است **خمسه** نظامی در رزم
 شاهنامه فردوسی در رزم و شنوی معنوی در اخلاق و
 تصوف کتاب بے نظیر است مولانا فرمود **شنوی ما**
دلبرلیست معنوی که در جمال و کمال همتای ندارد و هم چنان
 باغی است بهیا و درختی است مینا که جهت رو شدلان
 صاحب نظر و عاشقان سوخته جگر ساخته شده است
 خنک جان که از مشاهده این شاید عینی محفوظ شود، و
 گویند بر پشت شنوی خود نوشته بود "شنوی را جهت
 آن گفته ام که حامل کنند و تکرار کنند بلکه تا زیر پاهند

و بالای آسمان روند که شنوی نزد بان معراج حقائق است
 شنوی را شش دفتر است که از سنه ۶۵۸ تا ۶۶۶
 بر درخواست حمام الدین چلبی یکی از مریدان صمیمی مصنف
 تکمیل شد. مطابق چاپ نکلن شماره اشعار به ۲۵۶۳۲
 می رسد در این شنوی بیان اصول تصوف، شرح امر
 عشق و عرفان و تنقید علم کلام و الهیات و فلسفه یونانی
 بصورت امثال و حکایات است پیش ازین شنوی های
 مثلاً پیام جم از اوحدی مراغی. حدیقه الحقائق از حکیم
 سنائی و منطق الطیر از عطار در اخلاق و تصوف خیلی
 اثر و شهرت داشتند رومی این ها در مطالعه داشته
 خصوصاً از حدیقه بسیار متاثر بود و مطالب آن را در
 شنوی خود در بحث آورده است دی در اعتقاد
 خود به عطار و سنائی این چنین می گوید
 عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم
 سنائی در حدیقه مسائل مانند نفس، عقل، وجد تزییه
 را موضوع سخن ساخته حقیقت آن بیان کرده است
 اما رومی در شنوی خود مثل منطق الطیر و بوستان سعدی
 دل قصه ها آورده و باز از آن حکایات نتایج بر آورد

و ضمناً مسائل زیر نظر را شرح داده است ایچ ترتیب
 و بتویب نیست مولانا حکایات بیش بے سرو پا و دور
 از کار و غیر طبعی راجع بہ حیوانات و پرندگان نیز آورد
 است اما متارح کہ بر آوردہ است عبرت انگیز است
 مولانا خود تصریح نمودہ است کہ دی این حکایات
 را براہ تمثیل آوردہ است بعد از بیان قصہ اندر نہا کہ
 دادہ است و نتیجہ ہا کہ بر آوردہ است بذات خود
 عجیب است بہ حکایات مطابقت دارد در ذہن خوانند
 آن نتیجہ متصورہ نمی آید تا وقتیکہ مصنف خود در آخر
 حکایات خود گوید ازین جہت قصہ ہا خمی و کش و شافت
 آمیزی باشد و بر عمیق نظری مصنف دلالت می کند
 اکثر جا قصہ در قصہ آمدہ اصل موضوع را غیر مسلسل می
 کند ہمہ کتاب را مسلسل خواندن خستگی آور است اگر
 کتاب را از جاہای مختلف وا کردہ بخوانیم بے حظ
 نباشیم۔

علماء مغرب مسائل فلسفہ اخلاق و الہیات و ما بعد
 الطبیعیات را بدلائل آسان کردہ اند ولی تسکین خاطر
 حاصل نمی شود ممکن باشد کہ بدلائل دیگر آن مسائل شائبہ
 را رد کنیم مولانا روم بدستور اشاعرہ در محاکات و مستغاث

گرفتار نمی شود ولی به استدلال تمثیلی چنین واضح می کند
 که در دل ظن غالب و یقین پیدا می شود مثلاً این
 مسئله تصوف که در رفتگان محبت را آداب شرع لازم
 نیست به چنین استدلال می فهماند

خون شهیدان را از آب اولی تر است
 این گناه از صد ثواب اولی تر است

در میان کعبه رسم قبله نیست
 چه عزم عواص را پا چپله نیست
 تعلق روح و جسم مسئله پیچیده است مولانا باین
 تمثیلات شرح می دهد

نور چشم و مردک در دیده است
 از چه ره آید؟ بغیر از نشش جهت

شادی اندر گرده و عزم در جگر
 عقل چون شمع درون مغز سر

بعضی از مسائل تصوف میان اهل نظر اختلاف دارد
 مثلاً بعضی توکل را در سلوک بسیار اہم می دانند
 مولانا این چنین مسائل مختلف فیه را به صورت مناظره
 بیان می کند و لائل هر دو فریق می آرد و در
 آخر از محاکمه محققان غلطی های معنی را اذاله

می کند.
 مولانا بهترین مترجم افکار فلاطونی است و در
 شئوئی خود تقریباً تمام مسائل فلسفه فلاطونی را رنگ
 قرآن و حدیث داده با بهترین اسلوب بیان کرده
 است.

سعدی

صلی‌الدین نام تاریخ ولادتش بالیقین معلوم نیست
از قراین تاریخ ولادتش میان سنه ۶۱۰ و
۶۲۰ می‌توان حدس کرد وی به جهت نسبت خود به
سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی سعدی تخلص کرد.
در کودکی سایه پدرش از سر برفت تا سن بلوغ
تعلیمات موجه در شیراز گرفت در جوانی به مدرسه
نظامیه رفت و از صحبت استادان مثل جمال الدین
عبدالرحمن جوزی کوچک (متوفی ۶۳۵) و ابو حامد
غزالی و عبدالقادر سهروردی فیض یافت پس از تکمیل
تحصیلات در اقصای عالم بگشت در ممالک مثل ایشای
کوچک. بربر. حلبش. مصر. شام. فلسطین. ارمنیا. عرب.
ایران. توران مسافرت نمود روایت سفر او به هند به
پایه ثبوت نه رسیده است. سعدی جامه‌ها سر رنگ
پوشید با مردم کوچک و بزرگ. پرنا و پیر و خوب و زشت
عالم و فاسق صحبت با داشت و تجارب گوناگون زندگی

برگرفت. در عهد او انقلاب بانی بزرگ واقع شد. سلاطین سلسله
گردیه زوال یافتند. سلاجقه و خوارزمشاهیان مضمحل شدند. سلطنت
خوارزمشاهیان و عباسیان از دست تاتاریان بربر نابود گردید. شیراز
بارها غارت شد تمام عمرش در مطالعه تیرنگهای روزگار صرف شد.
در آخروه سال عمر خود گوشه نشین شد و بعد از زندگی بسیار محترم
در سن ۶۹۱ وفات یافت.

آثار او ۱- گلستان در نشر در اخلاق و حکمت عملی به حکایات
و واقعات. بوستان مثنوی در " " " " "
عزلیات. تصاید عربی و فارسی. طمعات. کریمیا
صاحبیه. طمعات و اشعار متفرقه منسوب به شمس الدین صاحب
دیوان.

سعدی از بزرگ ترین شعرسرایان زبان فارسی است.
دارای حس لطیف و ذوق سلیم در آثار او انواع احساسات
مربوط بیک ملت نیست بلکه تشییح و حجرات آموز همه بنی نوع
انسان است.

سعدی در اصل موسس و فرارنده و فروزنده عزل گوی
است کسی او را پیمبر عزل گفته است چون عزل بسی بامزه و
به لطف است و دیوان وی را نمک دان شد. گفته اند شهرت
شعرش همه گیر و مقبول طبایع خاص و عام است در متمدن

شعرا مثل رودکی و شهید بلخی و عنصری غزل با سروده بودند۔
 آن زمان رنگ تغزل بسیار ساده یعنی بر تخیل ساده و مدح
 سراپای محبوب و چندی جذبات راست بود۔ پیشتر از زمان
 سعدی قصیدہ گوئی بر معراج کمال بود شغری معروف مثل
 خاقانی و انوری و ظہیر نیز غزلها گفتند اما با تکلف و تصنع بود
 غزل را مرتبہ واقعی داد۔

در غزل سعدی را چهار دیوان است (۱) غزلیات قدیم
 کہ پیش از جوانی و صغر سنی نوشته است (۲) طیبیات۔ کلام
 جوانیت (۳) بدائع کہ مایہ سن کہولت است (۴) خواتیم
 غزلیات زمان پیری است۔

تغزل و تغنی روح غزل سعدیست برای غزل آل بحر
 منتخب می کنند کہ موزون و موافق صداهای مزامیر باشد آہنگ
 کلمات چنان مطبوع و خوش آئند است کہ در محافل وجد و سماع
 خوانده می شود و شنوندگان را بے اختیار کرده حال می آرد
 علی بن احمد جامع کلیات شیخ می گوید کہ در مجلسی این غزل
 می سرایند سے

نظرِ خدای بیناں ز سر ہوا نباشد
 سفر نیاز منداں ز سر خطا نباشد
 مجلسیاں خود ترا موش شدہ بر فرش افتادند

طبع سعدی از عشق و احوال عشق سرشار بود. خود می گوید

آنکه نشیندست هرگز بوی عشق

گو بشیر از آو خاک ما ببری

هر چه از کیفیات و واردات عشق بیان می کند به اخلص و

واقعیت شرح می دهد گویا تجربه های خود بیان می کند و ما را
شاهد عشق و محبت و لذت حقیقی می چشاند. مثلاً

دیگران چون بروند از نظر از دل بروند

تو چنان در دل من رفته که جان در بدنی

پر که بهمه عمرش سودای گلی بوده است

داند که چرا بس دیوانه همی باشد

سعدی از خواص طبع انسانی آگاه بود و بر احساسات که از دل

عاشق می خیزد نگاه می داشت و همی بیان می کرد که عموماً

در آن احوال پیش می آید. مثلاً بے تراری عاشق را ملاحظه

کنید

ساربان آهسته راں کارام جان در محمل است

اشترال را بار بر لپت است و ما را بر دل است

بدار ای ساربان محمل زمانی

که عهد وصل را آخر زمانست

عزل سعدی گر چه بسیار ساده و بے تکلف است اما

در اظهار خیال نکته ای می آفریند تا شعر بس شگفته و دلپذیر
می شود مثلاً این اشعار

بود همیشه پیش ازین رسم تو بے گناه کشتی
از چه مرا نمی کشتی من چه گناه کرده ام
دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی

شعراى پیشین در عزل محاسن ظاهری محبوب می سرودند
معرض جذبات بواهوسی و رندی بکار بردند ولی سعدی اسرار
و کیفیات عمیق عشقیه را ابراز نموده است. شخصی که به لذت
عشق آگاه است آن کیفیات و احوال را محسوس می کند ولی
بیان می نتواند کرد سعدی آن نکته های مخفی را عیان کرده
است مثلاً

ای که گفتی ایچ مشکل چون فراق یار نیست
گر امید وصل باشد آن چنان دشوار نیست
بر عندلیب عاشق گر بشکنی قفس را
از ذوق اندرونش پروای در نباشد
گفته بودم چون بیانی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیانی
بدیهی است که وی در تجسم رموز و نقاشی تخیلات لطیف توانا

است و در فصاحت و بلاغت و روانی سخن بے مانند است
 سعدی در غزلیات خود مصطلحات تصوف در زبانه است
 و سخن های حقیقت برنگ مجازی گفته است در بیان جدتی و
 رعافتی پیدا کرده است و لی حقیقت است که به جادو نگاری
 حافظ نرسیده است و نه شوریدگی و ایجان خیزی رومی دارد
 امیر خسرو و حسن در همد تنوع طرز وی کرده اند ولی به پایه اش
 نرسیده اند. امیر خسرو خوشه چینی خود تسلیم می کند.
 خسرو سرمست اندر ساعز معنی برینخت

تیره از خمخانه امستی که در شیراز بود
 سعدی معتقد تصوف بود و مشرب عرفان را پسندید و لیکن
 وی را در زمره عالم معنی صوفی نتوان قرار داد.

این از احسانات سعدیست که تنگنای غزل را این قدر
 وسعت داد که خیالات و جذبات اصلی در زبان ساده بگفت
 که جوانان و پیران فریفته شدند و بر خواننده که بمقداری طبع
 موزون داشت غزل گفتن آغاز نمود و غزل صنف خاص
 سخن وی گشت و دیگر اصناف سخن مثل قصیده و مثنوی بے آب
 شد.

بوستان سعدی دفتر جامع اخلاق و اندیشه های حکیمانه است
 پیش از سعدی شعرا مثل سنائی، نظامی، اوحدی، عطار مثنوی ها

در اخلاق گفته بودند ولی بوستان از حیث اجتماعی از انہا مختلف
 است۔ سعدی عنوان با ازین قبیل آورده است عدل و تدبیر
 احسان عام۔ عشق و محبت۔ تواضع۔ رضا۔ قناعت۔ تربیت۔ شکر
 توبہ۔ مناجات۔ مروم بادشاہ را حاکم علی الاطلاق و فرمان ادر را
 نامہ اجل می دانستند و اطاعت کورانہ اورا جزو ایمان می شمردند
 و انی گفتند۔

اگر شہ روز را گوید شب است این

بیاید گفت اینک ماہ و پرویں

کسی را برائے اعمال ایشان جرأت عیب جوئی نبود سعدی
 درین خصوص حق گو و بے باک است۔ بادشاہان را برائے عدل
 و انصاف تلقین می کند و فرائض آنہا را در خصوص رعایا آگاہ
 می کند و بر کوتاہی شان تنبیہ می کند۔ قناعت و تواضع و رضا
 و صفات اخلاقی بودہ کہ در ملت پست ہستی۔ بے کاری و افسردگی
 پیدا کردہ اند۔ سعدی حقیقت این معنی را بیان نموده است کہ
 قناعت عزت نفس و خودداری می آموزد۔ رضا راضی بالقضا بودن
 است لیکن سعی و کوشش را از دست دادن مرگ در زندگی است
 در ضمن حکایات مطالب پس حکیمانہ گنہ است در تلقین خود اعتماد
 و جہد جہد می گوید

بروشیر غزنہ باش لے دغل مپنڈار خود را چو روباہ شل

به چنگ آورد یا دیگران نوش کن نه بر فضل و دیگران گوش کن
 در زمان سعدی مردم پرستی عام بود صوفیا در ارتقای عشق
 مجازی تا عشق حقیقی محبت به یک طفل خوش جمال لازم می شمردند
 سعدی بر دلیل ایشان محبت می آورد که اگر آنها می خواستند که صفت
 ایزدی را مطالعه کنند.

چرا طفل یک روزه هوشش نبود
 که در صبح دیدن چه بالغ چه نبرد

محقق همان بیند اندر اهل
 که در خوبریان چین و چگل
 شیخ تمام شخصی مذهبی بود اما در حقیقت شناسی تعصب و
 غلو مذهب را داخل نمی کرد بنای اخلاق عمومی بر بی تعصبی
 می نهاد نامهای دارا و نوشیروان گبر و فردوسی متعصب را به
 عزت می برد

کمال سعدی زریں است که مضامین اخلاق را به پیرای شیره
 و دلپذیر گفته است و مسائل را به نزاکت و لطافت بدلائل بیان کرده
 است از واقعات عمومی روزمره نکته های بسی دقیق پیدا می کنند
 مثل گربه را دید که فضل خود را به خاک می پوشد ازین واقعه نتیجه
 اخلاق متعاطی می کند

پلیدی کند گربه به برتای پاک چو ز شمش ناید پوشد بجاک

تو آزادی از ناپسندیده ها نه ترسی که بر وی نتر دیده ها
 بوستان در فصاحت و بلاغت و شیوا بیانی درجه بلند دارد
 اشعار وی مقبول ترین و جای مثل گرفته اند. سادگی و پختگی و پرکاری
 امتیاز خصوصی آنست. در حقیقت بوستان روح حقیقی شعر و سخنات
 سعدیست. در افکار او اخلاص و واقعیت موجود است.

سعدی در اشعار رزمیه هم دم سابقیت می زد. اما اهل نظر
 دانند که فردوسی را آن عالم مثنوی مسلم است. سعدی قصائد هم
 سروده است اما نه برای تقرب دربار و مال گیری مدح و ستایش
 سلاطین و امرا گفته است رسم زمانه بود که شاعر مدح بادشاه و
 حاکم عصر خود می گفت. در قصائد سعدی عنصر مدح و ستایش بسیار
 کم است ایچ مبالغه و خوشامد گوئی نیست سرسری پند و نصائح است
 در قصیده ای به مدح اتابک ابوبکر می گوید

مدح شیوه درویش نیست تا گویم

که هم چون بحر محیطی و ابر آزاری
 قصاید سعدی مثل قصاید رسمی خالی از شوکت الفاظ. آرائش
 های صنایع و بدائع و تشابیه و استعارات دور از کار و تبلیغات علوی
 است. هر جا ساده بیان شیوه خود قرار داده است. قصائد
 سعدی مدایح و نصائح است و خواننده باید که نصایح را
 در میان مدایح جستجو کند.

رئیس ای که سعدی بر زوال سلطنت عباسیان نوشته است
از شاهکارهای اوست در اخلاص و در انگیزی و جوش بی
مانند است.

کمال الدین اسماعیل

نامش اسماعیل و کمال متخلص بود او پسر آن شاعر و قاضی معروف
 جمال الدین عمید الرزاق اصفهانی است که به خاندان صاعدیه تعلق
 داشت. کمال نیز علم دین و دنیا آموخت و مثل پدر عالم و شاعر
 و فییه و ادیب شد. او خود می گوید در عمارت از غلبه نفس
 پیاده فحصل بسوزد. اجداد ذوات پرورش نزد رکن الدین مسعود ابن
 صاعد قاضی اصفهان لازم شد همه عمر درج سمرانی همیشه گرفت
 می گویند که غایت از بس و قالی زمانه. ناقدری ابنائے روزگار
 تنگ آمد ترک دنیا گشت و گوشه عزلت گزید و در پیری در
 سنه ۶۷۹ هجری در تاجت و تاراج آثار بیاں کتبه شده
 هنوز به بست سالگی رسیده بود که قصیده های گفت .
 بیشتر از قصائد در مدح قاضی رکن الدین مسعود ابن صاعد است
 چون سلطان خوارزم و اتابکان فارس در تصرف اصفهان دست
 داشتند و برود آنها در اصفهان برای شاعری لازم بود که
 قصیده ای در مدح شان سراید چنانچه در ۵۹۰ عراق به
 سلطنت خوارزمشاهی ملحق شد. کمال در مدح علاء الدین تکش

قصیدہ ای نوشت کہ مطلعش این است سے
 ای ذرایت ملک و دین در نازش و در پرورش
 دی شہنشاہ فریبدن فر اسکندر نش
 در مدح جمال الدین منکبری آن قصیدہ معروف است کہ
 مطلعش این چنین است سے

بسیط روی زمین گشت باز آبادان
 بہ یمن سایہ پتھر نورایگان بہال
 از معروف ترین محمد و حسین او غیاث الدین محمد برادر جلال
 الدین آتابک اعظم سعد بن زنگی ابو بکر ابن سعد۔ شہزادہ تشریف الملک
 ابن حسام الدولہ۔ سلطان آتابک سلطنت معین الاسلام۔ علی بن فضل
 وزیر جلال الدین و عہدہ از وزرا و قضاة بودند۔
 زمانہ کمال مابین قدامت متاخرین بودہ است در کلامش پختگی و
 سادگی و استواری متقدمین و نزاکت خیال و مضمون آفرینی متاخرین
 زیدہ می شود۔ حافظ شیرازی کلام او را برای دلیل پیش می آورد
 گر باورت نمی شود از بندہ این حدیث
 از گفتہ و کمال و لیلی بیادرم

از معاصرانش اشیرالدین رومانی و فخرالدین و نورالدین
 او را بر قدرت کلام و خوبی سخن توصیف کرده در اقتدای او
 فخر می شمردند۔ رومانی در وصف او می گوید سے

جهانِ فضل و معانی خدیو کثور نفس
 که نخر جان و جهان شد ترا ثنا کردن
 حزیں بجز محاکمه بر کلام جمال و کمال یعنی پدر و پسر رای
 می زند

در شعر جمال ارجیه جمالی بکمال است
 اما نه بزیبائی افکار کمال است
 قصاید — واضح است که در مقابل قصاید انوری و خاقانی
 قصاید کمال شوکت الفاظ و دقت مضامین و مبالغه گوئی آنان دیده
 نمی شود در سبک و تحریر یک انحطاط نمودار است ایچ تکنت
 و جوش نیست. آرائش صنایع و بدایع هم غائب است. کلام
 ساده و سلیس است. قصاید طویل از روانی خالی نیست چند
 یک قصیده در اوزان سخت و ردیف های تنگ گفته و بی سلاست
 از دست نداده است و مضامین نو آورده است. مثلاً این قصاید

در گرد عزم او نرسد برق گرم رو
 و ز آتشش بود به مثل چوں شرار پائے

هرگز کس نه دیده بدینسان نشان برف
 گوئی که لقمه ایست زین در دهان برف

صد را روا مدار کن انعام خود مرا
 محروم مانده داری و آن را بهانه ایچ

در قصاید و قطعات که آنجا افلاس و تنگ دستی - پیری و نا
قدری 'ممدوح بیان می کند و بر تلخی زندگی خودش تاسف می خورد
یک گونه یاس و نفرت به زمانه ظاهر است .

عزلیات خان آرزو در تذکره صفائی می نویسد

قدما را در عزل طرزی بود ساده چون نوبت به کمال الدین
اسماعیل رسید او رنگی دیگر داد بعد از شیخ سعدی و خواجوا
نک ریختند و این به حدی درست است در عزل کمال سلا
و صفائی کمال است ولی رنگ تغزل انداز تخیل را بسیار پسندیده
ساخته است . چاشنی روزمره و محاوره دل بگی عام را
افزوده است . در جود مضامین امثال ذیل داده می شود

دوش بگز شتم و دشنام همی داد مرا
خدمتش کردم و پنداشت که من نشنیدم
زستان راست اندازی ندارد چشم کس هرگز
گر چشمش که چون شد مست ناوک بهتر اندازد
بود همیشه جان من رسم تو بے گنه کشتی

بایمخ نمی کشتی مرا من چه گناه کرده ام

رباعیات در رباعیات هم رنگ تغزل است

هر چه گفته است بسیار نصیح و پسندیده است . سلاست و صفائی
بیان امتیاز خصوصی وارو ازین یک دور باغی طرزش پدید است

در دیده روزگار نم بایست
 یا با غم او صبر بهم بایست
 یا نایب غم چو عمر کم بایست
 یا عمر با اندازه غم بایست
 یار آمد و دوشش کردش بهمانی
 هرچش گفتم نه کرد نا فرمانی
 می خورد و بخفت و مست در را بستم
 و انگاه به او چه کرده باشم دانی
ابحو گوئی
 کمال مانند قصیده در بیان پیش آله بحبو
 در آستین داشت و بوقت ضرورت بکار می برد گرچه در زمره علماء
 بشمار می رفت و گمان می توان کرد که از نخس گوئی اجتناب درزید
 باشد اما اشعار وی ازین دایره خارج خالی نیست در اغلب اشعار وی
 در سجا پہلوئی ظرافت و لطافت غالب است. نمونه کلام این

شخصی بد ما به خلق می گفت
 ما از بد او نمی خراشیم
 ما کسی او به خلق گفتیم
 تا هر دو دروغ گفته باشیم

عراقی

نام و لقبش فخرالدین ابراهیم بود و در همدان تولد یافت در
 تذکره‌ها تاریخ ولادتش ثبت نه نموده اند از روی نفعات الالسن
 جامی در سن ۶۸۸ هجری وفات یافت ولی از تحقیق ثابت شده
 است که درست نیست زیرا که عشاق نامه ششوی خود را بنام خواجه
 سعدالدین صاحب دیوان منسوب کرده است و این مرد بزرگ
 هم رتبه خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر معروف خازان خان
 البجایتو خدا بنده بود و در سن ۷۰۵ هجری بمکه مفوض شد.
 در آن حال محال است که عراقی در سن ۶۸۸ مرده باشد. تاریخ
 وفاتش که مطابق دولت شاه سمرقندی و خلاصه الافکار تقی‌کاشی
 در سن ۷۰۹ هجری می باشد درست است این قدر هم یقینی است
 که عراقی در سن هفده سالگی به قافله قلندران به هند آمد چون بر
 وفات شیخ بهادالدین زکریا ملتانی مرشد خود که در سن ۶۶۶
 واقع شد از هند برگشت به سن چهل و دو سال به عمر خویش رسیده
 بود اگر باین تاریخهای معلوم جمع و تفریق بکنیم نتیجه آنخذ بکنیم.
 که تاریخ ولادتش ۶۲۲ بوده باشد.

عراقی خیلے طباع و ذہین بود در کودکی قرآن را حفظ نمود و
 بر درسیات معقول و منقول عبور کرد و در جوانی تفکر و اندیشہ پیشہ
 گرفت و در عبادات و رسوم شرعیہ و در صحبت علما و فقہا تسکین
 جذبہ اندرونی نیافت جان آدمی پدید کہ بر رشتہ ای چنگ بزند
 و رہنمائی را دست آورد کہ اورا ازیں کرب روحانی نجات
 بخش و راهے بنماید کہ اورا بخدا نزدیک تر کند و در بندگی
 لذت یابد از احوال زندگی، ار این قدر واضح می شود کہ حسن
 صوری بر او غلبہ قوی داشت و در جمال مجازی جمال محبوب
 حقیقی می جست و می گویند کہ ہمیں جذب و کشش بود کہ چوں او
 در قافلہ درویشان طفل خوش گل دید بر او فریفتہ شد و از
 خان و مان دل کندہ درویش صفت گردید در ہند بہ نمان رسید
 و در حلقہ ارادت شیخ بہاوالدین زکریا داخل شد و در اندک
 مدت بدون کتاب از روی جذب فطری اندرونی و ولولہ عشق
 مراحل و مقامات روحانیت طے کرد و مقبول خاطر عوام گردید۔
 شیخ موصوف دختر خود را در عقد او داد و بروقات خود اورا
 خلیفہ خود نامزد کرد و بی مریدان و حلقہ نشینان دیگر این امر
 را نہ پندیدند و حال و قال عراقی خلاف طریقت پیر ستردہ طعن
 و تخریص کردند و عراقی ہند را گذاشتہ بزیارت مکہ و مدینہ
 رفت و سفر شام و مصر کرد و در قیام ایشیای کوچک بہ قونیا

ماند و در حلقهٔ درس شیخ صدر الدین قونوی نشست و بر فصوص الحکم
ابن العربی درس گرفت و صحبت استاد یانته عالم بتر شد و در
علوم ظاہر و باطن بہرہ ور شدہ شہرہ آفاق یانیت چنانچہ روایت
است کہ چون از سفر مصر باز می آمد امیر آن ولایت بواسطہ
کبوتران پیام بر نائبان و استانداران اس ظہر ہا کہ در راہ او می آمدند
خبر فرستاد کہ عراقی را بہ تمام عزت و حرمت استقبال کنند. معین
الدین پروانہ حاکم ولایت قونیا بر عراقی خیلے مہربان بود و عقیدت
و ارادت نیک داشت و در عین حیات خود مربع خلائق خاص و
نام بود عراقی در سن ہشتاد و پنج سال در دمشق وفات
یافت۔

شہرت عراقی نہ تنها بر این بود کہ از عالم و فاضل بود بل
موفی صافی، عارف با اللہ و شاعر فصیح و بلیغ بود۔
عراقی در زندگی خود علائقہ خصوص بہ چہار ہنر کس داشتند۔
کہ از ایشان آتم و نبوی و اخروی برگرفت و در مدح شان تصانیف
گفت اول آہنگ ہما و الدین ذکر یا ملانی کہ پیر و مرشد و خسر
او بود و در ستایش او اشعار و الہانہ سرودہ است شلا می گویند
دیدہ ادراک او ناظر احکام لوح
چشم دل پاک او مشرف ام الکتاب
خاطر و قادر او کاشف امر غیب

پرتو نوار او محرق نور حجاب
 درم تیغ عزیزالدین محمد الحاج است که مرد خدا رسیده بود
 نسبت او می گوید

دلی حق عزیزالدین محمد حاجی آن عاشق
 که گرد کعبه وحدت می صد بار در جنب
 سوم شیخ حمیدالدین احمد واعظ جامع لبنان بود که عزاتی در
 حلقه درس و وعظ او می نشست در مدح او می گوید
 دست مخلص حمید احمد خلق که جلاش نموده برهان را
 مجلس وعظ واعظ اسلام حل کن مشکلات قرآن را
 چهارم آن استاد زمان و صدر جهان شیخ صدرالدین قنویست
 که ازو فصوص الحکم خواند در تعریف او نیز اشعار مخلصانه سروده
 است مثلاً

رهنمایی که پرتو نورش روشن اطراف کن فلک دارد
 پنجم صاحب دیوان خواجه سعدالدین است که مثنوی عشاق نامه
 باد منسوب کرده و مدحش گفته است.

عزاتی اول سونی بود بعد از آن شاعر زیر که هر چه نوشته است
 از نشر و نظم راجع به تعنون است در نثر کتاب کوچک است.
 بنام لمعات که در بست و بهشت فعل منقسم است. مطابق عدد
 الف بای عربی بعد از زمانه که از درس فصوص الحکم نزد شیخ

صدر الدین فارغ شد خلاصه افکار و تعلیمات آن صوفی فیلسوف را درین کتاب تحریر نمود از مطالعه آن معلوم می شود که او تا کجا بر کلام قدرت داشت و بچه جوش و تحقیق اسرار و غوامض حکمیه را فهمیده بیان نموده است که مرد عارف مثل جامی از اثر کیف آور آن خود را باز نتوان داشت و شرح آن کتاب بنام "اشعۃ اللمعات" نوشت و اصطلاحات مشکله را تشریح نمود در ثنوی عشاق نامه بیش از نه صد شعر نباشد در آغاز کتاب بعد از حمد باری تعالی و نعت پیغمبر خدا صلعم و مدح خواجه سعد الدین خطاب بسوی دل و بسوی نفس و احوال و ولادت انسان نوشته است. اشعار زیر عنوانات ترتیب نداده است اکثر جاش صریقه و منطق نظیر غزلیات هم داخل کرده است. حکایات این ثنوی مثل حکایات رومی نیست که او در ثنوی خود برای تشریح و فهمانیدن اسرار و دقائق فلسفه و مابعد الطبعیات آورد است بلکه در بیان طریقت دین و موعظت اشاره باحوال و واقعات کرده است.

دیوان او مشتمل بر چهار پنج قصیده که اشاره بآن کردیم. غزلیات. دو سه ترجیع بند و ترکیب بند و کم از دو صد رباعی است. کلام او خواه در غزل و خواه در ثنوی در باطنی سبک ساده و بیخ دارد هر مطلب به سلاست و روانی ادای می کند

بیخ جا شوکتِ الفاظ و ترکیب و تینق و تشابیه و استعارات زیاده
 بکار نبوده است خصوصاً در غزلیات یکجا خوش و موسیقیت وارد
 چون عارف حقیقی بود. منادان طریقت پیروی و تجلیات الهی درین
 بود هر چه می سرود با خلاص و راستی می گفت غرض او تبلیغ
 پیام بود و گم گشتگان را راهنمایی. ازین جهت به یک دوله
 نقیبن می نمود. واردات و کیفیات که بر او گذشته بود بطرز
 ساده بیان می کرد. مثل حافظ و نظیری و اصطلاحات صوفیانه
 بزرگ استعارات می گفت که نمیدان آن بر خواب دشوار باشد
 از جهت سلاست و عام فهمی غزلیات او در مجالس عام و خاص
 خوانده می شد و صاحبان را بوجوب می آورد و این دو سه شعر
 آن غزلیات که گویندگان و سازندگان می سرودند بر شهادت آن
 بزرگوار پسندیدگی می آید

چون بطرف کعبه رفتیم بکرم رحیم نهادند
 تو بیرون در چه کردی که درون خانه آئی
 به زمین چوں سجده کردم نه زمین ندا برآمد
 که مرا خراب کردی تو به سجده ریائی

به گیتی هر کجا ورد و علم بود ^{جا} بهم کردند و عشقش نام کردند
 چون نمود کردند راز خویشانش ^{عراقی} را چنان بد نام کردند

عراقی در غزلیات خود همه عقائد بنیادی تصورات بیان کرده است
 سلسله افکار او این طور است. خواہشات نفسانی را ترک کنید. از
 عدالت دنیا علامت برچینید. خودی را نمانیت را بر طرف کنید بہ تصفیہ
 قلب بکشید و در قدم برشدہ پامال بشوید و در زید و ورع و تقویہ و عبادت
 بخدائی رساند مردم در فکر بہشت و ثواب مقید نماند. مقصد زندگی
 وصال خداوندی است. لذت و کیف و سرور و فنا و فقر است.
 صحابہای کثرت برداشتمہ در دست الہی گم شوید. پیش از عراقی
 این گونه افکار تصورات در غزلیات عطار و رومی موجود است و لی
 عراقی باستعارات ز تشابہ مجازی مطالب حقیقی را بصورتی دلآویز
 گفته است. گاہی مرکبات مثل شراب عشق. خم خانہ عشق. مطرب عشق
 عرم عشق. مسی عشق بکار می برد و گاہی تنها میگرد و مسی و جام و
 دیگر لوازم را ذکر می کند تا استعارات او را مجازی نہ شمریم و ہم
 چنین چون محبوب و زلف و غمزہ و بوسہ و چشم و لب می گوید واضح
 است کہ خدا و تجلی جلالی و جذیبہ الہی. پیغام وصال و لطف و کرم
 مراد او می باشد و کسی مثل اشعار ذیل بخواند مقصد او بداند.
 در صومخہ بیہمدہ چہ می باشی در میگرد و شراب می نوش
 گر یاد کنی جمال ساتی جان و دل درین کنی فراموش
 در عکس ز نشس بینی در جام
 بے بادہ شوی خراب و مدہوش

خواہی کہ درونِ حرمِ عشقِ خرامی
 در میگردہ بنشین کہ راو کعبہ دراز است
 مردمان کہ بدیں گونه مجازات عادی نبودند از تنگ نظری و کوتاہ
 بینی مخالفت ورزیدند و قیمت زدند کہ او بے دینی و رندی و او باشی بیاموزد
 و این اہمیت عراقیت و ریں باب کہ او دریں رنگ مجازی مسائل تصوف
 بیان کرد و عوام را شناسا کرد بعد ازاں این رنگ، تغزل بر دست حافظ
 بکمال رسید و در شعرائی متصوفین زمانِ آخر مایہ تقلید ماند۔
 نظریہ ہمہ گیر ہمہ ادست " نیز جزو کلامِ عراقیت، در یک ترجمہ بند
 این مسئلہ را بوضاحت گفتہ است مثلاً می گوید
 اندر آئینہ جہاں بسنگ تائب بینی ہمیں زماں روشن
 کہ ہمہ ادست ہرچہ ہست یقتیں
 جان و جانان و دلیر و دل و دین

ابن مین

امیر فخرالدین محمود ابن امیر یمن الدین طغرانی در فریود ورنایه
 بسین (سبزدار) در حدود ۶۸۵ هجری تولد شد. ابن یمن تخلص است
 او هم مثل پدر خود مستوفی قریم خود بود. بیشتر زندگی خود در فریود
 بسر برد در ضمن ملازمت خود با میران و وزیران و پادشاهان زمان
 داشت و ایشان را می‌شود و از پرورش و پشتیبانی ایشان بهره
 مند بود. خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان (۶۴۲) و برادرش
 خواجه غیاث الدین هندو طغایمور پادشاه خراسان (۶۳۹ — ۶۵۲)
 و ملک معزالدین حسین بن غیاث الدین بن رکن الدین بن شمس الدین
 از پادشاهان کرت (۶۳۲ — ۶۸۲) و تاج الدین علی از پادشاهان
 سرمداری (۶۴۸ — ۶۵۲) و جانشین او خواجه نظام الدین
 یحیی (۶۵۳ — ۶۵۶) و پهلوان حسن دامغانی (۶۶۰ — ۶۶۱)
 و خواجه علی موید (۶۶۶ — ۶۸۳) را مدح گفته است. ابن یمن
 چندی بمصاحبت خواجه علاء الدین در گراگان ماند. و تئیکه بدر بار
 و جیه الدین مسعود رومی امیر سرمداری مسلک بود که جنگ میان این
 امیر و ملک معزالدین حسین رومی داد. ابن یمن اسیر شده بدر بار

مؤخر الذکر در آمد، درین واقعہ نسخہ دیوان اشعار او تلف شد و او بار دیگر در سال ۱۳۵۴، اشعار از نسخہهای دستان جمع آورد و ماتی خود افزوده ترتیب دیوان کرد آخر عمر خود در فریوریه بسر برد و در سنه ۱۳۶۶ وفات یافت

و مرد قانع و گوشه نشین و پارسا بود و با خلاق و حکمت پیوستگی تمام داشت به همین جهت از یازده هزار بیت او نزدیک سه هزار بیت مقطعات اخلاقیست سه یک تصاویر و سه یک غزلیات باشد.

و یکی از سرایندهان درجه دوم زبان فارسی است و اشعار وی مخصوصاً قطعات بسیار دل انگیزه، روان و پر مغز است معتقد جبر و تقدیر بود و تسلیم و رضا را پیشه گرفته و در اکثر اشعار این مضمون ساریست. مثلاً

قلم را بفرمود تا بر سمرت همه بود مینهای یکایک نوشت
چون از خط فرمائش بیرون نیند چه اصحاب مسجد چه اهل کشت
خرد را شکفت آید از عدل او که آن را دید و درخ این را بهشت
اد می گزید که برای طلب زرد و جاه نباید که تنگ و دو بکنیم .

زیر الس

به سیم و زرد بشو بسیار مائل که اینها کندن جانے نیرزد
و غیر بیان کندن و زشتگی چیت
حاصلی، شناسر کودن را

ولی تفاوت و خودداری و غیرت مندی هرگز از دست نبریم
و بلند همت بوده زندگی بے نیازی گزرانیم و ما توانیم بار احسان
نگیریم. این طور مواظظ و نصائح که در دل مردم جذبات خود ادبی
و خود اعتمادی پیدا کند در شغرائی دیگر بسیار کم و باین سلامت
و پختگی یافته نمی شود مثلاً می گوید.

مزد باید که هر کجا باشد عزت خویش ننگبارد

یا

در حوادث پایداری می کن و می دار امید
ای که یابی پای بوساں از پی نقص کمال
سعدی مشهور آفاق معلم اخلاق است و اندرزهای حکمت عمیق که
در زندگانی دنیا بکار آید به حکایت های دلکش گفته است. اما
ابن یسین در منقطعاً خود قدمی فراتر از زده است و پندهای
مانند زیرین برای خود شناسی و خود بلندی بهره ابن یسین است
که گفته است.

تو باز سره نشینی که فلک نشین تست

چرا چو بوم کنی آشیای بویرانه

بزیر آده دور سپردوں زینهار

چرا انی سر همت بعجز چون شانه

حافظ

ترجمہ حال حافظ بسیار کم محفوظ است ہرچہ نوشتہ شدہ است مشکوک است و قابل اعتماد نیست این چہ ابو العجبی است کہ معروف ترین و عزیز ترین شاعر ایران مثل حافظ کہ لسان الغیب و ترجمان الحقیقت لقب فی شہد چیز می موقوف از زندگی و احوال او باز نمائندہ است در تذکرہ نام او و نام پدر او را بالیقین ضبط نہ نموده اند . اغلب نویسندگان بریں متفق اند کہ نامش محمد و لقبش شمس الدین است . نام پدر بقول بعضی کمال الدین و بقول بعضی بہاد الدین است . بروایت میخانہ عبدالبنی در طفلی سایہ پدر او از سر رفت و در تنگ حالی بر مزد خمیرگری بسر اوقات می کرد اما علم و فضل متداولہ را آموخت و قرآن را حفظ کرد و از علم عرفان و تصوف بہرہ وافر گرفت . او در اشعار بہ علم و ہنر خود اشارہ می کند ع . تو اہل دانش و فضل ہمیں گناہت بس

گرچہ عرض ہنر پیش یار بے ادبی است

زبان خموش و لیکن دہاں پر از عربیت

این قدر مسلم است کہ تاریخ دانش سال ہفت صد و نو و

یک است چنانکہ از خاک مصححی بر می آید و اگر بر صاحب میخانه اعمما و کنیم
کہ او در سال شصت و پنج و نوات یافت سال دلا دتس ۶۲۶ متعین
می شود.

سخنوری حافظ در سنہ ۶۲۶ در عهد ابو اسحق یخو متعارف
شد. ابو اسحق مرد شعر درست و شعر فهم بود قدر و منزلت او بیفزود
خوشگوار ترین روزهای حافظ در عهد این پادشاه بوده است. در
اشعار خود اغلب جا به نام او تشغف و احترام برده است. سے
یاد باد آن کہ سر کوسے تو ام منزل بود
ہر دیدہ را روشنی از خاک دلت حاصل بود

در ہمیں غزل این شعر سے
آن تہقہ ایک خراماں حافظ کہ سہ پنجم شاہین قضا غافل بود
اشارہ بہ قتل او بردست مبارز الدین احمد پیر مشرف الدین
منظر بانی خانزادہ منظر بہ است. مبارز الدین در سنہ ۶۵۴
بر شیراز متصرف گشت. این مرد سحت گیر سنی المذہب متعصب
و پابند طبیعت بود. حکم نافذ کرد کہ کسی نہ شراب کشد نہ نوشد
اورا در تاریخ شاہ محتسب گفتہ اند و در اشعار ذیل کہ لفظ محتسب
آندہ است اشارہ بہ ہمیں پادشاہ است سے

اگر چہ بادہ نرح بخش و باد گلگیر است
بیانگ چنگ مخور می کہ محتسب نیز است

مختص و اندک حافظ فاسق است

و آصف ملک سلیمان نیز هم

مبارز الدین از دست پسر خود جمال الدین شاه شجاع کور
کرده شد و در دوش در زندان این حیات عاریتی را پرورد گفت
شاه شجاع نیم روز و آزاد خیال بود در عهد او نبود باده کشی
و باده خواری بود شکر حافظ گفت

سحر زلف غنیمت رسیده شده بگوش

که در شاه شجاع است می دلیر بنوش

رموز نمک خویش خسرواں دانند

گداسه گوشه نشینی تو حافظا مخروش

در عهد ایراد شاه تواتح بین آنسانی مهیا شد و قریحه خدا
داد حافظ به خارج اذیت گرفت گرچه پنجاه مرتبه تعلقات میان شاه
شجاع و حافظ سلیمان نه بود اما حافظ در چهار پنج عزل
صریحاً اشاره یاد کرده مدح و ثنا گفته است عماد نقیبه نزد شاه
مرتبه دالا داشت و گریه خود را حرکات نماز آموخته بود و نزد علوم
به کرد یا از کرامات او شکرده می شد حافظ تعریف گفت و
باعث شکر آبی شاه شجاع شد

صوفی نهاد و ام و سر تقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

ای کبک خوش خرام کجای روی بالیست
 غزوة نشو که گریه زاید نسا ز کرد
 بعد از وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر تخت نشست
 چون در ۶۸۹ هجری که نامزد او حاکم اصفهان زوشخت آمد تمور
 فرار نموده است او خود از شیراز نقل کرده به شاه منصور حاکم
 شوشتر عم زاده خود پناه جست اما موخر الزکر او را در راه یافت
 او را اسیر کرد و خود قاضی شیراز گشت پس از مدت و در وقت زندان
 زین العابدین را رها کرد او به ملک شاه کبکی و سلطان احمد بر منصور
 تاخت آورد ولی شکست خورد. جانب دیگر تمور اصفهان را
 بهاد واده بود چون به شیراز آمد منصور نائب مقاومت نیارو
 تمور هم مظفریان را یکجا یک گرون بزد
 حافظ به زین العابدین چندان مراسم و ربار داری نداشت
 ولی چون شاه منصور شیراز را گرفت بدو توسل جست و در یک
 عزل آمد او را بدین نوع اشاره نمود
 بیا که رایت منصور پادشاه رسید
 نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
 علاوه از شاهان مظفری حافظ با سلطان ادیس ایلمانی والی
 بغداد هم علاقه داشت و در غزلیات مرثی مشروده است
 خاصه درین عزل

من از جان بنده سلطان اولیسم
 گر چه یادش از چاکر نباشد
 در عهد سلطان احمد جانشین او حافظ به بغداد رفت اما او را
 دل جمعی حاصل نشد . می گوید

رو نبردیم بمقصود خود اندر بغداد
 ای خوش آن روز که حافظ بود اندر شیراز
 از بیان خصوصی حافظ یکی خواجه حاجی قوام الدین صاحب
 دیوان ابوالسحاق ریجو بود در مدحش ہم قصیده نامبروده است .

مثلاً این شعر
 دریای اختر فلک و کشتی دلال
 هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
 این قدر هم مسلم است که محمود بهمنی شاه دکن او را بدر بار
 خود خواست و زر نقد برای زاد و متاع فرستاد حافظ راضی شد
 و برای سفر بحری به بندر هرمز رفت اما از دشواری و پرخطر
 راه پراسان شد و باز به شیراز آمد و این عزل با و فرستاد
 که مقطعی این است

بس آسان می نمود اول غم دریا به بوی در
 غلط کردم که یک مو جنبش به ممد من زرنی ارزد
 حافظ مدح و ثنا گفته است اما بیچ تحسین بیجا و اغراق مثل
 شترای دریای سلاجقه و غیره نودزیده است . حافظ مرد کم مایه

بود ولی راه حرص و آز پی مال و متاع نبرد. صبر و قناعت از دست
 نداد. می گوید در رضا بداده بدو در تبیین گره کشتا سے
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 سوارخ نگاران پیش گفتم اند که حافظ را معشوقه بود. شارخ
 نبات نام در روایات دیگر عشقیه باد منسوب داشته اند اما به
 تملیح و تحقیق از اشعار او این نکته واضح است که شارخ نبات معشوقه
 نبود بلکه تلم خود را به شارخ نبات تشبیه داده است چنان که در
 اشعار ذیل پدید است ۵

(۱) حافظ چه طرفه شارخ نبات است کلک تو
 کز میوه دلپذیر تر از شهد و شکر است
 (۲) کلک حافظ شکرین میوه نباتیت بچین

که درین باغ نه بینی مثر سے بهتر ازین
 میر ولی الدین در لسان الغیب و حافظ محمد اسلم در
 معیات حافظ به تشریح این دعوی را به ثبوت رسانده اند.
 مولانا عمید الرحمن حاجی در صفحات الانس. مرزا سلطان حسین
 بالیقرا در مجالس العشاق و قاضی نور الدین ششتری در مجالس المؤمنین
 و پدایت در ریاض العارنین و حاج زین العابدین در ریاض
 السیاحت حافظ را از عرفای نامی و اولیای پروردگار
 اند.

گر اعتماد کنیم کہ ہرچہ حافظ در غزلیات سرودہ است بر اخص
 و راستی و واقعیت یعنی است می توان گفت کہ او یک مرد مخلص
 آزاد رو. پاک نش و بے باک بودہ است. ہرچہ در دل داشت
 می گفت کرد و ریا را بحقارت می نگرست ہمیں بہت بر فقہای و
 بے سواد و علمای بے عمل و زاہدان بے فیض و درویشان
 پر فریب طنز و تعریض نمودہ است. روح حافظ بوحالت تحقیقی
 مربوط بود ہرچہ می دید بسوز معرفت می دید و راہ حقیقت می
 جست اعتماد بر نواسر و شعائر شرعیہ کم داشت. مثلاً می گوید
 جنگ ہفتاد و دو ملت ہمہ را غر بنہ

پہلو ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند

آتش زہد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقہ پشمینہ بنیداز و برو

جلوہ بر من مفروش ای ملک الحاج کہ تو

خانہ می بینی دمن خانہ خدا می بینم

از تملک اسباب شہرت و ہر دلعزیزی حافظ مانند حسن ادا

و حسن صوت و حسن معنی را نظر انداز کردہ سبب دیگر ہمیں

است کہ گفتہ ما قدا گفتہ روح انسانی است پیام او عالمگیر است

معلوم می شود کہ از نفسیات انسانی آگاہ بود و حوادث زمان را بہ

نقطہ نظر مکی نگاہ می کرد چوں کہ او خود زمانہ فتنہ و مشرکتبای

د بریادی دیدہ بود و اثرِ این ہا بر دل و دماغ سنجیدہ ولی طبع انسانی
 را در نظر داشتہ درس صبر و حوصلہ دادہ است ازین جہت اکثر اتفاق
 افتادہ است کہ انسان ہر اثر کہ از رنج و آلام زمانہ می گیرد مطابق آن
 در اشعار حافظ می یابد و از یک رنگی طبع انسانی یک گونہ تشفی می پذیرد
 و ہمیں سبب است کہ در دشواری و تنگی و مصیبت رجوع بہ دیوان حافظ
 می کنند و نال می گیرند و این چنین حکایات این نظریہ را اثبات می کند
 کہ زنی پسر گم گشتہ را از پیش گونی حافظ یانت و شاہ انگشتری گم
 شدہ را از رہنمائی حافظ دریانت در ان عزل حافظ کہ ہمیش ہمایوں خواند
 شد و در ان زمان کہ از تاج و تخت محروم شدہ در بے کسی و بد حالی
 بہ مرزین ایران داخل شد چہ قدر تسلی داد و دل مضطرب را سکون
 بخشید این نند شعر از ان عزل چہ قدر مناسب حال او گفتہ شدہ
 است

گزیدہ کثورے کاں عرصہ را شاہی چنین باشد

ہمایوں منزلی کاں خانہ را ماہے چنین باشد

ز رنج و راحت گیتی مر سجاں دل مشو خنداں

کہ آئین جہاں گاہے چناں گاہے چنین باشد

بایہ تاسف است کہ کلام حافظ این طور جمع نہ شدہ است کہ

اندازہ بکنیم کہ او در جوانی چہ رجحانات داشت طرز تخمیل چوں بود
 چوں سال او پختہ شد چہ حوادث زمان بر او اثر انداز شدند و روش

شعر او چنان ارتقا یافت از نا علمی این احوال است که در افکار او
 مخالف و تضاد دیده می شود. زیرا که ممکن است نظریه و رجحان او
 بعد از یک دوره زندگی تبدیل شد و او طرح سخن نورسخت .
 نمی توانیم که بگوییم که آیا در آغاز سخن گوئی یا در اواخر زمانه طرز
 فکر راجح به دنیا و زندگی گذرانی این چنین بوده است این قدر واضح
 است که او می گوید که این کائنات یک معمایست که نتوان فهمید برایت
 کار و انجام کار. کارخانه دنیا کار پیچیده است. همتی عالم خیالی است
 بکنه هر چیز نتوان رسید (۲۵)، هر چیز فانیت عیش و عشرت به رنج
 و غم تبدیل می شود. حیات ناپایدار است ازین جهت بردفات و
 تلف چیز غم نباید خورد (۲۶)، علاج غم و درمان یاس این است
 که این ایام مستعار را غنیمت شماریم به عیش و نشاط بسر بریم. باده
 خوریم و هنگامه کائنات را فراموش کنیم. این سلسله فکر او باین ترتیب
 از اشعار او پدید است

حدیث می و مطرب گو دراز دهر کمتر جو
 که کس نکشود و نکشاید به حکمت این معمارا
 هر وقت خوش که دست دهد منتقم شمار
 کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
 ساقیا بر خیز درده جام را خاک بر سر کن غم ایام را
 حافظ تابع فلسفه ای کیورین است اعتقاد می دارو که هر چیز

که لذت می بخشد عموماً برای بهبود انسان است باید که هر لحظه
 تمتع یابیم . دیردز که مرده است برای آن رنج نباید خورد . مستقبل
 که نیامده است و مبهم است ازاں بے فکر باید ماند و هر دم تعلق به
 زمانه حال باید داشت و خوش و خرم باید اوقات بسر کرد و در زمانه
 زندگی و حافظ این قدر تباهی و خون ریزی شد که از تصور آن لرزه
 بر اندام می افتد . تیموریان قتل عام کردند . شهرها بباد دادند و خانواد
 شاهای را یک یک تا بچه و زن ته تیغ کردند دل درو مند شاعران
 حوادث هولناک بیگانه نتواند ماند مگر در اشعار حافظ بسیار کم جامی
 بینم که دل شاعر بر رنج و الم انسان می گیرد او از مصائب دیگران
 غافل است هر چه گذشته است بدو توجه نمی دهد هر چه پیش آید معرض
 فکر نمی آرد او را چند چیز باید که باعث تسکین او باشد و بس سه
 دویار تریک و از باد کهن دوسنه

فراغتی و کتابے و گوشه چمنی

هر آن که خاطر مجموع دیار نازنین دارد

سعادت همدم او گشت و دولت هم قریب دارد

حافظ در خمریات پایه بلند دارد . خیام هم بیای او نمی رسد .

او بیان شراب و باده خواری با اخلاص و جوش و شوریدگی می کند و بر

تأثیرات مستی و کیف مسرور می شود و خود محفوظ شده دیگران را

صدای عام می دهد چه در نظر او شراب درمان همه درو ها است

لطف زندگی در زندگی و میخوار نیست . می گوید سه
 بی ساقی می بانی که در جنت نخواهی یافت
 بآب رگنا آباد و گلگشت مصلی را

من ترک عشق بازی و ساغر نمی کنم
 صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم

گدای میکرده به وقت مستی بین
 که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

حافظ ما هر امر را تصون است اصطلاحات صوفیه را به لیاقت
 فن استعمال می کند اما درد و اخلاص رومی و یقین و ایقان عطار
 ندارد اما رنگ استادانه دارد مثلاً سه

بهر جامِ ارجم آنکه نظر توانی کرد
 که خاک میکرده کحل بصر توانی کرد

سایه اول طلب جامِ ارجم آزبانی کرد
 به پنجه خود دانت زبے گانه تمنا میکرد

عشق و تغزل در حافظ بسیار کم و محدود و جرأت نا آمیز
 است . محبوبه او پاک باز و هیادار است و از هوس کاری

تا که ادنی لوث نیست چنانچه می گوید سه

من ار آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست
 ترا جیا و مرا آب دیره نشد غماز و گرنه عاشق و معشوق راز دارانند

حافظ استاد فن شعر است بر کلام قدرت تام دارد مثل نظامی و انوری کلام را به صنایع و بدائع و کنایه و مجاز زینت می دهد. طرز بیان جاذب و نفیس است. همه غزل یک شیرینی و لطافت و تازگی و سبک پندیره و روان دارد گویا بر دل و جان سحر می کند. عبدالباقی می گوید که بعضی از اشعار حافظ بحد اعجاز رسیده است. در جزالت و موسیقی و تاثیر کلام هیچ شاعر بعد از نرسیده است همین جهت مردم هر طبقه بر کلام حافظ فریفته می باشند. او هم مثل رومی و سعدی و فردوسی نه محض در ایران و مشرق بل در یورپ و دیگر ممالک شهرت و دوام یافته است. و غزلیات او بزبانهای اروپائی ترجمه شده است شعرای المانی مثل گوئته از افکار او خیلی متأثر شده و سخن او را پیروی نموده اند.

غزلیات حافظ این قدر جاذبیت داشته است که بر اخلاق عمومی اثر طبع کرده است علماء متحقق که در عروج و زوال ملل بدقت نظر می کنند و بلندی و پستی اخلاق را می سنجند اعتقاد دارند که شعر هم قوت فعال است که بر دل و دماغ مردم بسیار اثر اندازد به عقیده بعضی از بنفشان زمانه دراز جویان حقیقت مثل دکتر قبال مرحوم شاعر مشرق یکی از اسباب بزرگ انحطاط مسلمانان سخن رانی شعرا مثل حافظ بوده است زیرا که اینان از مجاهده و مجادله و حیات می گریختند دنیا و اموال دنیا را ناپائیدار شمردند بسخاوت می نگرستند. سلامتی خود به کنار می یافتند.

شراب را واسطه خود فراموشی می نمودند. طبعی که عیش طلب و نشاط
خواه بود و از حیات مسکری و عملی خود دور مانده بود. ازین گونه
خیالات شاعرانه دل بستگی و حوصله یافت و از کار سلطنت و جهانگیری
و جهان آرائی دور تر مانده درجه بدرجه از فعل عاری شد و دیگران
از تبلی و بے عملی این چنین ملت موقعه یافته غالب آمدند حافظ امام
این چنین شعرا بوده است و این درس کناره کشی، خود فراموشی و
پس ماندگی از همه زیاد تر و پراثرتر داده است. اقبال مرحوم
در حین اشاعت "امر از خودی" نظمی بر حافظ نوشتند و بر کلام او
انتقاد و تعریفین سخت نموده کیش او را کیش گوسفندان گفتند و تمبیه کردند
که الحذر از کیش گوسفندان الحذر. اما شیدا بیان حافظ را این تنقید
سخت ناگوار آمد آخر در اشاعت دیگر آن نظم را حذف نمودند.

امیر خسرو

امیر خسرو در سنہ ۶۵۲ ہجری بمقام پتالی نصبہ ای در استان آگرہ متولد شد پدرش سیف الدین از قبیلہ ترک لاپیہ بود کہ در عہد سلطان شمس الدین التمش ورہند آمد خسرو ہنوز ہشت سالہ بود کہ سایہ پدرش از مہر برنت در کودکی علاوہ از تعلیمات متداولہ خوش نویسی نیز آموخت۔ ذوق شعر گوئی از فطرت آمدہ بود خوش لحن بود چون جوان شد در ملازمت کتکو خان کہ از امرای دربار عیاش الدین بھین بود پیوست۔ امیر نیامن بر موق ای از خسرو رنجیدہ شد۔ چون شاعری خسرو آوازہ گرفت سلطان محمد پسر عیاش الدین بھین بدربار خود متوسل ساخت و در ۶۸۳ھ سلطان محمد خان از دست تاناریاں کشتہ شد امیر ہم گرفتار آمد و لی خلاصی یافت در ۶۸۶ کیقباد اورا طلبید ولی امیر بہ خان جہاں ملازمت بست و با وی در اودھ دو سال ماند۔ چون جلال الدین خلجی بر تخت دہلی متکون شد منزلت خسرو افزود۔ ندیم خاص شد و عہدہ امارت یافت در ۶۹۸ علاؤ الدین خلجی جلال الدین را کشت و تخت دہلی را ربود خسرو برای بست و یک سال از عنایات خسروانہ او محترم ماند بعد از وفات علاؤ الدین در ۷۱۶ قطب الدین مبارک بادشاہ شد

دی خسرو را بسیار تدر و منزلت کرد. در آخر عمر خود به دربار عنایت
الدین تغلق متعلق ماند در ۷۲۵ هجری وفات یافت و در پایین مزار مرشد
خود شیخ نظام الدین اولیا مدفون شد.

خسرو را به نظام الدین اولیا عشقت به درجه عشق رسیده بود هنوز
هشت ساله بود که پدرش او را به خدمت شیخ برد در اواخر عمر خود
بعیت کرد و مرید خاص شده هر در خدمت مرشد نهاد اشغال تصوف
و طریقت داشت و از دعا و صحبت شیخ درد و سوز سینه یافت
امیر گرچه به دربار شاهی علاقه داشت و زندگی بسی دنیا دارانه بسر برد
اما در دل طاعت بر خود کرد در اصل دی درویش فاش بود.

علاوه ازین کمالات علم و ادب به سنکرت و هندی تصرف
داشت. در موسیقی ماهر بود و به خطاب انایک امر انراز بود.
بیاری از آهنگ های نو ایجاد کرده است

آثار او در نشر (۱) نقل القواید یعنی موقوفات نظام الدین اولیا
(۲) عجاز خسروی در پنج جلد در ۷۱۹ تمام شد اصول
و قاعده نشر بزیج را منضبط کرده است. صنایع
و بدائع عجیب را در انواع نظم و نثر بکار برده
است که محنت و تکلف و طبع مخترع او را دلالت
می کند.

(۳) خزائن الفتوح فتوحات علاء الدین خلجی
در نظم . متفرقات . بدیع العجائب . خالق باری . شتوی شهر آشوب
چیتاں و اشعار ہندی وغیرہ

شتوی ماہ تاریخی - ۱۱۶ قران السعدین . شتوی نخت است
کہ خسرو بہ سال سی و ششم از عمر خود در ۶۸۸ ہجری تمام کرد .
دران شتوی ذکر احوال کیقباد و پسرش بغرا خان یعنی مخالفت میان
ایشان - کتببات کہ بہ یک دیگر نوشتند . گستاخی و بے باکی بغرا
خان و آخر صلح میان ایشان مندرج است چونکہ این شتوی بہ فرمان
بغراخان نوشته شد ہمیں بہت ادب و احترام پسر را در مقابل پدر
ملاحظہ تر داشته است . برای طبع شاعر نظم این واقعات تاریخی محض
و پچی نہاشت اما در ضمن احوال نظم ہا بردہلی . سزائے منگولان
قلم . کاغذ . کشتی . شمع . صراحی و جام کفتمہ است کہ بر وصف نگارگان
او گواہ عادل است . اکثر جا شتوی را از تشبیہات و صنایع و
بدائع کلام را رنگیں کردہ است تا بے نمکی و خشکی احوال تاریخی
کم شود .

(۲) مفتاح الفتوح در ذکر احوال سلطان جلال الدین از سنہ
۶۸۹ تا ۶۹۰ ہجری است و بیان چہار جنگ دی بالتفصیل مذکور است
چونکہ خسرو بہ جلال الدین ارادت نیک داشت . احوالش بہ صدق
و اخلاص و جوش بیان کردہ است برای دانش جوی تاریخ نظامی

مهند این مثنوی بیس باها است .

(۳) دول رانی خضر خان . داستان عشق است راجع به خضر خان پسر علاء الدین خلجی و دول دیوی دختر راجه کرن والی گجرات و ازدواج ایشان خضر خان خود تمام احوال را نوشته بود . خسرو بر عرضداشت وی این را منظوم کرد و عشقیه نام داد تعداد اشعار ۴۲۰۰ بود بعد از قتل خضر خان سوانح که دول رانی را روی داد هم نظم کرد و اضافه ۳۱۹ شعر شد در ۱۵۰۰ به پایان رسید این مثنوی گر چه مبنی بر احوال واقعی تاریخی است ولی از چاشنی محبت دصال و فراق میان دو یار و انجام دردناک ایشان خیلی اثر انگیز و المناک گردیده است در ضمن احوال ذکر رسوم هندی . تهذیب و تمدن و اشاره بابه زبان و لباس . گلهای و میوه ها و حیوانات موجود است که آن زمانه را یاد می داند . از حیث تاریخی این مثنوی بسیار اهمیت دارد که در آن ذکر سلاطین اسلام تا علاء الدین خلجی و فتوحات گجرات - چیتور - تلنگانه و غیره شده است و برای واقعه نگاری . لطف بیان و اخلاص محرو است .

(۴) تغلج نامه در ذکر احوال و فتوحات غیاث الدین تغلج است و از حیث تاریخی خیلی اهمیت دارد . این مثنوی چنان و لکش نیست و مانند مثنوی های دیگر تخیل تازه و جاندار نمی دارد بعضی از اشعار از رعایات لفظی و تمجیسات ماکلف شده است .

(۵) نہ سپہر منسوب بہ قطب الدین خلجی است در ۱۸۰۰ تمام شد
 این مثنوی در تہ باب منقسم است ہر باب در بحر جداگانہ است
 ہمیں جہت اس را نہ سپہر نامیدہ است . خسرو دریں مثنوی بر وطن
 خود شکوہ شاہ و بیروز مندی تریحہ و خود نازاں است و تاریخ
 تاریخی را بہ تابیت و ہنرمندی می نگارد گویا قصہ عشقیہ است کہ
 بہ تخیل کاری دلکش شدہ است این مثنوی در چند بہرہ منقسم است
 و ہر بہرہ در بحر جداگانہ است . گمان می شود کہ ہمہ نظم مربوط
 نباشد اما چنین نیست بہر حال اہمیت تاریخی کم نمی شود

پنج گنج یعنی پنج مثنوی در جواب خمسہ نظامی بہ فرمائش سلطان
 علاؤ الدین خلجی نوشتمہ شد و در دو سال و چہار ماہ تکمیل یافت .
 (۱) مطلع الانوار مثنوی اخلاقی در جواب مخزن الاسرار تاریخ
 تصنیف ۶۹۸ . تعداد اشعار ۲۳۱۰ . در دو مہفتہ تمام شد .

علاوہ از مناجات . سہ نعت . مدح مرشد و پادشاہ وقت بہت
 مقالہ دارد بر مضامین اخلاق و طریقت مانند عبادت . ارکان دین
 اسلامی . جہاد . عشق . سخاوت . نصیحت . شہادت و غیرہ . در آخر
 اندرز نامہ است بہ دختر خود . بعد از ہر مقالہ حکایات است کہ
 مطالب را تشریح می کند . چون این مثنوی کار عجلت است . طرز
 بیان واضح و صریح نیست بندش الفاظ ہم رواں نیست . موسیقیت
 کہ لازمہ کلام خسرو است ہم ناپید است در تمہید مقالات

منقبت و لغت با تشبیهات و استعارات نو و پر رنگ آورده است
احساسات خود را به جوش و اخلاص گفته است اما به پائیداری
پختگی، ثبات و عظمت محزن الاسرار نمی رسد.

۲۱. شیرین خسرو در ۶۹۸ تمام شد تعداد اشعار ۴۱۲۴ - این داستان قدیم در سبک تازه
و فن کارانه بیان شده است از تمثیل نگاری و سیرت نگاری وقت
نظر خسرو پدید است و خسرو را هم رتبه نظامی می کند و گاهی
انقل می گرداند. شک نیست که این شنوی آن صفائی و تراش
و صیقل شیرین خسرو نظامی نمی دارد.

(۳) مجنون یلی در جواب یلی مجنون در ۶۹۸ تمام شد تعداد

اشعار ۲۶۶۰

(۴) آئینه سکندری در جواب سکندر نامه سال اختتام ۶۹۹

تعداد اشعار ۴۴۵۰

(۵) هشت بهشت در جواب هفت پیکر در ۷۰۰ تمام شد.

تعداد اشعار ۳۳۸۲. قصه های عشقیه راجع به بهرام گور است.
هفت شهرزاده قصه های خود می گوید.

نظامی و خسرو نظامی خدای سخن است یسح شاعر قادر

الکلام در شنوی نگاری به مرتبه او نرسیده است. خسرو باین

همه جامعیت استادی وی را تسلیم کرده است

نظم نظامی به لطافت چون در وند و او سر لبر آفاق پر
(در باجه عرزة الکمال)

زنده است به معنی او ستادم ورنیست نش حیات دادم (مجنون بیلی)
 اما در مطلع الانوار به تعلی شاعرانه گفته است
 دبدبه خسرویم شد بلند غلغله در گور نظامی ننگند
 نظامی در مثنوی های عشقیه و رزمیه خود همه قصه های دلچسپ
 و پراثر را بکار برده است. چنانچه خسرو باین جانب اشاره می
 کند

می داد چون نظم نامه رایج بانی نگذاشت بهر مایه
 ازین جهت خسرو نتوانست که در مثنوی های خود همان حکایات و
 احوال را تکرار کند. و از تاریخ و زندگی قصه های نو آورد. طبع خسرو
 توانا بود و او به روانی و سلاست شعر می گفت در علم و نزاکت
 احساسات هم پس نه بود ولی با یقین می توان گفت که وی را
 متانت و لغاست فن نظامی حاصل نیست. خسته نظامی حاصل عمر
 اوست وی به دقت نظر و دقت فکر و جان سوزی شعر گفت خسرو
 محض برای رضامندی ممدوح فرمائش او بجا آورد اکثر بر این متفق
 اند که خسرو تدمی از نظامی فراتر نه نهاده است اما اگر میان کلام
 هر دو مقایسه کنیم خصوصاً بیلی و مجنون. مجنون دلیل آشکاری شود که خسرو
 اغلب جادیش شعر و انتخاب الفاظ. تمخیل و کیفیت احساس از نظامی
 برتر شده است.

مثلاً درین اشعار.

نظامی

- (۱) ای سرمه کش بلند بیناں در باز کن درون نشیناں
 (۲) ای امیر ترا نفاذ مطلق از امر تو کائنات مشتق
 (۳) بی کوکبی زکاف و نونی کردی چو سپر بیستونی

خسرو

- (۱) ای دیده کشای دور بیناں سرمایہ ده تہی نشیناں
 (۲) ای حکمت تو بہ امر مطلق عالم ز دور حرف کرده مشتق
 (۳) در کار تو آسمان زبونی از کلک تو کون کاف و نونی

اگر اشعار هر دو سرعنوانات مانند جمال یسلی . ابتدائی عشق -
 ناله های زار مجنوں . بہار . خزاں - یسلی بر بستر مرگ ہالمقابل بہینیم
 پر رنگی و فصاحت و مناظر نگاری و احساس نگاری خسرو واضح تر
 می شود

در شنوی رزمیہ رتبہ خسرو از نظامی کمتر است در سکندر نامہ
 داستان های دلکش و پراثر کہ جامہ شعر توان پوشید و دران زور
 طبع شاعر توان بکار آمد نظامی ہمہ را بکار برده است خسرو در
 آئینہ سکندری ازاں ہمہ در گزشت . او می گوید سہ
 دگر نہ لطافت ندارد بسی کہ مرگفتہ را باز گوید کسی

چوں نگذاشت او بشیثہ درون

من ار شیثہ شویم چه آید بروں

ازین جهت مثنوی او زیاد و کثرت نیست. علاوه ازین نظامی اهل
 زبان بود. خسرو هندی نثر او و ترکی الاصل بود نظامی سوای شعر
 گوئی آنچه مشغله نداشت خسرو امیر. ندیم و دربار دار بود بسیار کم
 فرصت داشت. نظامی در مثنوی محض طبع را آزمود خسرو در غزل
 و قصیده. قطعه و رباعی و چیتان گوئی غرض در هر صنف سخن اشعار
 استادانه گفت باین همه جلوگیری با تمهیدات جنگ. نقشه های صبح
 و شام در جنگ که کشیده است در مقابل نظامی فرود تر نیست و
 توانائی. روانی و آگاهی او از احوال بزم نشان می دهد. همه
 نقادان متفق اند که شاعری بهتر از خسرو تقلید نموده است
 پنج دیوان

(۱) تحفة الصغر کلام میان سن از ۱۶
 تا ۱۹ ترتیب داده است درین دیوان قصیده و ترجیع بندها در طرح
 غیث الدین بلین و پسرش سلطان شهید در شرح نظام الدین اولیاء
 مرشد خود

(۲) وسط الحیات کلام از سال ۲۰ تا ۳۴ مندرج است.
 قصاید و ترجیع بند در مدح سلطان شهید و نظام اولیاء. کشلو خان و
 کیقباد نیز در همین دیوان شامل است.

(۳) عزة الکمال مشتمل است بر کلام از سنه ۶۸۵ تا ۶۹۵ هجری
 علاوه از غزلیات. قصاید در مدح سلطان جلال الدین خلجی
 معز الدین کیقباد و دیگر امرا شامل است. در دیباچه سوانح جیات

مختصری قلم بند کرده است دی گوید که دی سنائی و خاقانی را در
مواظظ و حکم رضی و کمال سمعیل را در تصفیه . نظامی را در شنوی
و سعدی را در غزل بفتح کرده است .

۱۴۱ بقیه نقیه . کلام زمانه پیری است . مرثیه ای علاء الدین
خلجی نیز مندرج است قیاس این است که ریں دیوان کلامش تا
۷۱۵ هـ شامل است

۱۵۱ نهایتاً الکمال . آخرین مجموعه کلام است مشتمل بر قصائد
و غزلیات و قطعات تا سنه ۷۲۵ هـ است که همین سال وفات
اوست .

غزل گوئی خسرو در غزل بفتح سعدی می کند و اطلاق سعدی
امام غزل بود وی غزل را از تنگنای بیرون آورده وسعت دریا
داد . چیزی که سعدی نتوانست خسرو او را تمام کرد . عموماً حسن
غزل منحصر است که غزل در اوزان و بحر آسان و روان گفته شود
مطابق آهنگ و صداهای خوش باشد تا موافقت مزامیر سرانیده شود
زبان ساده . فصیح و قریب الفهم عوام باشد این همه خصوصیات
غزل خسرو را ممتاز می کند . خسرو از محبت و عشق آگاه بود احوال
و مقامات را که در عشق رخ می دهد می شناخت و اردات و کوائف
را که بر عاشق می گذرد می فهمید چنانچه اغلب جا آن تراکت
احساسات را شعر اندر آورده است مثلاً

مردمان بر درمن و بے پوشی من حیرانند
 من دران کس که ترا بیند و حیران نشود
 جان ز تن بردی و در جانی همنوز

درد با داری و درد ما نمی همنوز
 خسرو در وقوع گوئی مهارت دارد و نقشه های کشد که تصویر
 اس واقع پیش نگاه می گذرد مثلاً

چو رفتم بر درش بسیار دربان گفت این مسکین
 گرفتار است شاید کس طرف بسیار می آید
 بس نکات شگفتی اور ایجاد کرده است سخن های عادی که
 هر کس می گوید و محسوس می کند خسرو آن را به لطف بیان و اسلوب
 نو و یک تشبیه بدیع می گوید که بر طبع ایجاد خیز او دلالت می کند
 مثلاً

هر درد عالم قیمت خود گفتم / فرخ بالا کن که ارزانی همنوز
 می روی و گریه می آید مرا / ساعتی بنشین که باران بگذرد
 در بعضی از غزلها تسلسل مضامین را هم نگه داشته است که این
 روش خلایق عزیز متقدمین است. بعضی از غزلها جذبات لطیف دارد
 که در دلهای عاشادگی و یاس و آرزوهای ناتمام پیدای می کند و
 لطف می بخشد.

خسرو در بهر بیان در زبده بود خود می گوید

خلق می گوید که خسرو بت پرستی می کند

آری آری می کنم با خلق عالم کار نیست

عشق میان خسرو و حسن معروف است از اشعار غزلیات واضح
 نیست که معشوق خسرو زن است. از ذکر زلف و بوسه گماں می شود
 که شاید مخاطب زن باشد اما نظریه خسرو راجع به زن خوش آنست نیست
 اندر با که در آخر مطلع الانوار به دختر خود داده است یعنی بر
 تنگ نظری اوست وی را تلقین می کند که رو به دیوار و پشت بر در
 کن و ددک و سوزن بگذارد. در اکثر اشعار معشوق او معشوق حقیقی است
 که دی در غم، بجزانش می سوزد و آرزوی کند ع و لم در عاشقی
 آواره شد آواره تر باد این عشق ع دیوانه می کند دل و جان
 خراب را وز عقل بیگانه می کند

زمن که عاشق و مستم صلاح کار بخو خزان است در چمن عاشقان بهار بخو
 منتهای عشق این است که خود را در ذات خداوندی فنا کند
 تو رخ نمودی و عشاق را وجود نماند

که پیش چشمه، خورشید و جمه شبتم نیست

چون خسرو دل دردمند داشت از غزلیات این درد و سوز
 و غم آشکار است

چه داغ ها است که بر سینه نگارم نیست

چه درد ها است که در جان می قرارم نیست

توالان غزلیات خسرو را در مجلس سماع می خوانند و اهل طریقت
را در وجد می آرند.

قصاید خسرو در قصاید نگاری سبک جداگانه نمی دارد.
تتبع انوری. خاقانی و کمال اسمعیل می کند زور طبع می نماید و تشابیه
و استعارات پر لطف می آرد و مضامین می آفریند. مدایح بلند
آهنگ نیست زیرا که مدح و مبالغه را از دل پسند نمی کرد محض
برای همیشه خود را خوشنودی ممدوحین تصیبه می سرانید در
اکثر قصائد مناظر صبح و شام. بهار و برشکال بیان می کند و نقشه
های دلکش می کشد بعضی از قصاید سرسبز موعظ و حکم است.
تصیبه دراز بنام بحر الابرار بسیار مهم است در یک مصرع
دعوی می کند و در دیگر دلیل می آرد مثلاً

مرد پنهان در گلیمی پادشاهی عالم است
تیغ خفته در نیامی پاسبان کشور است
خسرو نیز مثل جامی شخصیت جامع دارد. شاعر و ادیب و
صوفی. موجد آهنگ های نو در موسیقی. امیر و دربار دارد سپاهی
پیشو. غرض جامع جمیع صفات است.

حیامی

نورالدین عبدالرحمن جامی در قصبہ جام بتاریخ ۲۳ شعبان ۸۱۴ ہجری تولد یافت و در کودکی تعلیم و تربیت از نظام الدین احمد پدر خود یافت پس در سمرقند رفت و تکمیل علوم عقلی و نقلی کرد خیلی طبّاء و ذہین بود۔ در مباحثہ و مناظرہ از ممکنان گوی سبقت رہو چون شہرہ سعدالدین کاشغری آوازہ گرفت بکشش روحانی آنجا رسید اصرار در موز روحانیت آموخت و راہ طریقت پیروی از خواجہ عبداللہ اصرار تیز فیضان صحبت یافت ہمہ عمر در ہرات بسر برد ہمیں جا با بنیرہ مرشد خود ازدواج کرد۔ از دچہار پسر زائیدند سہ در کودکی در گذشتند چہارم در پیری آمد برای ہمیں پسر در بہارستان و خرد نامہ اسکندری اندر نامہ نوشتہ است در ۸۶۶ ہجری حج رفت۔ در بغداد علمای شیعہ بر نظمیں و سلسلہ الذہبیہ اورا برہو اہل بیت مہتمم ساختند و لی بر توضیح و تشریح بیانات فاسد و اشعار محرف خلاصی یافت۔ زندگی بسیار محترمانہ گذاشتہ در ۸۹۸ وفات یافت۔

در ایران کم کسی بودہ است کہ مثل وی در زندگی خود عزت

و شهرت یافت. حسن بیگ شاه تبریز. سلطان محمد دوم خلیفه عثمانی
 وی را بدر بارهای خود دعوت دادند و آخرین زندگی خود سلطان
 محمد بایقرا و وزیرش میر شیرعلی نوائی بسیار محترم و مکرم داشتند.
 جامی هم صفت موصوف بود. عالم. شاعر. صوفی. ادیب. بابر
 در تذکره خود می گوید که شخصیت والای او از توصیف بیرون است
 من بعض تبرکات نامش در کتاب می برم.

جامی بر ذہانت و فطانت خود نازاں بود و کسی را سوای
 پدر خود که در زبان آموخت در شور اعتنائی داشت اما راضیان
 طریقت را خیلی محترم می داشت. وی از لطانت و ظرافت هم
 عاری نه بود.

آثار او نزد روزن زیگ به چهل و چهار است اما بحواله
 اوسلے بحواله تذکره شعرا از شیرخان لودھی شمار تالیفات او
 از تم صرف و نحو عربی. عروض و تفسیر و موسیقی و تصوف و دنیا
 به نود و نه می رسد. تحفه سامی چهل و شش از تالیفات کوچک
 و بزرگ او می شمارد.

تالیفات در نشر نضات الانس (تذکره صوفیا) نوشته
 ۸۸۲ هـ. شواهد النبوت (۸۸۵) اشعه الممعات یعنی شرح لمعات
 عراقی. ۸۸۶ هـ. لویح در اعتقادات صوفیا. لوامح در شرح
 خصوص الحکم از ابن عربی تالیف ۸۹۶ هـ. نقد النصوص شرح

فصوص از شیخ صدر الدین قولوی ۸۸۳ھ . بہارستان در جواب
گلستان سعدی و دیگر رسالہ بر تفسیر و شرح ابیات وغیرہ
در نظم ہفت ثنوی می دارد کہ بہ ہفت اورنگ محروف
است .

۱ - سلسلہ الذہب (تالیف ۸۹۰ھ) بحیرش خوش آئند نیست
ترتیب و تناسب اکثر جا بے تعلق است و کار تبجیل معلوم می شود
مضامین از فلسفہ و اخلاق و دین ہر چیز موجود است . تعداد
اشعارش ۷۲۰۰ است چونکہ نظم طویل است و خالی از درو بست
فن کارانہ . ہمیں جہت از ثنوی ہای دیگر کم خواندہ و ا شود .
ثنوی در سہ دفتر منقسم است دفتر اول بر اعتقاد نامہ پایاں می شود
از ان آشکار است کہ جامی باین ہمہ کہ صوفی است است اعتقادات
سنی المذہب دارد .

چندی از عنوانات این قبیل است . توحید . اوصاف خداوند
انبیاء . فرشتگان . ختم نبوت . معراج . معجزات . منکر و نکیر . صور
امرافیل . یوم حساب . اعمال نامہ . بخشش بحرماں از شفاعت بزرگان
و ادامہ مشرکان در دوزخ . دفتر دوم مشتمل است بر اقسام عشق
مجازی و حقیقی و حکایت ہای درویشان و عاشقان . دفتر سوم .
حکایات راجع بہ پادشاں دارد در آخر این دفتر حکایات از
طبیبان است و ذکر شعرا مانند رودکی . عنصری . نظامی کہ بہ اشعار

آیدار خود نامهای مکررین خود را لازمال کردند .

۲ - سلمان و ابسال . این ثنوی منسوب به یعقوب بیگ

بن اوزلو شاه تبریز است سم وزن ثنوی منطق الطیر است . معانی فلسفی و اخلاقی و عرفانی در صورت تمثیل گفته است یک قصه غیر عادی است شاه یونان را پسر تولد شد بی مادر . سلمان نام . به دایه خوش گل و با تمیز سپرده شد که ابسال نام داشت . ابسال بر سلمان عاشق شد پدر را سخت ناپسند افتاد . سلمان و ابسال به جزیره خرّم رفتند و در محبت و سرمستی بسر بردند آخر سلمان از لامت پدر و بصر انهد آتش افروخته با ابسال در آتش و آمد ابسال سوخته شد و سلمان از حکمت و جادو سالم ماند . زهره از آسمان آمد و سلمان را به جنت روحانی راه نمود دایه گویا نفسی است که روح را گرفتار جلوه های شهوانی می کند درین ثنوی مباحث اخلاقی است که در س حکمت و عرفان می دهد اشعار یک روانی و بی تکلفی دارد و خالی از لطافت و عنایت نیست .

۳ - تحفة الاحرار - این ثنوی در تبیح مخزن الاسرار نظامی و

مطلع الانوار خسرو نوشته شد . سنه تصنیف ۸۸۶ . علاوه از محتاجات و پنج نعت و منقبت مثل است بر لبست مقاله و حکایات در ضمن آن و در آخر اندک نامه است به پسر خود یوسف غیبیاد الدین . همه مباحث راجع به ارکان اسلام . تصوف و سلوک و عشق است . تمام نظم پر از نصائح اخلاقی است . حامی در دیباچه کتاب می گوید که کسی به جودت الفاظ و

سلاست عبارات نظامی و دقت معانی لطافت اشعار خسرو منی رسد اما چون
 در فردوسی رفعت است شاید این میوه خام من قبول افند این شنوی
 زیاده مشابہت به مطلع الا انوار دارد از رعایات لفظی و تجنیسات پر تکلف
 شده است و تازگی و شگفتگی و علق معانی مانند مخزن الاسرار نمی دارد
 ۴ - سبحة الابرار - ہم رنگ نہ سپراز امیر خسرو است -
 مثل بر چهار عقدہ ہر عقدہ مقالہ ای دارد بر موضوعی و در تابع آن حکایتی
 و مناجات آورده است - ہم شنوی بر این ترتیب است اغلب مباحث
 بر تصوف، توبہ، زہد، درع، شکر، صبر، خوف، غیرت، حیا، عفت و بذل
 وغیرہ است ہم شنوی پر از اخلاق و حکمت است، جامی در دیباچہ و کتاب
 می گوید "صرف پارہ چند بی مقدار بر ہم ریختہ و خرف ریزہ چند بی
 اعتبار بایک دیگر آمیختہ لعب کودکان را لالہ و طبع دیوانگان را
 موافق -"

۵ - یوسف زلیخا، سنہ تصنیف ۸۸۸ھ، تعداد اشعار ۲۰۰
 معروف ترین شنوی های جامی است کہ شهرت وی را پائندہ می دارد
 قصہ یوسف زلیخا مبنی بر سورہ یوسف است کہ خداوند خود آن را
 احسن القصص خواندہ است و لی درین شنوی تفصیل انسانی
 افزوده شدہ است مثلاً این کہ زلیخا پیش از دیدن یوسف در خواب
 عاشق شد و در آخر عمر باز جوانی یافت و با یوسف عقد کرد -
 ۶ - یلی و مجنون، تعداد اشعار ۳۷۰، در جواب یلی مجنون نظامی

۶. خردنامه اسکندری در جواب سکندرنامه نظامی

نظامی و جای

با کمال است، شعرای نامور مثل خسرو، هاتفی، جامی، فیضی جواب خمسه گفته اند و الحق نقل نقل است و اصل اصل، جامی در وزن و مضمون ترتیب و تناسب پیروی نظامی کرده است و استادی او را تسلیم کرده گاه گاه نکتہ های نو نیز می آرد. جامی در ساخت نظم، سلاست و شیرینی و بے تکلفی در مقابل نظامی شمرده می شود و گاهی از وسعت نیز برده است. دلی در ممانت و تخیل و فصاحت از نظامی درجه ها کمتر است. جامی آسان است ہمیں جهت در هند و ترکی و جاها که زبان فارسی خوانده می شود هر و عزیز است دلی نظامی را آن کس توان فهمید که عالم زبان و از علوم طبیعی و عقلی و تاریخ کشور آگاه باشد. آن وقت معانی و عمق تخیل نظامی در جامی دیده نمی شود. جامی و عامی گوید سے

قافیہ آنجا که نظامی سزا است بر گزیر قافیہ جامی سزا است

دلی بعد ازین به تعلی شاعرانه می گوید سے

صد چو نظامی و چو خسرو هزار

بایدم از حساب سخن جرعه خوار

غزل گوئی

جای راسه دیوان است وی خود در

تقلید امیر خسرو ترتیب داده است. اول بنام فاتحہ الشباب دوم

واسطه العقد سوم خاتمه الحیات هر دیوان مشتعل است بر تصبیه و
غزل و قطعه و رباعی .

مضامین غزل همین است که سعدی و حافظ بکار برده اند. خود
می گوید که وی تتبع کمال خمندی کرده است

یانت کمال سخنش تا گرفت چاشنی از سخنان کمال
جای گرچه صوفی با صفا بود و آشنای اسرار تصوف ولی پابند
مشریعت ظاهری هم بود و زندگی عالم و اعظ بسری برد و در حقیقت
عشق می دانست. خود می گوید

اسیر عشق شو کاندیشه این است

همه صاحب دلا را همیشه این است

اسیر عشق شو کازاد باشی

غمش بر سینه نه تا شاد باشی

گرچه مانند صوفیای دیگر قایل به عشق مجازی نیست. چنانکه این

نکته واضح می کند

چون اهل حقیقت سخن عشق کند

بپوده این قوم مجازی ز کجا

باین همه با حسیان یعنی منظر حسن حقیقی دلبری داشت. در غزلیات

تعلق خاطر وی به گل چهره مرزا علی جان. شیخ عمر. ملک محمد. خواجه

خواننده آشکار است در اشعار وی آگاهی از اسرار تصوف پدید

است ولی آن سرمستی و شوریدگی رومی و لطافت شعری و سحر
بیانی حافظ ناپدید است و اردات عشقیه و معاملات که میان عاشق
و معشوق رخ می دهد و سعدی در غزلیات خود و انموده است
جامی از آن خیالات خالی است. درین شک نیست که رنگ غزلیات
ساده و شیرین است و اخلاص گوینده واضح همین جهت مقبول
خاص و عام است غزلیاتش در محافل صوفیه خوانده می شود و وجد
می آرد او زان غزلیات خوش آهنگ است و توافق صداها را نیز
ملاحظه داشته است اینک چند شعر از غزلیات که در تئح حافظ
و سعدی دخیس و گفته است .

۱- بر طرف رخ نهادی آن جعد مشک سارا

بچون شب سیاه کردی روز سفید ما را

۲- شیخ در صومعه گریست از ذوق سماع

من و میخانه که آن حال مدام است این جا

۳- لب نهادی بلب جام و ندانم من مست

که لب لعل تو یا بادیه کدام است این جا

۴- ولم ضعیف و از هر سو ملامتی چه کنم

که شیشه نازک و هر جا که می روم سنگ است

۵- ای خوش آنانکه خشم طره یاری گیرند

یک دم از پیچ و خشم دهر کناری گیرند

۶ - یا به شمشیر جفا در جگرم چاک انداز
یا به رحمت نظری بر من غمناک انداز
از اشارتش یک رنگ و عظمت است و اغلب جایک انفرادی
و بی بقای چیزهای دنیا طاری است.

تقصیده نگاری تصایید جامی محض ملح سرانی نیست و نه
مانند قصیده سرایان سر بر آورده یعنی بر متولذ الفاظ تشبیب و
استعارات مرکب و تلمیحات و مبالغه گوئی نیست اغلب قصاید وی
مانند سعدی پند و نصائح است به پادشاهان - از زهد و اتقای
جامی دور بود که مثل شعرای درباری برای خوشنودی ممدوحین
دروغ با قدری خود می گوید

من آن نیم که زبان را پر زده آلام
بدرج و ذم خسان توک خامه فرسایم
قصاید وی که در مدح سلطان یعقوب تبریزی - سلطان حسین
بایقرا و سلطان محمد فاتح است - رنگ و عظمت دارد - نعت با نیز
در ساخت و صورت قصیده است و بیخ خازانی و خسر کرده است
و بسی نکات حکیمانه سروده است مثلاً

با حسودان لطف خویش باشد ولی نتوان بآب
کنش آن آتش که اندر سنگ آتش مضر است
نظریه شعر در نظر جامی جامی عقیده دارد که شعر به قافیہ

و تجنیس و مراعات لفظی . ایهام . تشبیه و استعاره آرائش می یابد

یافته از صنعت وقت جمال **لیک نه بیرون ز حد اعتدال**

این همه زینت شعر جائز است **سه**

این همه گفتیم ولی زین شمار **چاشنی عشق بود اصل کار**

عشق که رقص فلک از نور اوست **خوان سخن را نمک از شور اوست**

جای اگر در سرت این شور نیست

خوان سخن گرنه بنی دور نیست

جای دیگری گوید که اشعار من همه طلیبات است هر چه در دل

پاک و پلید باشد در سخن پدید آید در شعر اخلاص و راستی لازمی

است برای شعر غازه باید ز خون **چغندر سازه کرده**

شعر ابیت ز سر چشمه اول **سر چشمه شده آلوده بر گل**

بایدت در سخن آسودگی **پاک کن دل ز هر آلودگی**

جای خصائص شعر و سبک خود را درین اشعار واضح تر گفته

است **سه**

نظم کلامش نه بغایت بلند

تا نه شود هر کس از او بهره مند

سر معانیش نه ز انسان دقیق

کس بتواند یافت به فکر عمیق

لفظ جویزش و معنی خطا هر درد **آب ز لالش و جواهر درد**

جامی مثل خسرو مندی جامعیت دارد - در کلامش مواظب سعدی -
سلامت حافظ - . تصوف رومی در زانیت نظامی پریر است ؟

عُرنی

نامش محمد لقب جمال الدین است . پدرش زین الدین داروغه دارالافاضل دولتی در شیراز بود . این محکمه را عرف می گفتند به همین نسبت پسرش عرنی تخلص کرد . بروایت تذکره بهارستان سخن عرنی علاوه از تعلیمات مروجہ علمی و دینی نقاشی و مصوری نیز آموخت . هنوز جوان بود که در مشاعر با غزلیهای طرعی نوشته می خواند و با استادان کهنه مشق دم برابری می زد . عرنی به هند آمد و مدتی به بهمانی فیضی ماند بعد ازاں به دامن دولت حکیم ابو الفتح گیلانی و بر وفاتش به دربار عبدالرحیم خانخاناں پیوست در تربیت این دو فاضل و شاعر و ناقد و علم پرور عرنی بسیار ترقی نمود . در طرح و ستایش شهنشاه اکبر و شاهزاده سلیم نیز قصاید عزا سروده است از اشعار او پدید است که وی با شاهزاده سلیم عشق می ورزید . هنوز به عمر خود به سی و شش سال رسیده بود که در ۹۹۹ داعی اجل را لبیک گفت در لاهور مدفون شد ولی بعد ازاں به اشاره امیر صابر صفهانی بتوسط یکی از قلندران استخوانها به نجف بردند . علاوه از کلیات قصاید و غزلیات و غیره دو شنوی یکی در جواب

مخزن الامرار و دیگری به جواب شیرین خسرو یک رساله بنام
 و نفسیه، در تصوف از تصنیفات او مانده است.
 عرفی به قبیلہ بسیار عزت دار نسبت داشت. پیش از آن که
 چهره اش از آبله داغ دار شد خوش گل و حسین بود. برود فاضل و
 قریحه عمده داشت ازین جهت خود را بالامی شمرد. معاصران را
 به حقارت می نگرانید. خود بینی و خود ستائی عادت ثانیه او شد
 چنانچه این جنبه اداعی او هر جا پدید است در ضمن مدح مردم
 مثل شاهنشاه که از خود مستائی بازمی ماند اینک دو شعر در مدح
 و نخر خود است

منم آل سحر بیان کز مدو طبع سلیم
 نبر و ناطقه نام سخنم بے تعظیم

می گویم و اندیشه ندارم ز نظریان

من زبهره را مشکر و بدر بنیرم

دی شعرای معروفه مثل انوری و خاقانی و سعدی را در خاطر

نمی آورد و بختارت و طنز اشاره می کرد.

عرفی در اعتقادات خود سنت گیر بود از روش ادبی پیشینیان

انحراف می ورزید به ایست و ترتیب مقررہ تصدیقه پردا نداشته

جاده نو تراشید. رسم قدیم است که در تصاید تعنیہ تشبیب عشقیہ

نمی آرند ولی او در منقبت حضرت علی عت با این شعر آغاز کرد

آمد آشفته بخواهم شبی آن مایه ناز
 بردش هر فرزا و بشکوه صبر گداز

در حسن طلب بردش عمومی شاعر عجز خود اظهار می کند و به بسیار
 تعلق عرض مدعا کرده بر دعای انجامد. عربی بر عکس آن لهجه مخالفانه
 اختیار می کند با ممدوح دوستانه حرف می زند گویا بادی درجه برابری
 دارد مثلاً در موع حکیم ابوالفتح گیلانی می گوید سه
 آنچه داری ددی گرچه بمعنی صله است
 صله دوستی اش باد نه مدح و نه عزل
 در ضمن ستایش ممدوح اشعار فخریه خود داخل می کند این عادت
 نیز خلاف روش تصیبه عمومی است.

عربی در تصانیف خود افکار فلسفیان و اخلاق می آورد اگرچه اغلب
 آنها جزوی تصیبه نمی باشد از نسیجات تاریخی و علمی معلوم می شود که
 وی از اصطلاحات علمی و تقوفا آگاه بود درین سه تصیبه

۱. صبح دم چو در دلد دل صور شیون زای من
۲. ز خود گردیده بر بندی چه گویم کام جان بینی
۳. دل من باغبان عشق و حیرانی گلستانش

خصوصاً معلومات فلسفه و اخلاق را شرح داده است. چونکه او
 بلند همت و خوددار بود ازین رو مزایای اخلاق رسمی مانند تواضع
 قناعت. تسلیم و رضا را خلاف خودداری در خود اعماد می شمرد و

می گفت که این چنین خصائل منکسرانه شخصیت آدمی را قنای کنند و بد اخلاق
می سازند و در تمام کلیات او این نظریه زندگی پدید است. مثلاً درین
تصاویر -

۱. مجلس بنوحه گرم کن از سینه نوا مجو

خنجر به سینه تیز کن از بس نغساں مخواه

۲- منم آن میوه ارزاں به لبان کمال

که بدست و دهن ذائقه ارزاں رفتیم

۳- در شاعری نظریه مخصوص دارد می گوید که شاعر را باید

که درجه شعر را بلند دارد و پروانه کند که خواننده یا شنونده می فهمد

یا نه. او معتقد است که شعر بلند و بکر باشد ضروری نیست که در

اظہار آن فهم مردمی لحاظ داشته باشد اما این لازمی است که

شاعر طبعاً خود خوبی و پاکیزگی و بلندی کلام را محسوس کند اگر بر

اظہار فکر و خیال خود مطمئن نیست باید که احساسات خود را بیترتر کند

و کوشش فزون تر کند تا مطالب خود را واضح تر و پر اثر تر بیان

کند اگر قدس بیدیشیم این نظریه اش ازین دو شعر هوید

است

مخاطب گر نباشد مستح خامش مشو عرفی

که هست او هر چه هست اما تو در معانی زیبا بینی

نوار تلخ تر می زن چو ذوق نغمه کم یا بی

حدی را نیز تر خواں چون محل را گراں بینی
 عربی تشابیه و استعارات بکر و بدیع می آورد. اینها محض برای
 آرائش و تزئین کلام نیست بلکه مطالب بجهول را نمایان و روشن می کند
 واضح است که در بر آوردن این تشابیه بسیار جستجو و اندیشه در زیر
 است.

عربی در ساختن مرکبات، نوزخی مهارت دارد. این واژه ها
 برای اختصار و جامعیت کلام بسیار معاون می باشد. چون الفاظ
 کهنه در محیط نو یا الفاظ نو ترکیب به سلیقه بکار برده شود عالم
 معانی را وسعت می دهد و سلسله جنبانی خیال می کند اینک چندی
 مرکبات نو که عربی اختراع نموده است.

استقبال نغان. مغز ایمان. متاع وفا. در سیمه مشرق.
 مجموع پریشانی. خوشامد جرار و غیره.

بدیهی است که عربی بر سبک عراقی می نویسد که برای شوکت
 الفاظ. آرائش های شعری. صنایع و بدایح و تشابیه. استعارات
 تخنیلی معروف است اما از اثر فلسفه و دیدانت و آب و هوای مندی
 وقت پسندی خیال آفرینی و مضمون بندی که امیاز این سبک است
 داخل کلام او شد.

عربی بر محض اظهار افکار عشقیه عمومی بس نمی کند ولی دارا
 و احساسات حقیقی را نظم می کند و هرگز هنر بیان از دست نمی

وہر مثلاً

عرفی بہ حال نزع دمیدی و بہ شدی
مثمرت نیامد از دل امیدوار دوست
می روی با غیر و می گوئی بیاعرفی تو ہم
لطف فرمودی برو کس پای رازتار نیست

عرفی از حیث انفرادیت و ابقار فکر و دیگر مزایای فنی از
معاصران خود نفیلت دارد. بکوش بے شک از نینصی و نظیری زیاد
پر رنگ و پیچیدہ است ولی ایشان زیاد خوش آہنگ می باشند.
عرفی در شوکت بیان و حسن اظہار و تازگی افکار از ہمگان مألوف
تر است. صداقت و حسن را بزادہ مخصوص خود نگاہ می کنند.
زندگی را تماماً می بیند و با جوش ذاتی خود بہ حسن بیان شرح
می دهد.

نظیری

محمد حسین نام . نظیری متخلص . مولد نیشاپور . از کودکی سخن سرایی
 خالصه و طبعش بود بر طرح غزلیات استادان غزلهای نوشت و در
 مشاعره های کاشان نام بر آورد . بھوں شہرہ نیاضی بادشاہان ہندوستان
 بہ ہندوستان آمد در ۹۹۲ ہجری بہ دربار عبدالرحیم خانخانان پور
 و در مدحش قصیدہ ہامرود . وی در ستائش اکبر نیز قصیدہ ہا نوشت
 ااور دربار شاہنشاہ و قاریش نیز ہرود . در احمد آباد ہجرت قیام نمود
 و علاقہ مستعملی بہ خانخانان می داشت در ۱۰۰۰ ہجری حج رفت بر
 دہلی بہ دربار شاہ مراد توسل جست در ۱۰۱۹ ہجری بہ دربار خود
 طلبید و اورا نواخت بر این غزل مدحیہ سے

ای خاک درت منزل سرگشته مہراں را
 باوا مرہ جاروب رہت ناہوراں را
 سہ ہزار بیگہ زمین عطا فرمود وی در ۱۰۲۱ در احمد آباد وفات
 یافت و ہمیں جا مدنون شد
 نظیری مرد دین دار و تقلید پسند بود در او اثر عربی بہ نسبت
 و درس تفسیر و حدیث گرفت وی زرگر با کمال بود و تجارت نیز

کرد از نوازش های خسروانه زندگی امیرانه بسرمی برد ولی تفاخر و عظمت عرفانه داشت، تا آخر عمر از مدح سمرانی در نگذشت.

نظیرها در تتبع استادان مثل انوری و خاقانی تصییر یافته و در شوکت الفاظ و وسعت تخمیل از ایشان بسیار کمتر است - شهرت خصوصی او در غزل گوئی است - نظیری را در تغزل درجه بلند است - افکار عشق و محبت که در غزل های خود داده است از دو نوع است یکی از عشق مجازی و دیگر از عشق حقیقی. عشق حقیقی آن محبت است که روح را پاکیزه می کند و لطافت و ترفع می بخشد و عاشق با وفا و صادق طلب را به محبوب حقیقی نزدیک می کند. عشق مجازی آن محبتی است که انسان را به یک صورت دکش و جمیل می شود خاصه به یک صورت انسانی. محبوب نظیری در کلامش صورت واضح نمی دارد جای می بینم که پسر خوش رو است مثلاً درین اشعار -

دارم درین دیر منان شیوه دلبری
مستی خوش و میان خوش و هوشیار خوش
دستار انگنده خم کاکل پر اگند
کین است وضع صحبت و زین سال نگار خوش
از اشعار ذیل به تشریح می توانیم گفت که محبوبش شاید زن باشد که محض بت نیست احساسات دارد و از التفات عاشق اثر می پذیرد -

دای که زلف انداخت در گردن سیمینش بس
خونی که مرگهاں ریخته بر دامن پاکش نگر
شدم از میاں بر خواسته ہر از دہاں برداشتم
گفتار بے ترسش بس رفتار بے باکش نگر

دلی ازین شعر سے
ایست حسنت کسی را رخصت آہی نداد
گرچہ ہر سودا و خواہی بود او تنہا گذشت
معلوم می شود کہ او گوشت پوست می دارد اما ستمگر و بے حس
است بعض جا ازین درجہ بلند شدہ محبوبش نیم روحانی می شود و
مازیک صورت تخیلی می گیرد و ہمہ اوصاف تصور می دارد ولی در
حقیقتی کہ مخاطب او محبوب دنیاوی است احساسات او بنی بر جذبہ
صحتی می باید کہ از دل می خیزد۔

نظیری سخن شیدای صورت خوش گل نیست بلکہ مثل یک محب محنت
نریفتم ہمہ چیزای حسین است درین غزل شیفگی او بہ مناظر طبیعی
عیان است سے

بہ ہوش بیہر چمن کن کہ شاہراہ مستند
قراہ بر سر ابر بہار بشکند
دینزدین غزل سے درین دیار عجب مطربان خوش رنگ اند۔
نظیری در عشق محبوب راستی می یابد کہ وی را از رنج و الم دنیا

دور دارد. بے اعتباری چیزهای حسین و نامردی آرزوهای ناکامیابی
 کوششهای انسانی و کارها و معمولات روزمره زندگی شاعر را متناهم
 و متعاقب می گرداند و او در عشق پناه می جوید و تسکین می یابد چنانکه
 خود گفته است :-

سجوبیاری پر از آب زندگانی کن
 جام می طلب و عمر جاودانی کن
 آنروز که اورا کات شود را تجزیه می کند و به نهایت خوبی و دلکشی
 اندامی گفته دی قدسی از نشانیات آگاه است اکثر جا احساسات
 و کیفیات را به لطافت بیان می کند. مثلاً

می گویم در گریه چون طفلان تبسم نیست
 در دل هوس است و نه دانه که کدام است
 تور و جنت بنوعی بر زاهد و بد در راه دوست
 اندک اندک عشق بر راه آورد بے گانه را

هم خصوصیات دوست که دی اورا کات خود را به اشیا
 آدمی مشتمل کرده به قطعیت ابراز می دهد مثلاً

شکوه نقصان داشت نعلی از میان انداختم
 نرخی ارزاں بود کال در دکان انداختم

تا زمانه نظیری علم و تخیل و اصطلاحات تصوف عام شده
 بود هر شاعر متصوف می توانست که اصطلاحات تصوف را در بزند

سخن مسرید و تجربات و کیفیات نا آزموده را به تکلف و تعنع بیان کند
 نظیری نیز مسائل تصوف را به وقت و بهارت و قدرت الفاظ و انموده
 است ولی اغلام و جوش و راستی احساسات و واردات که در کلام
 رومی و عطار و جامی است در کلامش ناپید است، عقاید صوفیانه
 این که از پاکیزگی دل ترغیب و لطافت روح حاصل می شود و معرفت
 خداوندی عشق بکار آید نه که عقل. خدا را وجود واحد و شهود واحد است
 یعنی همه ادست بعضی جا به نفاست و جوش گفته است مثلاً تاثير عشق
 چنان بیان می کند

ع - کسی که کشته نشد از قبیل ما نیست

ایچ اکیر بتاثير محبت نه رسد
 کفر آدروم و در عشق تو ایماں کدوم

دس ادیب اگر بود زمزمه محبتی

جمجم بکتب آورد طفل گریز پای را

نظیری پیر و سبک عراقیت. دلدادۀ صنعت است از رسم

و نمونه شاعری کلاسیکی انحراف نمی پندد و از همین جهت بر عمرنی

تعریف می کند درین شعر نقطه نظر خود را می گوید

بزم خاص است و درین نکته بدستور بسیار

معنی دور طلب کن سخن دور بسیار

معنی دور اشاره می کند به مضامین تخلی و اختراعی و نکته بدستور

اشارہ می کند بہ سبک شاعری کلاسیکی . مثلاً این اشعار نمونہ آں
سبک است ہ

خضر وقت کو کہ تعمیر خراب ما کند

زانکہ گنجے ہست پہناں در تہ دیوار ما

بہ خیال نقش و رنگم ز دو دیدہ خواب بردہ

خم ابروی نگارین چو شب نگار بندان

نظیری ازیں نکتہ غافل نیست کہ شعر بے جذبہ صادق بے کالہ

است چنانچہ دریں اشعار جنبہ احساساتی را تاکید می کند ہ

خسرو نظمی نظیری نقش شیریں طرح کن

چرخ ناز ما کشد چوں عشق باشد کار ما

بغیر دل ہمہ نقش و نگار بے معنی است

ہمہ ورق کہ سیاہ گشت مدعا اینجا است

در اشعار ذیل از سبک آرائشی خود بہ تنگ آمدہ بیان رود کی

و خلوص عطار را آرزو می کند ہ

ای صبا از گل عطار نشانی بمن آر

وز گلستان نشاپور خسزانی بمن آر

و لم از صنعت الفاظ نظیری بگرفت

از دم پیرہری سادہ بیانی بمن آر

نظیری در تغزل بر ہم محصران خود مثل ملک حمی . ظہوری د

عالم کاشی درجه بلندتر دارد و بقول عسب ع
 عربی به نظیری نه رسانید عززل را - البته عربی در مضمین
 تخیلی و احساساتی یقیناً از نظیری بلندتر است

قائنی

فامش مرزا حبیب اللہ در شیراز در سنہ ۱۸۰۶ مسیحی متولد شد
پندش ابوالحسن شاعری بود و گلشنِ تخلص می کرد قائنی بہ عمرش یازدہ
سالہ بود کہ سایہ پرورش از سر برنت قائنی در جوانی مشرکونی آغاز
حسن علی مرزا حاکم مکر اسان پسر فتح علی شاہ قاجار آوازہ قریمہ نمود
عکہ او شنیدہ بخدمت خود طلبید و اورا نواخت قائنی زیر تربیتش
تکمیل تحصیلات علی نمود کرد و زبانہای عربی، ترکی و فرانسوی آموخت
چون بہ دربار فتح علی شاہ توسل جست خطاب مجتہد الشعرا یافت
ناصر الدین شاہ قاجار در عہد خود اورا ملک الشعرا ساخت دی
بعد از زندگی و عزت وار در سنہ ۱۸۵۴ وفات یافت .

قائنی در سنہ ۱۸۳۶ کتاب بنام پریشان بجواب گلستان
سعدی و موجزاً در جواب متنوفی مخزن الاسرار نظامی نوشت .
اما در مقابل کتاب های اصلی بسیار کم رتبہ است . کلیاتش مثل بر
مغزل - مسقط - ترکیب بند - مطالبات و تقابید است و فی شہرت کلی
او بر تقابید است .

قائنی یکی از بزرگ ترین شعرای قرن نوزدهم میلادی است .

در عهد صفویان بیشتر از شعرای بلند طبع نیاضی و انعام بخشی تیموریان شنیده به هندوستان آمدند و در ایران برای دو صد سال شاعر نامور پیدا نه شد و در تبه سخن گوئی کمتر شد تا آنی با قابلیت و قدرت کلام و قوه ای طبیعی خود نام شعرای پیشینان را زنده کرد بلکه وقار شعر پادسی را افزود.

تا آنی اگر چه قصیده سرای رسمی است اما مبالغه گوئی، مشکل پندی و تصنع قصیده سرایان مثل خاتانی و انوری و غیره نمی دارد وی در قصاید خود سادگی و صداقت احساسات رودکی و وضاحت تخیل و واقعیت و تصویریت فرخی و منوچهری را یک جا کرده است وی در اظهار ادراکات خود بهارت بسیار دارد. طرز بیان ساد و سبب است الفاظ که می آرد نهایت موزون و بندش جمله غایت دل پند است هر قصیده بر قدرت کلام او شاهد عینی است بیشتر قصیده ها مرصع است مثلاً اشعار این قصیده

نسیم روضه ارم جهد بمنز و میدم
ز بس دمیده پیش هم بطرف جوابارا

تا آنی صنایع و بدایع استعمال می کند ولی محض برای بکار بردن یک صنعت لفظی معانی را قربان نمی کند در اکثر قصیده لفظ و نشتر مرصع. سوال و جواب به حسن اسلوب به تصرف آورده است. بیخ جا ناگوار و هر تصنع محسوس نمی شود تشابیه و استعارات سهل و

طبعی می باشد و برای ایضاح و تحسین معنی می آرد. مثلاً این تشابیه .

در زلف مشکبار او به چشم اشکبار من

چو چشمه که اندرون شنا کنند ما را

ز خاک رسته لاله ها چو بسدی پیاله ها

به برگ لاله ژالهها چو در شفق ستاره ها

تا آنی عموماً تشابیه بهاریه می آرد اثرات موسم بهار در بارخ

و راغ و برپزند و برپزند و بر عاشقان و مطربان به جوش بیان

می کند در منظر کشتی تا جزویات نگاه می دارد بعضی از تصاویر

که کشیده است از حیطم مصوری بیرون است. مثلاً

نرمک نرمک نسیم زیر گلان می خزد

غبنغب این می کند عارض آن می مزد

سنبل این می کشد گردن آن می گزد !

گه به چمن می چمد گه بر سمن می وزد !

در بعضی از تشابیه تسلسل بیان نهایت دلکش است و مناسب

و موزون حال و محیط می باشد مثلاً این اشعار

ای رفتم پی صید غزلخواں سوی صحرا

باز آ به سوی شهر پی صید دل ما

گر بتر زنی بر دل ما زن نه بر آهو

ور دام نهی در ره بانه به صحرا

نه شهر کم از دشت و نه با کمتر از آهو
 صید دل ماکن اگر صید تمنا
 ذوق قائمی لطیف دحس عنایت بس نفیس است . در
 پیدا کردن ترنم در اشعار بسی ماسر است ترنم بدر طریق حاصل می
 شود یکی بتکرار حروف علت و دیگری بتکرار حروف صحیح . قائمی در
 هر دو طریق استاد است اوزان و بحر نیز در بر آوردن موسیقی
 خیلی معاون می باشد هر قصیده ای قائمی درین خصوص بے مثل
 است مثلاً این دو شعر چه قدر مناسب است در الفاظ خوش آنگ
 و توافق صداها

زنای خویش فاخته دو صد اصول ساخته
 ترا نهانواخته چو زیر و بم تارها
 درین شعر تکرار حرف 'خ' است و
 نگارا و لبرایارا و لآرا ما و قادارا
 نخل زین ناها باری که مارا بے نشان کردی
 درین شعر تکرار حرف 'الف' است .

قائمی تادر الکلام است در انتخاب الفاظ موزون و فصیح
 ذوق نفیس او نمایان است . تکرار الفاظ برای آراش محض بسیار
 کم است هر لفظ شیرین است مشتقات مصادر بافعال اندادی
 بچنان خوبی استعمال می کند که برای تخلیق معانی معاون می باشد مثلاً

در تصیّد ذیل استعمال فعل افتد در صورت های مختلف معنی نو پیدا
می کند و در زبان اضافه محاوره نو می کند سه

ای خوشا وقت که از غایت میبش سخن

بچو سرا زده در کام به تکرار افتد

بے خطا گفتم ز شاه از همه حال آگاه است

من نخواهم که همیں پرده ز اسرار افتد

اکثر جابجا زائد و منزوک. زحانات و مرکبات نو با احتیاط

بکار می برد و در فصاحت کمی واقع نمی شود در یک تصیّد و بر

لفظ زائد مثل ردیف استعمال کرده است مثلاً سه

آمد به بزم دوشش یکی ساده پسر بر

دز مشک نرد همیشه دو گیسو بقمر بر

در یک جا گفتگوی طفل الکن نظم کرده است که بر ظرافت و

قدرت کلام او گواه عادل است این ایجاد نو از شاعر دیگر بر

نیاره است سه

کای ز زلفت صمصم شاشام تاریک
وی ز چهرت ششام صمصم روشن
ممن هم گلنگم ممثل تو تنو گلنگی ممثل ممن

و الحق زبان را خیلی وسعت داده است -

رثیه های قافیه از حیث صورت و سبک و تاثیر و اختراع

بسیار شہرت دارد وی از روش مرثیہ گویان پیشین انحراف و رزیدہ است
 مرثیہ ای در مدح شہید کربلا در صفت سوال و جواب است یقیناً در
 خصوص سبک و جزالت و غم انگیزی در ابیات فارسی بے مانند
 است. مطلعش این است سہ

بارد چہ خوں کہ دیدہ چساں روز و شب
 از غم کد ام غم غم سلطان کر بلا

غالب

نامش احمد الشیبیگ خان و لقبش مرزا نوشه و خطابش نجم الدوله دبیر الملک نظام جنگ و هم ملک الشعراء دربار بهادر شاه بود در ۱۷۵۰ مسیح در آگره ولادت یافت اصلاً ترک سلجوقی بود هج ساله بود که پدرش مرزا عبدالشیبیگ در نبرد کشته شد هشت ساله بود که عموش مرزا نصر الشیبیگ صوبه دار آگره و فانت یافت بعد ازاں به خویثا دندان مادر خود پیوست تعلیم ابتدائی از شیخ معظم فرا گرفت از ملا عبدالصمد ایرانی علوم متداوله از قبیل تاریخ و نجوم و طب و فقه و تفسیر و صرف و نحو فارسی و عربی حاصل نمود در سیزده سالگی به امرا و بیگم دختر نواب الهی بخش معروف عقد ازدواج بست بعد از دو سه سال از آگره به دهلی منتقل شد. غالب تنومند و زیبا چهره بود. خوش خور و خوش پوش دوست دار یگانه و بیگانه بود در شباب زندگانی عیش و طرب و فسق و منجور گزرانید به باده نوشی عادت گرفت و تا دم پیری ازاں دست نکشید وی تنگ دسم می ماند اکثر دام می گرفت برای افزایش مستمری به کلکته رفت ولی ناکامیاب شد صرف

پنجاه روپیه از دربار بهادر شاه متعین بود. زندگانی غاب سی
 پر از آلام و افسردگی ها گذشت. او هفت اولاد داشت، و بی
 ثامنا در کودکی بمردند خواهرزاده زن خود مرزا عارف را متبینه
 ساخت او هم در جوانی این جهان را پرورد گفت. برادرش مرزا
 یوسف در جوانی از سودای دماغ وفات یافت در روزهای غدر
 هند صعوبت های بسیار کشید در ایام پیر کا به تهمت تمار بازی محکوم
 به حبس شد و سه ماه در زندان گزرانید او آخر عمر در عیالیت و
 اندوه سپری شد در ۱۸۶۹ء در دهلی وفات یافت.

آثار او به زبان اردو یک دیوان و دیگر مختلف مجموعه های
 کتبات بنام اردوی معلی و عود هندی که در همین حیات چاپ شد
 و مکاتیب غالب مرتبه امپاز علی عرشی. ادبی خطوط غالب مرتبه
 محمد عسکری و نادرات غالب مرتبه آفاق حسین بعد از وفاتش طبع
 شد. غالب نامه و تیغ تیز دو رساله در جواب الجواب مخالفین.
 «تاطع برهان» نیز در اردو هست.

کلیات فارسی مشتمل بر تصییر و غزلی و نثری و رباعی است
 پنج آهنگ مرتبه ۱۸۴۰ مجموعه نثر است به تفصیل دیل.
 ۱- آهنگ اول مقاله ایست در خطوط نویسی. آهنگ دوم
 مصطلحات و مصادر فارسی دارد. آهنگ سوم دارای انتخاب
 اشعار خودش ز محل استعمال در خطوط نویسی. آهنگ چهارم

مشکل بر تقاریظ و مضامین متفرق است - آهنگ پنجم مشکل بر مکتوبات فارسی است .

قنوی ابر کهر بار در جنگ های اسلام بر سبک شاهنامه فردوسی ناکمل .

دهر نیمروز ، تاریخ ستان تیموری بر حکم ابو ظفر بهادر شاه تالیف شد ناکمل مرتبه ۱۸۵۲ .

دوستنوا ، احوال و واقعات غدر هند در نثر فارسی خالص

مؤلفه ۱۸۵۷

دقاح برهان ، یاد در فاش کویانی اعتراضات و تنقیدات بر لغات فارسی بنام 'برهان دقاح' تالیف در ۱۸۵۹ .

سید حسین مجموعه دیگر نظم فارسی مطبوعه ۱۸۶۷ مشکل بر قصه و قطعات تازی ، ترکیب بند و غیره .

غالب در هند برای اشعار اردوی خود محروف تر و مقبول تر است دلی دلی بر فارسی خود نازان بود . گفته است که

فارسی بیس تا به بینی نقشه های رنگا رنگ

بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ می است

مرزا سنوز در آگره بود که شعر می سرود اول توجه بار دو کرد دو سه سال پیش از سفر کلکته و بعد ازان شعر در فارسی گفت یعنی زمانه کلام فارسی میان سنه ۱۸۲۶ تا ۱۸۴۷ است

کلیاتش مثل بر غزل و نصیده و شنوی و قطع و در با عیست و بی شهرت
اصلی او در غزل است در کلیاتش نزدیک به سه صد و پنجاه غزل
است در شعرای هندوستان سوای امیر خسرو و اقبال ایچ شاعر
بر تبه اش نمی رسد. غالب اول اول در پیروی بیدل هندی
می نوشت و معانی دقت و تشابه و استعارات غریب و دور
از کاری آورد بعد از آن اقتدای علی حزیں ظهوری و عرفی و
نظیری کرد. در خصوص این تبدیلی در روش خود این چنین گفته
است: «پس در آن اندوه آوارگی های من خوردند و آموزگارانه
در من نگریستند. شیخ علی حزیں بجنده زیر بی بی راه روی با
را در نظرم جلوه گر ساخت و ز هر نگاه طالب آملی و برق چشم عرفی
شیرازی ماده آن پرزه جنبش های ناروا و پای ره بیای من به
سوخت ظهوری برگرمی گیرانی نقش حرزی با زوی و توشم پر کرم
بست و نظیری لایالی حزام بهنجا رخصه نمودم بچالش آورد اکنون
به پرورش آموختگی این کرده فرشته شکوه کلک رقص من به
خرامش تدر و است»

کلام مرزا بیان احساسات و تجربات ذاتیست زندگانش مجرب
تلخ کامی با و نامرادی با بود ازین رو در کلامش سوز و تاثیر زیاد
است. دی در مقابل مصائب و شدائد سپر انداختی شد بلکه
خلات روزگار ناموائق جد و جهدی کرد. خود گفته است

بودی که در آن خضر را عصا خفت است
 بسینه می سپرم راه گر چه پا خفت است
 و بی پیش قضا و قدر از بے بسی خود آگاه بود در زندان
 مژدی نوشت که این شعر از آنست که
 من نه آنم که ازین سلسله نظم بود چه کنم چون به قضا زهره جنگم نبود
 مرزا سرد و گرم زمانه پشیده بود و می دانست که اگر
 نشاط را ثباته نیست طلال را نیز دوامی نیست و هم خزان و
 هم بهار در گذر است۔ پیش چشمها نش آیین و سلطنت مملکان
 تہ و بالا شد۔ عجیب تباہی و بربادی روی داد و ی نیرنگی های
 روزگار را تا شمه مزده و غم اندوختم بود بے شک عنصر غم در
 شعارش غالب است و لی غم غالب آن غم نیست که دل را
 مرین می کند و غم گزیده در اظهار آن غم بر آن کشمکش واضطراب
 اندرونی تکین می یابد غم غالب غم مرد صحت مند است که بعد از
 کوشش مسلسل از نایابی و ناکامی آرزو ها پیدا می شود در این غم
 مردم بیزاری و ترک دنیا نمی آموزد۔ غالب اندوه و طلال را بر
 خوش طبعی و زنده دلی غالب نمی کرد

سپرم به بلع جوانان گراں نیم !
 خون خورد غم نهفته و می خورد غم آشکار
 غالب یک فلسفه امین زندگی یا پیغام واقعی نداده است

امادی و احساس و نگاه تیز بین داشت و نه محض احساسات شخصی
را نظم کرد بل تاثرات انسانی را در شعر گفت برای تربیت تخیل
و نشود نمای روح چیزهای گذاشته است که ما را متاثر می کند
وی شخصیت بزرگ داشت و مثل کردار بزرگ المیه اظهار شخصیت
خود در اشعار کرد و همی جنبه شعر را که نغمه نغمه در تخیل و تحت
الشعور تبدیلی می آرد خود غالب درین شعر اشاره کرده است

مشو منکر که در اشعار این قوم

درای شاعری چیزی دیگر است

غالب در بعضی از اشعار محض خیال های صحبت رسمی را به خیال
آرایی و مضمون آفرینی بیان می کند لیکن در این اشعار که آنجا جذبات
و واردات قلبی و ملموسه است نظریه محبت را اثرز داده است
دی عاشق هر چیز حسین بود و زندگی او سے

همواره ذوق مستی و لهو و سرود و شور

پیوسته شعر و شایه و شمع و مے و قمار

بود. عشق غالب زمینی بود و محض در خیال محبوب لذت نمی یافت
بلکه می خواست که از بوس و کنار و تن او تهنه اندوزد. وی عاشق
بوالهوس بود می دانست که ازین چنین محبت سفلی کشش روحانی
و حرمان و ناامیدی حاصل می شود و عاشق از سباهی و بے راه روی
خود پشیمان می شود غالب آن نظریه دیرتر عشق نمی داشت که دو

قلب را یک جا می کند و عاشق از آن تر از و سکون یا منته دنیا را جنت
می بیند و محبت را ددای همه درد های داند گاهی گاهی این نکته و محبت
را نیز دانوده است .

نگاه غالب ژرف بین بود وی حقائق زندگی و محبت را در نظر
می آورد و از کیفیات قلب آگاه بود بعضی از کیفیات را چنان به
وضاحت گفته است که عالم نفسیات بر درستی آن تصدیق می کند
مثلاً این اشعار سه

از ناله ام مریخ که آغوش است کار

شمع نهوتم و ز سرم دود می رود

مدعی خواست رود بر اثر من غالب

آنچیم خورد داشت به سودای چو من رفت

غالب از تجربه های گوناگون بهره در شده بود و بر مشاهدات

ذهنی خود می اندیشید و تجزیه نموده به دل جمعی آن محسوسات را

صورت داده در شعر می آورد وی مردم شناس بود و نگاهش بر

بهاں خانه دل نقب می زد .

ظرافت و شوخی گفتار جزو کلام اوست در اصل بنای ظرافت

صفت طرازی و بیست در ابتدا اشعارش دقیق و از لطافت

شعری عاری بود چون عقل وی بر کشمکش داخلی وی غالب آمد .

دش شکفته شد و از خوی دهر آگاه شد و بر دانا و نادان خنده

زد و چون سختی های زمانه دید و حقیقت سختی و سستی در پنج و الم را
اندیشید او را یک بصیرت عارفانه حاصل شد. غم دنیا را فراموش
کرد و گفت سه

ذر نجوی من مخور غم که من
ندارم غم هستی و خویش من

نه جان ز من است و نه جسم آن من
خود از مردن من چه نقصان من
در جوانی بر مرگ عزیز زاری های ای کرد اما در پخته
سالی بر مرگ عزیز ترین درد ناکی خود به طرانت هم آهنگ کرد
ظرافتش پاکیزه و بیش از جسم زبیر بی متجاوز نبود
غالب آگاه بود که شاعر حقائق هستی را تفسیر می کند و مظاهر
قدرت را می بیند و می گوید سه

فکرم به حبیب شاهد و اندیشه گلشنان
کلکم به طرف گلشن نظاره لاله کار

وی به انسان محبت می دارد در شادمانی و افسردگی ایشان
شریک می شود و دل گداخته می کند تا شمع سخن حسن فردعی دهد
وی محض چیزهایی بنید بلکه از قوه تخیلی خود در آن وحدت و
تنظیم پیدا می کند. غالب درین اشعار نظریه فن خود واضح می
گوید سه

نال تلم از جوش گداز دلِ خویشم
 سیراب بود با چورگ ابر زد دنیا
 رختانی معنی و مد از پرده نظم
 پوشش ز فانوس دمی لعل زینا
 میراث رسید است ز خویش نسام
 و نار مثر انداز و بیان جگر آلا

تخیل غالب پیچیده است خیال ساده را به جدت و اسلوب
 نو می گوید معانی عمیق و بلند می آورد که بعد از اندیشه و فکر
 بسیار بدست می آید بعضی از اشعارش از دقت تخیل ممل شده
 اند. رمزیت یا اشاره کاری جزو کلامش هست از یک خیال سلسله
 جنبانی خیال های دیگر می کند در یک مصرعه اظهار نیمه خیال می
 کند و چیزی حذف نموده در مصرعه دوم نیمه خیال دیگر وامی ناید
 و شنونده بعد از فکر آن کمی را پر کرده بغور به معنی پوشیده
 می رسد مثلاً این شعر سه

گفتم ز که پرسم جز عمر گذشته
 ساقی به قدح باده ده ساله فرود بخت

غالب افکار خود را به جوش و اخلاص ادا می کند وی از
 خوش آهنگی و توافق صداهای آگاه بود و اشعارش موافق صداهای
 مزامیر بود. می گوید سه

مطرب از شعرم بهر بز می که خورا هر زد لوزا
 چاکها ایثار حبیب پیرهن خورا بد ششرون
 در زمانه غالب اردو جای فارسی گرفته بود و نزد خاص
 و عام مقبول بود. مقام حیرت است که غالب بیشتر قصاید در فارسی
 نوشت و برای پادشاهان و امیران گفت که از ذوق سخن محروم
 بودند و برای تدریس فارسی و انعام بخشی فرصتی یا زونه داشتند.
 مثلاً بهادر شاه آخری پادشاه تیموریان، هندی. نصرت دین حیدر
 امجد علی شاه و واجد علی شاه از نوابان اوده یا امرات غوره
 داران انگلیسی در هند مثلاً لاردر کینگ. فتلگری. تامسن. ولیم قربزئی
 که از فارسی محض بی گانه بودند راست این است که غالب
 تنگ دست و تنگ حال بود ولی معامله فهم و دنیا دار بود. می
 خواست که از مدح و لابه گری مالی فریادم کند یا وقار افزاید
 تا بهر طور که باشد زندگی بسر آید. قصاید یقیناً بلند پایه است
 و در مقابل استادان تصیده می توان سنجید. وی در باره خود
 می گوید:

امروز من نظامی و خاتانیم به دهر
 دلی ز من گنجه و شر و ال برابر است
 افسوس است که وی از ممدوحین هیچ صلح تسلی بخش بیانت
 لیکن چونکه استعداد طبیعی داشت و مردمان سخن شناس مثل

فضل حق خیر آبادی . مفتی صدر الدین آزرودہ . مومن خاں مومن .
 نواب مصطفیٰ خان حسرتی . نواب ضیاء الدین نیر بودند کہ تحسین و
 تنقیر ایشان ملکہ فطری اش را تحریک می کرد و او شعری بمرود
 نماند زانکہ این محنت بے ثمر است تشابیب عموماً رسمی است
 و شیوہ کلاسیکی دارد مدح بے جا و مبالغہ گوئی و خود ستائی
 بر سبک قدیم نیز موجود است :

اقبال

محمد اقبال در سنه ۱۸۷۲ مسیحی در سیالکوٹ از شهرهای پنجاب
 متولد شد پدرش نور محمد درویش مشرب و از خانواده برهمنان
 کشمیر بود که مسلمان شده بودند اقبال تعلیمات متداوله تا درجه
 دوازدهم در شهر خود تحصیل نمود زبان و ادب فارسی و عربی
 و اسلامیات از مولوی سید میر حسن فرا گرفت پس به لاهور
 رفت و در دانشکده دولتی تا درجه ایم. اے فارغ التحصیل
 شد اقبال بسی زیرک و ذہین بود. در ہر امتحان بہ امتیاز و
 اعزاز کامیاب شد در سنه ۱۸۹۹ در دانشکده السنہ شریفیہ
 استاد فلسفہ و تاریخ متعین شد و بعد ازاں در دانشکده دولتی
 استاد فلسفہ و انگلیسی شد. در ۱۹۰۵ بہ انگلستان رفت و در
 دارالعلوم کیمبرج تحصیل فلسفہ کرد و در دارالعلوم میونخ رسالہ
 بانگلیسی در موضوع "تحویل علم ماوراء الطبیعہ در ایران" نوشت
 و سند دکتور فلسفہ یافت پس در لندن علم و کالت آموخت -
 در دانش سرای لندن برای شش ماہ پروفیسور زبان عربی شد
 در عین قیام فرنگستان از فلسفہ و حکمت فرنگیان آگاہ شد و

زندگی اروپاییان را ملاحظه کرد و در ۱۹۰۸ به وطن خود مراجعت نمود چندی استاد فلسفه مانده مستعفی شد و تا سنه ۱۹۲۲ همیشه وکالت اختیار کرد و در سنه ۱۹۲۸ بتاریخ ۲۱ اپریل از علالت بلویان در لاهور این جهان را پرود گفت و همین جا مدفون شد.

اقبال در سیاسیات وطن نیز شرکت کرد در سنه ۱۹۲۶ رکن مجلس آئین ساز پنجاب منتخب شد در سنه ۱۹۳۰ صدر جماعت مسلمانان هند شد و در اله آباد خطبیهٔ صدارتی ایراد کرد و خاکه ای ریاست علیحدہ برای مسلمانان تجویز کرد بعد ازاں همین تجویز نصب انجمن سیاسی مسلمانان شد و حالاً که سلطنت اسلامی نو پاکستان به وجود آمده است تعبیر خواب آن مرد مومن است.

اقبال زندگی بس ساده و مشرقی عینورانه بسر برد تمام زندگی برای بهبود مسلمانان صرف کرد و در درد های ملت عم خورد - وی قرآن را آئین دین اقوم و ملل می دانست - به سوز درون می خواند و می گفت -

گر تو می خواهی مسلمان زیتن نیست مکن جز بقرآن زیتن
 بارسول خدا عشق می داشت جینی که نام محمد بر زبان می
 آمد اشک آلود می شد به خدا عرض می کند که چون در محضر حساب
 اعمال بگیری بی از نگاه مصطفیٰ پنهان بگیر - به مسلم خطاب
 کرده می گوید گر تو با محدود فاکتی نه محض این جهان بلکه لوح و قلم

ترا بشود. اقبال از همه شعرای پارس مولوی معنوی را مرشد می
شمارد و می گوید سه

پیر رومی خاک را اکیر کرد از غبارم جلوه ها تعمیر کرد
و به پیر خود پندی دهد سه

پیر رومی را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز
آثار او مثل است بر سه مجموعه اشعار اردو یعنی بانگ درا
بال جبریل، ضرب کلیم و نصفی از ارمنان حجاز. کتابی در انگلیسی
راجع بنا و راء الطبیعه ایرانیان و کتابی موسوم به تجدید بنای
الهیات اسلامی است. در فارسی کتاب های ذیل است.

امرار خودی در ۱۹۲۵. رموز بے خودی در ۱۹۱۶ و
زبور عجم و گلشن راز جدید و بندگی نامه در یک جلد. پیام
مشرق در ۱۹۲۳. جادید نامه در ۱۹۳۲. مسافر به ضمیمه پس
چیم باید کرد ای قوام مشرق در ۱۹۳۲ حله چاپ پوشید
ارمنان حجاز بعد از مرگ طبع شد.

امرار خودی اولین مثنوی فلسفه محمد اقبال است در آن توصیف
مقام خودی می کند و می گوید که اصل نظام عالم از خود بیست و
تسل حیات بر استحکام خودی است. حیات خودی از تولید
و تخلیق مقاصد است و تربیت خودی بنی بر اطاعت الهی -
ضبط نفس و نیابت خداوندی است در همین کتاب بر فلسفه

افلاطون تعریف می کند که او از گروه گوسفندان است این عالم
شهود را سایه و بے حقیقت می پندارد و می گوید که از عقل محض
به حقائق اشیای می توان برد این عالم اسباب پنج است ستر
زندگی در مردن است. در جزوی این کتاب حقیقت شعر و اصلاح
ادبیات اسلامیہ بیان کرده است.

رموز بے خودی ثنویست که شرح بے خودی می کند یعنی
محو کردن و فناگشتن خودی در جامعه اسلامی است می خواهد که یک
جامعه نوحه اسلامی تشکیل یابد که آزاد و مستقل باشد. مسلمانان
قرآن را آئین و آداب محمدی را اسوه و نکه را مرکز دانسته متحد
شوند و تاسیس حریت و مساوات کنند و حفظ و نشر توحید کنند و
تدوین روایات ملی کرده احساس خودی ملی اجتماعی پیدا کنند.

پیام مشرق در جواب دیوان مغربی از شاعر المانی گوته است
و در پنج حصه منقسم است (۱) لاله طور مثل بر رباعیات است
(۲) افکار نظم های مختلف دارد (۳) مے باقی غزلیات دارد
(۴) زیر عنوان نقش فرنگ نظم ها است (۵) در آخر به عنوان
خرده متفرق اشعار و قطعات مندرج است. اقبال درین کتاب
درس های اخلاقی، مذہبی و معاشرتی را شرح داده است که برای
تشکیل زندگی فرد و ملت ناگزیر است مادیت مغربیان را تنقیص نموده
پیام جوش و احساس و عمل و حرکت و عشق داده است.

ذبور عجم بود حصه منقسم است و تماماً ۱۲۱ قطعه و مسقط و غزل دارد
 در آن مشرق را پیام بیداری داده است و بر ذوق عمل و حرکت و محبت
 تحریض کرده است تا عظمت گذشته باز یابد. در گلشن راز جدید به
 سبک محمود شبستری نه سوال از قبیل فکر و علم. واجب و ممکن. قدیم
 و محدث. جز و کل. سالک و مرید. رمز انا الحق و سر وحدت را
 جواب داده است. در بندگی نامه اول حقیقت غلامی بیان کرده بر نئون
 لطیفه تبصره نموده است و بعد ازاں در گلشن و غلامی مقابله کرده به
 فن تعمیر مردان حر آشنا کرده است.

جاوید نامه داستان سیر نه فلک و دیدن ارواح گزشتگان
 است این کتاب به شیوه ای یا به تقلید کلامی الهی از دانته یا
 رساله الغفران از معری است. اقبال در قیادت پیر روی بر افلاک می
 گزرد و باهمان مثل جمال الدین. افغانی. فرعون. منصور. علاج. غالب.
 قره العین. جعفر بنگالی و صادق دکنی نیٹھے و سلطان شهید ملاقات
 می کند و سوال های خود را جواب می شنود.

مسافر داستان سفریست که در ۱۹۲۳ با افغانستان کرد این کتاب
 کوچک مشتمل است بر نظمی خطاب به مردم سرحد و خطاب به سلطان نظام
 شاه افغان و قطعات دیگر بر تاثرات خود از زیارت قبور بابر و سکیم
 سنائی و سلطان محمود غزنوی و احمد شاه بابا است با مثنوی کوتاه بنام
 "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" یک جا چاپ شده است

در آنجا نظر به است به عنوان حکم ایتالیای بر حبش و حکمت موسی و حکمت
فرعون - لا اله الا الله و فقر و آزاد مرد و اسرار مشریت .
ارمنیان جهان به و زبان است اردو و فارسی قسمت فارسی ۴۹۴
و دینی دارد و مشنل بر موضوعات گوناگون از تمیل خودی . صوفی و
لا . مخالفت و ملوکیت . و خیران ملت . جبر و اختیار و موت ابلیس
است .

طبع انبیا همه گیر و همه جو بود وی شاعری بود و هم حکیم نکته دان
نظرش نهایت دین . گاهی جذبات انسانی را ترجمانی کرد و گاهی افکار
عالیه فلسفیان را بیان کرد و بانندز های حکیمان برای زندگی بس پاکیزه
و اعلی شعر سرود . شخصیت او جامع کلمات بود در تاریخ ادبیات کم
کسی بوده است که با نغمه های دلکش خود بر جماعتی مثل مسلمانان مهنی
این قدر زیاد اثر انداز شده باشد .

مقصود فن سرایی او تهذیب و تکمیل انسانیت بود . مطمح نظرش
تشکیل سیرت ملت پیاری هم زبان سست عناصر بود می گوید
نغمه گجا و من گجا ساز سخن بهانه است
سوی قطاری کشم ناقه بے زمام را

او دین داشت که فن خادم زندگی است ازین جهت معانی را
بندرت و خلوص و در هیئت دلکش گفت تا بر دل سلیم خواننده اثر
پای دار کند و احساس حقائق پیدا کرده برای کارهای بزرگ آماده

کند و در اقدار اخلاقی و اجتماعی انقلابی آورد. در صفت شعر گفته است

شعر را مقصود اگر آدم گر لیت

شاعری هم وارث پیغمبر لیت

اگر فن بصیرت و مسرت نمی بخشد امرار حقائق را واضح نمی گوید -

زندگی را فروغ نمی دهد مهمل و بیکار است ع

نغمه گر معنی ندارد مرده است

اقبال محض برای تفضیل طبع شعر نمی گفت ولی جنبه بات و سیمابات

را به محنت و جانسوزی در جامه اصوت و لحن می آورد وی مثل

نظامی آنگاه بود که

سخن گفتن بگر جان سفتن است نه هر کس سزای سخن گفتن است

چنانچه خود گفته است

هر معنی پیچیده در حرف نمی گنجد

یک لحظه بدل در شود شاید که تو دریابی

وی این جانسوزی خود را به سخن جگر تعبیر می کند و می گوید که

ع شاعری بی سوز و مستی نامحی است.

اقبال تجربه های اندرونی را به فصاحت و لطافت ادای

کند و می خواهد که به اقوال و نظریه های خود دیگران را متاثر کند

گفتار او محض شوکت و واعظانه نیست وی در درد های دیگران

خود را بشریک ساخته راز دار ایشان می شود و اظهار سمدردی

می کند و احساسات خود چنان بیان می کند که گویا احساسات وی احساسات
ما و شما است.

رمزیت عنصر خصوصی کلام اقبال است با استعاره و کنایه با الفاظ
ساده معانی عمیق تخلیق می کند در اثر ایجابیت سخن های از یاد رفته
تازه می شود و شنونده تادقی بر آن خیال فکر می کند درین خصوص
وی خود اشاره کرده است سه

بر سینه حرف نگفتن کمال گویا نیست

حدیث خلوتیان جز به رمز و ایما نیست

در کلامش امتزاج دجانات رومانی و کلاسیکی است آزادی و
مستی و جذب جزو کلام اوست وی خود را قلند می گوید و این اظهار
شخصیت وی است. روح رمزیت در روانیت درین لفظ پوشیده
است کردارها که پیش می کند خیالی نیست بلکه آئینه تصورات حیات
است در احساسات او اصلیت و واقعیت است او از زندگی نمی
گریزد بل تاثرات خود را عالم گیر می کند

اقبال مصور ادبست. تصورات ادبی و اشیای بی جا را
در شکل محسوس آورده به تشابیه حسین و لطیف بیان می کند نظم های
در حقیقت حسن، و بزم انجم، در اردو درین خصوص بهترین است
اقبال در منظر کثی مهارت تامه داشت از ظلم الفاظ چنان تصویر
فطرت نگاشته است که بعینه نقشه آن پیش نگاه می آید بحر و

وزن که بکار برده است مناسب آن حال است مثلاً این شعر از نظم
و کثرت

رفت به کاشمیر کشا کوه و تل و دمن نگر
سبزه جهان جهان به بیس لاله چمن چمن نگر

یا این نظم در مدح قند هار سے

رنگ لایو نا هوا لای آب لای آب لای تا بنده چون سیلاب لای
غزل های اقبال در ابیات فارسی سوای حافظ و غالب از
حیث بوش بیان و رمزیت بر همه حاویات الفاظ و معانی موزون
طرز ادانادر و شوخ است بر غزل از ذوق و وجدان شاعر نشان
می دهد. حس غنایت اقبال بس لطیف است او را که برای غزل
انتخاب می کند خوش آهنگ می باشد مثلاً این غزل لای سه

باز به سرمه تاب ده چشم کرشمه زای را

ذوق چنوں در چند کن شوق غزل سهرای را

باننده درویشی در ساز و دادم زن

چوں پخته شوی خود را بر سلطنت جهم زن

کلام اقبال فلسفیانہ است ولی محض بیان تصورات مجرد نیست
البته افکار فلسفی با آهنگ و رنگ و سوز و درون گفته است. می گوید

حق اگر سوزی نه دار و حکمت است

شعری گردد چون سوز از دل گرفت

اقبال یک تصور کلی حیات بنا نهاده است در قرن نوزدهم و
 اوایل قرن بیستم مسیحی مسلمانان هندی و ایرانی با مخصوص مظلوم و
 مقهور بودند از آن در تعیش و کاپی زندگی بسر برده در ذلت و نکبت
 بودند حکومت و دولت از دست رفته مغلوب دیگران بودند اقبال
 محالشان را دید و غم خورد که این مردمان را العزم که یک زمانه تمدن
 آفرین و خلاق آئین جهان داری بودند حالا آن را چه مرض لاحق شده
 است که مفلوج الحواس شده اند و باستان خویش را فراموش کرده
 راضی به حالت خویش اند اقبال تشخیص کرد که سبب انحطاط و پستی
 شان افکار متصوفانه وحدت وجود است که در روانشان مهربانیت کرده
 ایشان را بیکار کرده است مسئله وحدت وجود این است که در
 کائنات هر جا وجود خدا است و در همه جای این تعینات که می بینیم
 خیالی و وهمی است این دنیا یک پرتو است که نگاه ما را از دریافتن
 آن وجود حقیقی مانع است - مقصود زندگی دریافتن خداوند است
 و پس این دنیا و اسباب دنیا را ترک باید کرد و دل به لذات
 نفسانی نه باید بست و بر زندگی مختصر و حقیر با تصفیه روحانی خود
 را روح عالمگیر فنا باید کرد این فکر فلاطونیس را محی الدین عربی تشریح
 داد - شعرای مثل اوحدی کرمانی و عراقی به سوز و آهنگ در اشعار
 سرودند و عام کردند شعرای هندی نیز از شعرای ایرانی متأثر شده
 این چنین افکار در هند انتشار دادند و آن ملت که خود را مانده بود

ازین چنین تحیل زندگی تسکین یابنت و ایشان از هنگامه زار دنیا در کشید
 خلوت نشین شدند اقبال می گوید که این نظریه زندگی در اصل نفسی ذات
 و شخصیت یعنی خودیست و سبب بزرگ تنبی و غلامی ملت ما شده است
 می خواهد که امراض روحانی را به اثبات خودی یعنی به تمیر خودی ازاله
 کند. خودی به معنی مغز نیست مقصود آن احساس نفس و تعیین ذات
 است نزد اقبال همین تصور خودی فلسفه حیات کائنات است. قوای
 اندرونی انسان به نیرد های بیرونی تصادم می خورد و قدرت و استحکام
 گرفته بر آن غالب می شود خودی احساس و شعور انا است. بجز خودی
 یعنی کائنات ادراک و شعور نمی دارد استحکام خودی این است که
 انسان برای حصول آرزو های خود با محیط و دشواری های راه می جنگد
 و بر آن غالب می شود قوای ذهنی و عملی نیز تیز تر می شود و هر لحظه
 مدعای نومتعین می کند و برای تحصیل آن جبهه می کند این عمل پیوسته
 کارزار زندگی است اگر کسی امید و آرزو نمی دارد و سکون می پسندد
 مرده ایست. -

زندگی در جستجو پوشیده است

اصل او در آرزو پوشیده است

بدریا غلط و با موبشش در آویز

حیات جادووان اندر سستیز است

ع اگر خواهی حیات اندر خطر ندی

اقبال می خرد است که بیایم چنین افکار بالا ملت خود را بیدار کند و دوباره
 همت شان را تازیه زده آماده کار کند.

اقبال در باره خودی مزید تشریح کرده می گوید که خودی از عشق
 کمال می شود عشق محبت مرد کمال است که از معرفت نفس بر معراج
 خودی رسیده باشد این تفسیر آن مرد محض برای استحکام خودی است
 سوال و گدائی برای مال و دولت خودی را ضعیف می کند فقر و استغناء
 خودی را محکم می دارد. این فقر و معنی عمومی گدائی نیست بلکه از
 لذات مادی بے نیاز شده کائنات را تسخیر کردن و بر نژادین فطرت
 حکمران است. فقیران یعنی

تنگدراں که به تسخیر آب و گل کوشند
 ز شاه باج ستانند و غرقه می پوشند

باید که حامل خودی سرکش نه شود و برای تخریب نه کوشد ،
 اطاعت آئین حیات کند و ضبط نفس آموزد. نهتهای خودی دین
 است که انسان نائب خداوند شود

نائب حق در جهان بودن خوش است

فلسفه اقبال سراسر اسلامی است او واضح می گوید که برای مسلم
 قرآن آئین الهی است. اخلاق مهدی اسوه حسنه. مرکز شهود کعبه
 و نصب امین حقیق و نشر توحید است این هم آئینی. یک جهتی.
 هم مرکزی و هم مقصدی ملت را متحد می کند و احساس خودی را

اجتماعی پیدا می کند تمام ملت مثل استحکام خودی انفرادی برای محکمی
خودی اجتماعی می کوشد و با قوای عالم بیرونی مقابله می کند و علم اشیا
آموخته بر اسباب دنیا غالب می آید.

گرچه اقبال اقوام عالم را پیام تجرید و تولید سیرت انسانی می
دهد ولی اعتقادش این است که تکمیل خودی در ربط حقیقی فرد و ملت
صرف در اسلام ممکن است زیرا که رشته اتحاد انسانی وابسته به نسل
و وطن نیست بلکه به عقیده همه گیر توحید و رسالت است. سه
دل بیضاتن و جان لاله ساز ما را پرده گردان لاله
در رسالت در جهان تکوین ما از رسالت دین با آئین ما

حریت و مساوات و اخوت حقیقی غیر از اسلام هیچ جا دیده نمی
شود برای زنده داشتن احساس خودی ملت لازم است که تاریخ
و روایات ملی را تازه داشته باشیم سه

قوم روشن از سواد مهر گذشت

خود شناس آمد زیاد مهر گذشت

صوفیا گفتند که نتهای کمال انسانی این است که بنده خود را در
عشق خداوی فنا کند و با محبوب حقیقی مثل قطره با دریا متحد شود و
سکون یابد اقبال می گوید که بعد از وصل سکون حاصل نمی شود. بلکه
اضطراب و سوز فراق می افزاید و یابی نمی خواهد که در نظاره ایزدی
ذات خود را فنا کند. ع

اگر نظاره از خود رنجی آرد حجاب ادنی -
 اگر قطره بر کم مانگی خود اندیشه نمی کند دریا خود ضامن حفظ آن
 می شود و قطره از جوش عشق می خواهد که دریا را در خود گنجانده
 در سینه من بیاسائی از رحمت و کلفت خدای
 اقبال عشق را مقابل علم و عقل ترجیح می دهد علم محض عالم شهود
 را می بیند با ما و راو الطبیعه کاری نه دارد علم در ابتدای کار مساعدت
 می کند ولی عشق بقصود می رساند علم و عقل تعمیر ظاهر می کند عشق
 باطن را آبادی کند و روان را آزاد می کند عقل مایه تبیم و شک است
 عشق عزیم و یقین می بخشد عشق عقل و دل و نگاه را مرشد اولین است
 اگر عشق نباشد عقل و دین بنگده تصورات است - شرفیای عشق و
 نظر را بهم می دانند - عزیزان عقل و خرد را - راه راست این است
 ع - کار عشق از زبیر کی محکم اساس
 اهل عزم عشق و قلب و ایمان را اهل گزاشته اند در نظر اقبال
 شرفیای و عزیزان هر دو ویران شده اند. شرفیای عشق و شوق و تمنا
 فراوان کرده اند و مغزبیاں در حرص و در اندازی ملک و مال اند
 اقبال ماده پرستی علماء فرنگ را زبیر انتقاد می آرد و از میان ایشان
 گوته - کانت - هایگل - یانچیه و برگسن را احترام می کند بالخصوص گوته را
 دوست می دارد و می گوید که او ع نیست پیغمبر ولی دارد کتاب -
 زیرا که او هم عشق را بر عقل رجحان می دهد اگر چه اقبال تحصیل علم و

فلسفہ و حکمت عزبی را ضروری می شمارد و ولی معتقد است که نجات
مشرقیان ازین راه نیست آنچه را که خوب و صحیح است باید گرفت
و فریب خواهر تمدن اروپائی که رقص و بے حجابی زنان و شراب
خواری و بے دینی باشد نخورد و

مغربیان را شیوه های سالیست
انکار افترکیان و نظام و آئین آل با بردن مائنی خورد و اقبال
ملت خود را پسند می دهد

تراش از تیشه دخو و جاده خویش
براه دیگران رفتن عذاب است
دستور دین و تعلیم و اخلاق ما نیز از دستورهای تعلیم افترکیان

است

مصلحت در دین اینک و شکوه
مصلحت در دین عیسی فار و کوه

اصیلت و واقعیّت در نظم فارسی

اصیلت و واقعیّت در اصطلاح تنقید این است که انکار و احساسات که در شعر بگوئیم حقیقی و واقعی باشند یعنی مناسب فطرت و طبیعت. گر ثنوی بنویسیم واقعات رزم که در آن بیان کنیم و کوالف بزم که ابراز و هم باید که تعلق بزندیگ حقیقی داشته باشد گر غزلی سراییم و تاثرات و واردات عشق و محبت که اظهار کنیم باید که بر قلب و جان وارد شده باشند که محض تصویری و تخیلی باشد و گر تصیبه بگوئیم کسی را مدح دستاوش کنیم باید که آن کس لائق مدح دستاوش باشد و هر چه بگوئیم محض در دروغ و مبالغه نباشد.

این که می گویند که شعر قوت ملی است شعر خوب در قوم جهان پیدا می کند و دل و دماغ را تربیت کند خصائل ردیه را به فضائل شریفه مبدل کند. طبع جان سپاری و جان بازی آورد و اشاره به همین شعر و سخن است که مبنی بر واقعیّت و اصیلت است شاعری خیلی حساس و پرجوش تر می باشد و از طبایع انسانی آگاه می باشد حسابات قوم را مطالعه می کند.

اعراب عرصه پیش از اسلام ساده. دلادر و پرجوش بودند.

شعراى ایشان هم جرأت و نیاز و شجاعت داشتند و هر چه به شعر
گفتند جذبات صدق و راستی بود که در محیط خود می دیدند همین سبب
است که شعر عرب در زمانه ای جاهلیت چیزی بجز از دهن جز گوئی
نمود در جنگ با اشعار به موافقت می خواندند و قبیله خود را
به غیرت و حمیت انگیزند بر دشمن حمله بردند. عمر و کلثوم شاعر معروف
بسیار جری بوده است مردم به عمر و ابن سید بادشاه آن زمان
را گفتند هر ملک ملک تست و هر ملک ملک تست اما عمر و شاعر مطیع
نیست اگر ادراد دست آری به بنیم که به حقیقت جهان بینی . بادشاه
عمر و خانواده ادراد به بهانی طلبید . مادر عمر و به حرم رفت . ضرورتی
پیش آمد و بانوی بادشاه عمداً به مادر عمر و بگفت که آن چیز برداشته
به من بدهید مادر عمر و انکار نمود بانو بار دگر گفت او بار دگر ابا نمود و گفت
من که پیش خدمت شما نیستم ، بانوی رنجید که یک خاتون عادی چرا به
فرمان ملکه جهان را التفات نمی دهد بانو چون بغضب آمد مادر عمر و فریاد
بر آورد "والغلباه" یعنی فریاد قبیله تغلب که این زن از قبیله تغلب بود
عمر و کلثوم بیرون این آواز را شنید دانست که حادثه شده است همان
دم شمشیر کشید و عمر و بن سید را سر از تن جدا کرده بیرون رفت قصیده
ای نوشت و در جشن عکاظ بخواند و نواز جوانان قبیله را بر انگیزت که حرم
شاه زنان قبیله شمارا بے حرمت می پردازد . گویند که برای دوسر سال
قبیله تغلب چنان رزم جو بود که از کسی مغلوب نه شد .

ہمیں طور اعراب در عشق و معاملات عشق راست گو و بے باک بود
 ہر چہ می دیدند می گفتند و شاعر ایشان افکار پاک و سادہ را بجا مہ
 شد می آراست مثلاً امراد القیس این چنین واقعہ بہ نظم آورده است
 ہمیں شبہ خفہ خفہ محبوبہ خود را دید و گفت بیا پہلوئی من بہ خواب و
 آتش عشق را تسکین بده محبوبہ اش یک لخت از دور دور شدہ گفت 'جذبہ'
 ناپاک احمیل از فرط انبساط خنجری از میان آورد و گفت گر شما راضی
 می شدید بہ ہمیں خنجر ترا کشتہ من محض برای آزمودنش گفتم عرب عاشق
 زن می باشد بہ شجاعت و جوان مردی خود او را بدست خود می آورد
 و نزد او پاک دامنی و محبوبہ از حسن او عزیزتر می باشد۔

این چنین افکار زندہ در نظم پارسی ناپید است شعرای ایران
 این قدر جذبات عالیہ نہ داشتند خود را حقیر و کمترین می شمردند درج
 امراد پادشاہان سرانیدن پیستہ ساختند و صلہ و انعام یافتن وسیلہ
 معاش کردند در ان زمان چیزی ننوشتند کہ قوم را غیرت مند و بے
 باک بکند یا چیزی نہ گفتند کہ تاثرات حقیقی دل و دماغ آنها باشد۔
 واضح است کہ تمدن و معاشرت قومی بر افکار و احساسات
 و مردم تاثیر می کند و تنیکہ تمدن مردم سادہ باشد افکار مردم ہم سادہ
 و راست می باشد و چون مردم قدسے ترقی نموده حکومت و دولت
 گرفتہ تمدن ترقی باشند در افکارشان یک گونه جوش و قوت می آید
 و چون از بلندی بہ پستی آیند تمدن و معاشرت رد بہ زوال می شود۔

افکارشان هم پست بشود و در شعر و فکر تصنع و آورد و پدید آید .
تخیل قدام بسیار ساده بود در غزل ستایش محبوب سرورند
زلف و چهره و سینه و کمر را توصیف نمودند . تشبیهات ساده گفتند .
شاعری زلف بر چهره دید و گفت بر روی برف زارغ سیاه را نگاه
کن . قدام دهن را غنچه می گفتند چون تخیل باریک شد متاخرین آن را
ذره . نقطه و جوهر فرد گفتند تا آنکه سر غائب نمودند . زلف را سنبل صلیب
خوشه انگور و کند می گفتند باز مار . دام نظر گفتند . در قدام تشبیه کمر
به شاخ گل عام است . متوسطین از رنگ گل و تار نظر زیر بر آوردند
متاخرین او را معدوم ساختند . چون محبوب شعرایک جوان چهارده ساله
یا غلمان و ترک بچه بود و این حقیقت است که چون مرد در عشق مرد
بتلا باشد هیچ جذبات صادق از اختلاط آنها بظهور نمی آید زیرا که
این تعلق غیر فطری است چون زنان در حرم سرا بودند و چیزی
جذب نظر را شاید که همواره پیش روی باشد از این جهت جوانان
حسین برای منطمح محبت موزون تر بودند . امر او پادشاهان معشوقی
داشتند و مردمان دین دار و قشریغ نیز در عشق یک زهد شکن گرفتار
بودند . این همه نتیجه هوس و گرسنگی شهوت بود چون بنیاد و سر پایه
همین افکار عشق و محبت است و هم چنین عاشقان دال و شهیدا شعر
سرورند تا اثراتشان همین تعریف محبوب بود و این . در اکثر غزلیات
مدح اوصاف ظاهری محبوب بافراط است و اگر برای مرثیگان

تشبیه تیر گفتند قوت متخیله ایشان وسعت دارد و هر چند لوازم تیر بود .
 مژگانش را سلمه دار کردند . حال محبوب است که تیر می اندازد تیر
 می زند عاشقان کشته می شوند . بسمل می شوند او شکار می کند و زخمی
 می کند و همین جامی گذارد که پتیدن او را تماشا کند همین طور هر عضو
 محبوب را تشبیه داده و آن مشبه به را استناره در استناره
 گفته چمن های غزل آراسته کردند درین چنین غزلیات بجز این که
 بر خیال آفرینی و لطافت و مضمون کادای داد بدسیم و لحظه پر حفظ باشیم
 ایچ سرور و لذت قلبی بدست نمی آید چون این افکار واقعی و اصلی بودند
 بر ملت اثر خوبی نکردند . هزارها شاعر در زمانه باستان و متوسط
 بوده اند ولی از میان هزاره در هزار اشعار ایشان یک شعر پائدار
 زنده نیست .

اصلیت و واقعیت در غزل آن وقت پدید آمد که تصوف
 و الهیات جزو افکار شد در زمانه که عیش پرستی پادشاهان ایران
 بعروج بود یک فتنه بزرگ پدید آمد . تاناریان حمله کردند و زو
 بستند و کشتند . جهان زیر و زبر شد . سلطنت بر باد شد مال و
 متاع تباه شد ازین تباهی و تخرابی تمام یک نقشه دبیے ثباتی دنیا
 بنظر آمد قاعده ایست چون مصیبت آید مردم متقی و خدا پرست
 می شوند . شعراء این دقائق المآک را به چشمهای خود دیدند بر بے
 بقای دنیا تاسف خوردند راه فقر و درویشی پسندیدند پی حقیقت و

و سلوک طریقت اختیار نمودند چون خودشان مقصود فقر نفس بودند در منزل خود
 این افکار و احساسات را به سوز و جوش گفتند چون همه تشبیهات رابع به محبوب
 مجازی موجود بود همه نسبت به محبوب حقیقی بکار برده به لطافت ادبی شعر گفتند
 و چیزی بر تاثیر تر در نظم پیش ازین غزلها نیست. عراقی. رومی. سعدی. امیر خسرو
 حافظ و جامی پیش روان این طرز می باشند و هر چه گفته اند در حقیقت حقایق و واروات
 است و چنان بر تاثیر است که مردم را از هوش می برد و حال می آرد. مثلاً عراقی
 می گوید

به زمین چون سجده کردم ز زمین ندا بر آمد
 که مرا خراب کردی تو به سجده ریائی

چون براه کعبه رفتم به حرم بهم ندادند
 که بیرون در چه کردی که درون خانه آئی
 این افکار اصلی و متعلق به احوال مردمان زمان است مثلاً
 دو عالم بافتن نیرنگ عشق است
 شهادت ابتدائی جنگ عشق است

جلوه بر من معروض ای ملک الحانج که تو

خانه می بینی و من خانه خدایم

در اواخر قرن هجدهم و اوایل نوزدهم عیسوی در ایران انقلاب
 حکومت شخصی و مطلق العنان از جابر کسده شد. مردمان ذی علم و ذی هوش زبون
 عالی رشتی و غلامی ایرانیان دیدند و نترسیدند و اقامت همسایه را ملاحظه کردند و به تعریف

و آیف احساسات خفنه اقوم را بیدار کردند شعر ابر موضوعات عالیہ فکر آزمونند و شعر سرودند از نیای خیالی در عالم واقعی آمدند۔ بسیاری از نظم و اشعار ایشان بر حسب وطن۔ کشمکش سرمایہ و مزد۔ بهبود حکومت جمہوری و اصلاح دین و رسم و رواج کہنہ دیدہ آیا شود۔ ہمہ چیز ہی کہ در عشق۔ محبت نوشتہ شدہ است عشق حقیقی و واقعی است کہ مرد با جنس لطیف دارد۔

عنف تصدیقہ در نظم پارسی از ہمہ اصناف سخن سخت بے اصل و بے واقعیت است زیرا کہ ماسوائی تشبیب تمام مدحیم پر از دروغ و مبالغہ می باشد ہر جہہ راجح بہ مکار و راجح کفہ شمرہ است بے بنیاد و غیر حقیقی است۔ ظالم را عادل۔ بے ہنر را باہنر۔ بخیل را فیاض گفتن شیوہ عام بود در مبالغہ تیزی و دروغ بیانی ہمہ زور طبع را صرف می نمودند در قدامت تصدیقہ گوئی ہم مانند طبع سادہ ایشان سادہ بودہ است و قدری بر حقیقت مبنی بود ابوالمزج در مدح پادشاہ گوید

ہمت بلند پای کردن کہ تو ہنر بر پایہ نخستین از نزد بانیا
در دور متاخرین اگر پادشاہ گفتہ شود کہ تو در زینہ ترقی ہنوز بر
ہمہ اولیں ہستی بجای عملہ حکم قتل می داد۔ یکی گوید ع۔ مامر غلکان گرسنہ
بم و توخر منی۔ در زمان نزوح تصدیقہ این چنین جملہا خلاف شان شاہان
شمرده می شود۔ فرخی بجز از مدح و تعانت تاریخی را ہم نظر کردہ است چنانچہ
در قصائدش مانند سومانہ۔ نکار کردن پادشاہ و مرتبہ نمود واقعیت
و صمیمیت موجود است بعد فامرد بے باک بود از خود شاد و کاسمہ لیلی نفرت

داشتند. او هم از جاده تقلید کورانہ انحراف کرده است. شیر را شیر و زهر را
زهر گفته است باقی همه قصیده نویسان محرومان از الوری تا عرفی و طالب
آمی همان روش فرسوده اختیار نموده اند.

شنوئی کی از انواع نظم پارسی است که آئینه افکار اصلی و واقعی تو را
گفت زیرا که درین صنف نظم میدان سخن وسیع است. هر واقعه بحر نیان
و تفصیلات بیانی می توان کرد در شنوئی اخلاق و تصوف مانند شنوئی مولانا روم
و بوستان سعدی چیز بی اصل نیست افکار تصوف و فلسفه و الهیات است
و پند و موعظت است. در شنوئی رزمیه مانند شاهنامه و سکندرنامه. بهمن نامه
و تعلق نامه نیمه از واقعات تاریخی و نیمه افسانه است. بیشتر بر مواقع جنگ
در نزد عیض مبارزان و اسلیم و سپاه شاه مبالغه و دروغ است ولی این
مبالغه در تحسین است. فردوسی در شاهنامه مرثیه واقعیت از دست
نزداد است. این کتاب نه محض بیان معرکه در رزم است بلکه تا تاریخ
اوضاع و رسوم جنگ آن زمان است. همه تفصیلات صفت بندی. استعمال لغت
رسوم و جنگ و فن مبارزت دیده می شود و نقشه های جنگ باین واقعیت
در این لطافت سخن بیان شده که یک تصور عینی پیش چشم ما می آید. شنوئی
عاشقیه پر از مبالغات راست و واقعی است. شیرین خسرو. ایلیا مجنون.
قندعلی در دیوانه رانی قصه های عاشقان جانبا ز بوده است که در شنوئی
وصال محبوب رنج و الم دیدند و جان سپردند. و در جریده عام نام
ثبت کردند. درین شنوئی با عشق میان مرد و زن بود نه میان مرد و مرد

مثل عاشق و معشوق که در غزل پیشینیاں گلذینم و ارواٹ عشقیہ حظ بخش و سرود
انگیز است۔

شاهنامہ فردوسی جامع ثنوی ہا است کہ در ان مضامین رزم و نیرم
عشق و اخلاق موجود است و شاعر ہر بیان چہ از منظر نگاری و چہ از واقعہ
نگاری بہ حقیقت و واقعیت بیان کردہ است و در انہما ہر جذبات اقوام
مختلفہ و افکار ہمیشہ در ان دکفتار و کردار شاہان و گدایان نفسیات و خصوصیات
مردم را در نظر داشتہ است۔

واقعیت عبارت است از چیزی کہ بگوئیم راجح کی کہ فطرتاً باحوال
ان کس در دنیای واقعی بدو متعلق باشد فردوسی این واقعیت را نظر انداز
نہ کردہ است۔ و تئیکہ فریدون خواہست کہ فرزند ان خود را بہ دختر ان
شاہ بین خواستگار واکند۔ شاہ بین متوہم شد کہ فریدون شاہ با سطوت
و جلال است من مقابلہ ادا نہوانستم کرد۔ از امرای خود پرسید۔
رای شما چیست۔ جواب دادند۔

کہ ما ہمکنار این نہ بینیم رای کہ سر باد را تو بہ جلی ز جانی
اگر شد فریدون چنین شہریار ز ما بند گانیم با گو شوار
سخن گفتنش و بخشش آیین است عیان و سمنان با ختن دین است

این از خصوصیات ملی انزاب است کہ با غیرت باشند و بہ
فضاحت نامور۔ فردوسی این دو صفت نشان را بہ سخن گفتن و بخشش
تعبیر کردہ است۔ جای دیگر بیان واقعیت ملاحظہ کنید۔ رسم از ایران

به توران رفت تا بیزن را از قید خلاصی بدید بدین خیال که از عوام خود را
پنهان دارد به لباس سوداگر آمد و کالای بسیار برده و کانی بیار است
شهرت او در همه توران جا گرفت بشره عاشق بیزن این خبر هم شنید که
سوداگر آمده است از ایران. نزد او رفت و پرسید که در ایران هم
کسی خبر دارد که بیزن بی چاره در چاه است و بر سر پلایا دارد. رسم ازین
جهت که راز نشانه شود

بدو گفت که پیش من دور شو
نه خسر و شناسم نه سالار تو
نه دارم ز گوهر زو و گیو آنگهی
که مغزوم ز گشتار کردی تهی
میشره بی تاب شده گفت.
بچنین باشد آئین ایران مگر
که در پیش را کس بگیرد خبر

رسم بار و گر گفت

بدین تنه از من میازار پیش
که دل بس بودم ببازار خویش
همین در نوشتی تو بازار من
ازین روش بد با تو پیکار من
این گفته ابلا عین نصوحیت بازرگانان است که از چیزی نه رنجند
اما از آنکه کارشان را داخل اندازد یا بشد زیرا که رسم در لباس سوداگر بود و فرود می
همین گفته است که مناسب احوال واقعی سوداگر باشد و ازین است که در کلام
او اصیلت و واقعیت است

شعر گوئی بعد تیموریان در هند

زبان فارسی ایشان از آنکه تیموریان نیز زبان رسمی در بار پادشاهان هند بود
 اگر چه آن زمان پهنه سکون نداشت و هر لحظه قوای ایشان بر ملک گیری ملک رانی مرکوز
 بودند. الفت فنون لطیفه آید بود چنانچه در عهد بختراخان . جمال الدین علی
 و علاء الدین خلجی و محمد شاه تغلق مجلس شعرا و ادبای بود . پادشاهان فیاض
 و قدر شناس بودند . امیر خسرو دکن دہلوی شعرای باکمال و البتگان دربار
 بودند . جمال الدین که شاعر دربار محمد شاه تغلق بود به مطلع قصیده خود سه
 البی تا جہاں باشد نگہدار این جہاں باں را
 محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را

انبار سیم دزد بعد خود انعام یافت . سکندر لودھی ہم شاعر بود .
 و گلرخ تخلص می کرد . شیخ جمال ابوہ استاد پادشاه و شیخ زین الدین
 شاعران خوشگو بودند این تربیت و بندہ پروری از شاہان و فن شعر و ادب
 از شعر و ادب با رواج داشت اما ترقی و بلندی که در عهد شاہان مغلیہ خصوصاً
 اکبر . جہانگیر و شاہ جہاں بودہ است مثال آن در شاہان پیشین غیر از چند
 عزیزان و سلجوقیان دیدہ نمی شود . کہ چہ صفویان در ایران ہم عصر این
 پادشاہان بودند و در زمانہ شاہ بو میرزا در عهد شاہ طہماسپ . شاہ

عباس اول و شاه عباس اعظم ایران یکی از متمدن ترین ممالک متمدن بود. امن و سکون حاصل بود و پادشاهان هند پرورد و فیاض بودند و ملی در هند مقناطیس و عزت بود که اهل فن و کمال از اطراف و جوانب ایران علیحدت سفر پروراشته گشای گشای به هند می آمدند و آنانکه نتوانستند آمدن آنها را تحمل کنند و تصدیر یا گفتند و به هندستان فرستادند. ابو الفضل در آئین اکبری صحت فرموده است که پنجاه و یک شاعر ایران به دربار اکبر ملایم بودند تا به دیگر امراء سلطنت چیم رسد.

این جذب و کشش به هند برای بیرونیان از دو سبب بود اول اینکه پادشاهان به دریادلی شعر را انعام و اکرام دادند. جهانگیر نظیری نیشاپوری را سه هزار سیکه زمین عوض یک قصیده از زانی داشت. سخا زان غزالی را بر ششوی نقش بدیع یک اثری بر یک شعر انعام فرمود. و در اشکوه بر این یک شعر دانش مشهوری

تاک را مری سبز کن ای ابرینسان در بهار

نظره تامل می تواند شد چرا گوهر شود

یک لک روپیه عنایت فرمود و شاه جهان زانی بر قصیده قدسی و دانش گفت بار پراز جواهر کرد. دوم این که پادشاهان و امرا خود شاعر و فاضل و نکته پرداز و نکته سنج بودند. شعر گفتند و بر شعر تنقید و اجبی نمودند بدین سبب شاعر سبب بصاحت را رسانی دشوار بود. شعر ابایک دیگر سابقه کردند با بر که موی سحر این سلطنت بود هم شاعر و ادیب در تقلید حافظ و سعدی غزلهای در فارسی نیز گفت

در بریه گوئی نیز اشار او محفوظ است در عهدش نظری سمرقندی و آتش
 اندازی شعری لغز گو بودند. بیرم خاں که با بابر در هندوستان
 آمد شاعر پخته کار بود. شیخ زین الدین که ترک بابر را ترجمه نمود هم رباعیات
 گفت در مضامین اخلاق به خوبی ادا نمود. زبان نادری همایون ترکی بود ولی
 در فارسی بهارت تام داشت شعر به فارسی گفت. دیوانش و یک مثنوی
 از وی یادگار است. میر ذی کی از امرای دربار بود خود شعری گفت و مجلس
 شعری آراست و انعام می داد. قاسم. عبیدالواحد. شیرازی و ضمیری
 شعری دربار بودند.

اکبر. گرچه گفته اند که بی سواد بود اما ذہین و صاحب ذوق و
 نکته سنج بود. بعضی گفته اند که شعر هم می گفت. بسی از اشعار حافظ و مولانا را
 از یاد داشت و بر موقع مناسب می خواند و دربار خود یک عمده ملک الشعری
 قائم کرد و اول غزالی را متعین کرد. فیضی که تربیت یافته این دربار بود بعد
 از غزالی ملک الشعراء شد از هر صنف سخن شعر گفته جواب خمسه نظامی هم
 نوشت. مثنوی و غزل او بی نظیر بود در مضامین فلسفیه و فخریه و عشقیه
 همیشه زبان موجود است. نظری از کاشان بود. قصیده رسمی هم گفت ولی در
 غزل گوئی رتبه والا داشت. حافظ را تتبع کرد مضامین عشقیه و متصوفه را
 در اشعار گفتنی و انکار تجلی و غیر نادی را در تشابیه مادیه اظهار داشت
 خصوصیت هم غزل اوست و اکثر تجلی او عمیق است و بعد از عجز بفهم می
 آید و غلط می باشد. غزالی مشهدی به بلند همتی و شیوا بیانی طرز بیکسانی داشت

و دل آویز گفتار صوفیه بهره مند بود. خواجہ حسین ثنائی زراعت همیشه بود ولی در شعر
 گوئی ذوق سلیم داشت. چندی جدت پسند بود. حکیم ابوالفتح گیلانی. عبدالرحیم
 خانخانان. خان اعظم کولکاش و خان زان امرای نامدار این عهد بودند و در سخن پوری
 و نیامی به بادشاه پیروی می نمودند. حکیم ابوالفتح بیت العلماء قائم نمود. ثنائی. عربی
 شیرازی حیاتی گیلانی و مرزاتلی میلی در ملازمت او بودند می گویند که تازه گوئی
 که درین شعرای متأخرین دیده می شود از نادیب و تنقید و تربیت این شخصی کامل
 بوده است. عبدالرحیم خانخانان خود شاعر بود و بزم شعر منعقد می نمود و خود شرکت
 نموده غزلهای طرحی می گفت. در احمدآباد کتب خانه را طرح نهاد و کتب نادر علمی
 و وادین شعرا به دستخط ایشان جمع نمود. عربی. فیضی. نظیری. شکیبی. جویانی. نومی
 و کفوی قصائد غزلی در مدح او گفته اند. عربی شاعر مایه ناز این عهد است. و در غزل
 و قصیده گوئی سبقت همگان را بود. قصاید در علوم تخیل و جدت سخن و جوش بیانی
 و شرکت الفاظ مقابل انودی و خاقانی است. در افکار او یک تکنت و وقار است
 بسیار تشابه نور استعارات جدید آفریده است. منظرخان صوبیدار
 کشمیر بود. مرزا صائب. مرزا حکیم او را استاد تسلیم کرده اند. در حق شعرا
 طرفه بذل و کرم می فرمود. سخنوران ایران و صاحب استعداد اول از اوطان
 برداشته روی امید به درگاهش می گذاشتند. مرزا صائب تبریزی جوی
 از کابل رسید از گرم جوشی و در یادلی او دل بسته و مجتبی گردید "جهانگیر شاعر
 و نقاد سخن بود و سخت گیر بود. بر اشعار استخوان هم تنقید بے رعایت
 می نمود در ترک خود هر جا که بر شاعری رای زده است خیلی سنجیده و متوازن

است. طالب آملی ملک الشعر بود. از خورد سالی شعر می گفت. لطف استعارات
 زندگی تشابیه در تصانیفش و صفت امتیاز است. قاسم خان جوینی شوقی در
 بهال اسیر شعرای نامور در بار جهانگیر بودند. شاه جهان در علم پروری و سخن
 دوستی از آبا و اجداد کم رتبه نبود. ابوطالب کلیم. مرزا صاحب. دانش مشهور
 کثرتی فیض یافته در بار بودند. صاحب مضامین اخلاق را به تمثیل ادا نمود.
 فصاحت کلام قابل داد است. ابوطالب کلیم ملک الشعر بود در غزل گوئی
 مضمون بندی و خیال آفرینی خصوصیت فن او است. در تصانیف متانت و
 بلندی کم است و تغزل غالب است.

کریه در عهد مغلیه یک ذخیره ای از ثنوی و قصیده و غزل می باشد
 ولی این عهد را عهد غزل تصور می توان کرد زیرا که در غزل گوئی طرزهای نو
 پیدا شد و غزل در مطالب و معانی بسیار وسیع شد. درین عهد که دوره
 متاخرین نامیده می شود خصوصیات مندرجه ذیل در غزل بحد کمال رسید.

۱. واقع گوئی. یعنی واقعات و معاملات را که در عشق و عاشقانه بسری
 آیند. سعری موجود این صنف است. امیر خسرو آن را ترقی داد. در ایران
 مرزا اثرن جهان قزوینی این طرز را "بحد کثرت رسانید" و حشایزدی. علی
 قلی میسی و علی نقی بالخصوص وقوع گوئی را لازمه کلام خود ساختند.

۲. مشابه عبارت است از چیزی دعوی کردن و در اثباتش دلیل شاعرانه
 آوردن. باین این طرز ابوطالب کلیم. علی قلی میسی سلیم و مرزا صاحب اند.
 این طرز در هند بسیار مقبول شد و تا اواخر پسندیده ماند.

۳. تغزل معنی این است که جذبات و احساسات عشقیه را در پیرایه و لبتی و آثار گفته شود که چه تغزل جز و غزل گوئی است. اما نظیری. علی نقی ماہران
این طرز بودند.

۴. خیال بندی و مضمون آفرینی. جلال اسیر نمانده این طرز است. کلیم
بادشاه این طرز بود. هیچ غزل متاخرین ازین و صفت بیگانه نیست.
درین و در تصدیق را یک طرز خاص ایجاد شد یعنی عرفی شیرازی طرح
نورسخت. ظهوری. طالب آملی. ثنائی تقلید نمودند ولی به مرتبه اش نرسیدند
شعری از مقام بلند آقا و ماسوای شعری یعنی هیچ یک شعری این عهد
آن سادگی و پخته کاری پیشینیاں دیده نمی شود. در شعرای متاخرین رنگینی
تخیلی غالب بود. شعری بزیمیه طرز غزل فرا گرفت و شعری رزمیه را آن شوکت
و وقار نماند.

گرچه حیثیت مجموعی اشعار این دور را به بنیم که چند یک خصوصیت مجموعی دیده
می شود.

۱. پچیدگی تخیلی. هر خیال را به محدودیت پچیدگی ادا می کند. گاهی
مضمون وسیع می باشد. و احاطه یک شعر نمی گنجد ازین جهت یک پچیدگی و
و تعقید معنوی پیدامی شود مثلاً قدسی می گوید:

عیش این باغ باندازه یک تنگ دل است
کاش گل غنچه شود تا دل ما به کشاید

۲. در مضامین صنعت ایهام هر شاعر را پسندیده است.

۲. جدت استعارات و تشابیه در اکثر شعرای این دور کمال شاعری

برده است .

۳. تراکیب و بندش های نوزاد الفاظ .

جدید شاعری

وجود شاعری جدید ایران، نوزدهم پوچھو آورده پیش ایرانیان ہم بزرگ
 این بود کہ چہ طور ظلم و جور قاجاریان پر انداختہ شود۔ ازہنچہ معلوم و
 یقین انگلیس و روسی زبردست چگونہ رہائی یافتہ شود۔ شعر این احوال
 بدبختی ایران را در یافتند و اندیشیدند و سہے قرار پوچھند۔ در دل های ایشان
 یک شعوریدگی پیدا بود و ہر لحظہ دریں فکر پوچھند کہ چگونہ ایرانیان بے سواد و
 کہنہ پرست را از عادات و روایات و مراسم بے نتیجہ اجتماع و مذہب آزاد
 بکنند۔ شعری عصر نومی خواستند کہ ہر جہہ حاصل آید ترقی و خوش حالی وطن
 نشان در آن باشد۔ این چنین اندیشہ ها و احساسات را نتوانستند کہ در صورت
 و ہیئت قصیدہ و رزمیہ روایتی یا در قالب غزل اصطلاحیہ تقیوت در آورند
 ازہیں جہت برای لوازم نو صورت و ہیئت کہنہ و روایتی را تبدیلی لازم شد و نیز
 واقعات و تغیرات گیتی کہ از یک طرف در ایرانیان بیداری ملی پیدا کردند
 و از طرف دیگر وجود شاعری جدید اثر انداز شدند۔ این ہما بنا کردہ می آید ہم۔

۱۔ ایرانیان را با مغرب علاقہ و فحای داشتگی پیدا شد و از تمدن و معانی آن
 و علوم نشان اثر گرفتند۔

۲۔ تحریک انقلابی کہ سید جمال الدین بجاری داشتند و رفقای آنان مثل مرزا ملک

در جبل‌المتین و ضیاء الغامقین و قانون مضامین نوشتند و بر ناصرالدین شاه و نظام حکومت او تنقید و تحریف سخت نمودند و آوازه مخالفت برانگیختند.

۳- در سنه ۱۹۰۵ در جنگ میان روس و ژاپون روس بهریمیت شور و و ژاپون در اندک مدت از سلطنت های بزرگ عالم بشمار آمد و وطن پرستی و جفا بازی و استبداد ژاپونیان موجب عبرت شد.

۴- بعد از جنگ روس و ژاپون در قفقاز تغییرات سیاسی و اقتصادی روی داد و در مجله های با کرد و تپیس مانند "ارشاد" و هدایت تاثرات آن تبهیلی ها ثبت نمودند و ایرانیان را تلقین تقلید کردند.

۵- بنیادت و برگشتگی از طریقین خسته اخلاق و نفرت مخلات استبداد حکومت قاجاریان در هر دول جا گرفته بود.

۶- جنگ بزرگ هالکیر اول حوادث غیر معمولی و نتائج و اثرات اہم بر آورد در روس انقلاب پیدا شد زاریت را زوال افتاد و دولت سویت بوجود آمد. مجلس بین المللی قائم شد و در همه عالم تحریکات نو جوانان مرد و زن پیدا شدند و اثر غالب بر ایرانیان انگیزند.

۷- اشراغ و اشاعت آداب و ادب سائنسی مثل تیلیفون، گراموفون، راج آمان و آتومبیل و سینما را اولی و ہواپیما و کشتی زیر آب نظریہ، معاش و ... اثرات را تبدیل کردند.

ہمہ وقتا سرکہ حیاتیات ملی و اقتصادی و سیاسی را اثر انداز شدند در ... اخباری بعد بر مہر ... این بہانہ نو برای شعر ایک مجلسی پیدا کرد کہ در

آنجا به همه تفسیرهای تعلیمی و اجتماعی و اقتصادی و مذہبی را در بحث آوردند. مضامین گوناگون عنوان شعر خود ساختند و مسائل مملکت را خوب فهمیدند و به یقین و بی باکی افکار خود نمایان گفتند.

زمانه شاعری جدید گرچه مختصر است اما ایجاد خیز است. بیش از هشتاد و نود شاعر پیدا شده اند گرچه هیچ یک از ایشان مثل فردوسی و سعدی نیست اما بعضی آنها خصوصیات انفرادی دارند که در این عصر نو مرتبه یقین برای ایشان مقرر است.

ادیب بشادری گرچه از همد است این مرد اول را تنها است که شعری ایرانی بر پنج فکر نو انداخت. او در عربی و فارسی شعر گفت و شعری قدیم مثل خاقانی و قانی را استقبال نمود. بر سبک روایتی نوشت ولی در انتخاب مضامین اصلیت و واقعیت پیدا کرد از دیوان او این امر برجسته است که سوادش زمانه در تکمیل افکار چه طور اثر انداز شد. او اشعار خود را در زبان - هفت قصیده در مدح قیصر محمول و اشعار و قطعاتی که در وطن و مهن پرستی ابراز نموده است. زبان مادری وی پهلوی بود ازین جهت افکار خود بر زبان سحت و سبک لغت نگاشته است ولی چون خود ایرانیان تقلید افکار و نمودند در زبان لطیف آری و پرخوشتر معروفند. او سبب پشادری و شاعری ایرانی یک نشاء از بر آورد و عدده زبان از شعر پیدا شدند.

در عصر حاضر اصناف سخن قدیم رائج است ولی مضامین نو که آورده اند مستفیدین از آنها آشنایان آورده اند. قصیده مدحیه بسیار کم است.

صورت قصیده موجود است، اما در مدح و ستایش پادشاهان و امرا صرف نشده است. قصیده اخلاقی از سالار شیرازی و قصیده دیگر در قبول کردن اجرت از سفارت های خارجی است. غزل و مثنوی و قطعه هم رواج دارد ولی مضامین از موضوعات قدیم مختلف است. اکنون معانی و مضامین را اهمیت زیادی دهند و صورت را در خود اعتنا ندارند.

شعراى حلقه عصر حاضر در چهار نوع منقسم توانند شد

۱. آنانکه در سبک و مضمون قدیم می نویسند. مثلاً آزاد مهدیانی. دانش تهرانی غلام و دولتق در غیره.

۲. آنانکه پیرو سبک قدیم اند. اما از حیث مضمون سبک جدید دارند مانند ادیب پشاورى. پور داوود. پریان. بهار. پروین و عارف و غیره.

۳. آنانکه نسبتاً سبک و مضمون هر دو جدید دارند. مانند احمدی. مرید صورت گرو و لاهوتی و غیره.

۴. آنانکه در نوشتن اصناف شعر نو مانند تصنیف و سرود سعی کرده اند مانند پریان. عارف. امیری و احمدی و غیره.

نسبیت سخن نو باین ترتیب منقسم توان کرد

۱. سبک پر تکلف و پر صنعت رفته و سبک سلیس و واقعی و طبیعی جای آن گرفته است. الفاظ تابع افکار است نه افکار تابع الفاظ.

۲. در اشعار جدید یک انفرادیت نمودار است. شعرا شخصیت و اعتقادات

خود را نمایان کنند.

۳- در انتخاب موضوع و مضمون جدت پیدا است. بر همه شاخه‌های زندگی شعر می‌گویند. بر هر موضوع فکری و بیانی، تاریخی و سیاسی و عشقی نظم‌ها موجود است.

۴- غزل‌های عشقیه بسیار کم است. برخی بر طرز پارینه متأسفانه زلف‌های گلشن و گل‌های یاقوتی یا خط‌های سبزی می‌کنند. بعضی افکار و تاثرات مردم را تجربه می‌کنند.

۵- مناظر قدرت برای پیشینان طرف دلکشی بوده است. شعرای مصر نو برای چیزهای طبیعی و طبیعی و جذب دارند و روح خود را برای لذت و طرب در آن گم می‌کنند و به حال و جود تاثرات خود می‌سرایند. نظم‌ها مانند شب ماهتاب، شهاب، یک ستاره، بهار، خزانیه، مظهر ذوق و شغف ایشان است.

۶- افکار شعرانه محض برای خود هستند. بلکه توجه آنها به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، می‌زدول می‌باشند و مسائل زندگی از قسم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیان می‌کنند و مثل اکثر متقدمین خود را از این بهات بزرگ زندگی بی‌علاقه نمی‌دارند.

۷- بعضی از شعرا هر چه گویند صمیمانه می‌گویند و به یقین و اعتقاد بر ملا می‌گویند. عشق اقلاطونی و از زندگی پیکار بی‌گانه مانده در افکار مفزده مخوف می‌شوند.

موضوعات سخن بطرز ذیل تقسیم می توان کرد.

سیاسی

- ۱ - تنقیص و تذلیل خانواده قاجاریان ۲ - اتحاد اسلامی ۳ - اشتیاقیت
- ۴ - مخالفت باروس ۵ - اتحاد با جرمن ۶ - اتحاد و مخالفت با بریتانی
- ۷ - اتحاد و مخالفت با ترکی ۸ - اتحاد و مخالفت با حکومت رضا شاه

وطنی

- ۱ - حب وطن ۲ - یاد آوری عظمت پاستان ۳ - تعظیم و اجلال نداشت

قوی

- ۱ - شعر گوئی و در قاری خالص ۲ - عشق آذربایجان ۳ - ترانه ملی -
- ۴ - درفش ملی - ۵ - نورد

اقتصادی

- ۱ - سرمایه و مزد ۲ - تجارت ۳ - راه آهن ۴ - زراعت -
- ۵ - رفتار و ذرائع آمد و رفت -

اجتماعی

- ۱ - مرتبه زن ۲ - ازدواج یک زنی ۳ - حجاب ۴ - زردی -

تعلیمی

- ۱ - تربیت اطفال ۲ - تسلیم زنان -

اخلاقی

- راستی - استقلال - رحم - قمار بازی

بهره اشعار فزایه شعریت ندارد می توان گفت که محض کلام منظوم است یا وعظ اخلاقیست که از پتری گویند مانند نظم خدمت خلق، از انگر بعضی از نظرها نطقهای پر جوش است که پیش هجوم عوام ایراد می کنند مانند ایران دیر در و ایران فردا، از بدیع الزمان. بعضی از شعرای نود و شصت و تعریف یک دگر کلام ناشائسته و الفاذا اشتعال انگیز بکار می برند. می توانیم که بگوئیم که این از ضعف انانیت است که این طور مردم به کم زوری دیگران خنده می زنند و مضحکه می خیزند. عارف نامه ایرج مرزا و هجو عشق بر وحید و شگری نظم های این قبیل می باشند.

بدیهی است که شاعری عصر نوبه حالات دحوادش زمان خود مطابقت دارد. بیشتر از شعرا سعی می نمایند که مقاصد عالیة زندگی را حاصل کنند. وجود انفرادی و اجتماعی و آزاد را نزدیک بیارند ادیب پشاور می گوید که شاعری مثل گاو موسی است که مردگان دطن را زنده می کند یا مسیحا است که روح نعلش را دوباره جان بدهد یا مثل نشتر تیز است که مخون سرد و منجمد را از شریان سست بدر می کند یا مثل شیر است که بچه را نشود نما می دهد. سرد گوید که شاعری آواز روح آن عصر باشد که شاعر در آن زندگی می کند "رستاخیز" عشقی بهترین مظهر این روح است. وی می گوید که نیکی درستی بهترین اصول های کار است. و طیفه ای ملت ترقی پسند زود آمد این است که همه گیتی را پر امن و خوش حال بیند. در شاعری جدید معتقدند بهب شخصی و جماعتی کم شده است. همه

عقاید مذهب ملل دیگر را به نظریک جهتی می نگرند - ایزدی در نظم خود "من کیم"
 عقاید وحدت و ثنویت و وجود و بی وجود خداوند - مادیت و روحانیت
 را می خواسته است که متحد کند پور داد و صفات خداوندی را به نظریه
 اسلام دهند و شی با هم ذکر کرده است - آنکه عمر انسانی را به نظریه پورا
 تصور می کند - ایزدی به نظریه بجلوت گیتا خدا را بیان می کند - اورنگ
 تصور عجیب عشق دارد - گرچه با نظریه های تصوف و افلاطونی مطابقت نمی

دارد

مثالیہ شاعری

انحصار میں صنف سخن بر تشبیہ و تخیل است و ہمہ دانند کہ اگر ایسی چیز نہ
 ممکن نہیرون شود و ہمہ عالم شعر بے لطف شود و ہمیں جہت است کہ چنداں کہ
 قوت تخیل و شاعر توانا باشد ہماں قدر اشارہ وی موثر و قوی باشد۔ برای وسعت
 تخیل لازم است کہ مطالعہ مشاہدات و حقائق کنند زیرا کہ بنای خیال پر واقعات یا
 تشاہات می باشد۔ شاعر کہ قصیدہ یا مد تشبیہ و استعارہ بیان میکند کار این تخیل
 یا این مشاہت اختراعی باشد۔

اول اول تشبیہ مفرد را بکار بردند چون تخیل و وسعت یافتہ۔ تشبیہ مرکب
 آمدند و در زمانہ اخیر بہ بیجا د و اختراع تشبیہ تمثیل را بچہ آوردند۔ اما این
 شاعری تمثیلی بغیر از مطالعہ امور خارجی ممکن نیست۔ شاعر دعویٰ پیش کند کہ بر
 اثبات آن دلیل از واقعات حسی بیاد و تا بر شنوندگان تاثر پیدا کند خواہ
 دلیل منطقی باشد یا نہ عرض اثبات دعویٰ می باشد۔ مثلاً

مقسوم اہل علم عذابیت در جہاں
 رسمیت در شکنجہ کشیدن کتاب را

تمثیل شاعری چیز نو نیست در شعرای عرب و در کلام انوری و شاقانی
 اشارہ دیدہ می شود ولی چنداں زیاد نیست۔ در قدما انداز تمثیلی نادر است

زیرکه در قدما آثار شعر گوئی بود و تخیل و تشبیه ساده بود. چون زمانه بر
 آمد انوری و محتاقانی در استعارات و تمیحات یک جدت و تازگی آوردند
 برای متاخرین ضرورتی پیش آمد که گفته دیگران را با سلوب نو بگویند. چنانچه
 در سبک عراقی پر شده. در سبک هندی مثالی بسیار رواج یافت.
 در سبک خراسانی که اکثر شعرادر زمانه صفاریان و سامانیان و
 غزنویان و سلجوقیان بودند. قصاید بسیار و غزل کم نوشتند. مناظر طبیعی را
 بیان کردند. تشبیحات و استعارات ساده و عام فهم بکار بردند. از قرن
 ششم تا هشتم هجری قصاید دراز کم و غزل بسیار نوشتند. در کلام اصطلاحات
 علمی و فلسفی داخل کردند. تشبیه و کنایه مرکب شد و بد لطف گردید.
 از عهد سلطان حسین بایقرا یک طرز نو وجود آمد. بابا فتاحی بجهت این انداز
 بود. این را سبک فتاحی یا هندی نیز می گویند. خصوصیت این گونه افکار
 پیچ در پیچ. خیال بانی. تشبیحات نازک و استعارات دور از فهم آردن
 بود. از سیردان این طرز شهیدری قوی. حیرتی و فیضی و نظیری می باشند.
 اما صاحب در این "منف" سخن پیشوای همگان شد و مثالی را انداز خصوصاً
 خود ساخت. جلال اسیر و غنی کشمیری و بیدل و ناصر علی سرسندی بیشتر
 تقلید وی کردند.

در این طرز خیال یک عجیب این است که محسوسات را به معقولات
 تشبیه می کنند و سخن پیچ در پیچ و بعضی اوقات بهل می شود. مثلاً
 این شعر صاحب سه

بخیمہ و کفشم اگر دندان نما شد عیب نیست

مخندہ آرد کفش من بر ہرزہ گردی ہای من

تمثیل باید کہ واضح و سہل الفہم و بہر معنی باشد تا در ہم ادعای
شاعر معادون باشد۔ مرزا صاحب۔ معنی کشمیری۔ سعید اشرف۔ ساکساز
ناصر علی۔ کلیم۔ طالب آملی خلی پرمزہ می گویند و طابیروان ایشان از کثرت
استعمال مضامین پامال بر طبع سلیم گراں می شوند۔

مرزا صاحب امام مثال گو شعر ابودہ است۔ در کلامش مضامین عشقیہ زیاد
نیست البتہ مضامین اخلاقی بسیار و دلآویز است۔ معنی کشمیری و ساکساز
نیز اخلاقیات را بہ پیرایہ موثر گفتمند۔ ناصر علی در تفصیلت خود اعتمادی گوید کہ

اہل ہمت را نباشد تکیہ بر بازوی کس
نخیمہ افلاک بے چوب و طناب اسادہ است

بیدار ہر ایں ادعا کہ مرد غیر خود در از کسی ادا در کس نی طلبد ایں

دلیل می آرد کہ

بیدل از خودیشاں نمی باید اعانت خواستن

مومیائی چارہ فرمای شکست شیشہ نیست

نظیری تمثیل را در اشعار عشقیہ ہم بکار برده است و خوب گفتمند است کہ

از پے آشوب ما در زلف دارد شانہ را

شورش زنجیر در شور آورد دیوانہ را

از مطالعہ ایں مثالہ معلوم می شود کہ فکر و تخیل شعرا در واقعات و مشاہدات

کار می کند و بر احوال زندگی و دنیا می اندیشد و نتایج پراثر بر می آورد. این که می گویند -
سخنان فارسی غیر از قصه گل و بلبل و شمع و پروانه چیزی نیست. از شعر گوئی ایران
غافل اند و بر سطح مانده یا در پایاب استاده سیر دریا بجای پایا ننموده اند. فقط
در ذراع و تمثیلی اکثر اشاره بابه اوسناع و رسوم ملی و مجلسی موجود است و می توانیم
که بگوئیم که شاعر ایران از محیط خود غافل مانده است.

اکثر شعر تمثیلی ای خود از سخنانه این الفاظ مثلاً، آئینه، آسیا، برق، بلبل
تاک، بیات، خضر، خورشید، گوبر، بحر، سیلاب، عنقا، شبنم و آفتاب، نفس
دیوانه کشتی، صدف و مجنون آورده اند. از مشاهدات این گونه احوال و کوائف می
توانیم که بگوئیم که شاعر ای ما آشنای منظر و آثار قدرت و واقف اسباب امور حقیقت
نباشد و در همه اشعار انسانی بوده اند و ایشان در اشعار تودرتی معنی و چندان در
ایهام کرده اند و بجز بر مطالعه و مشاهده دنیا بنیاد احساسات خود نهاده اند. در
کلام شعریان مثال اگر اکثر مضامین توانین قدرت، حقائق مسلم، افعال و کردار انسانی
کیسیات نفسیاتی و رسوم ما بشریت می یابیم. در متأخرین یک جاذبه پیروی کار فرما ماند و
شعرا چندین رنگ نو پیدانه کردند و گفته این صفا سخن بسیارترین حقیقت و واقعیت

یوسف

ادبیات ایران در عهد قاجاریان

دوره قاجاریان در ایران از سنه ۱۸۰۰ تا ۱۹۲۶ میلادی است از سنه ۱۸۰۰ تا ۱۸۹۶ فتح علی شاه . محمد شاه و ناصرالدین پادشاهی کردند . در سنه منتهی الذکر ناصرالدین از دست یک انقلاب پندگشته شد . این سه پادشاه در ترقی ادب و فرهنگ و حکومت ایران کوشش ها نموده اند . مظفرالدین و محمد علی و احمد شاه از سنه ۱۸۹۶ تا ۱۹۲۶ یکی بعد دیگری بر تخت سلطنت ماندند . این دوره انقلاب بود . بر وفات مظفرالدین در ایران حکومت مشروطه قرار گرفت محمد علی مرد کم همت و بی استقلال بود . از حکومت بر طرف کرده شد . مظفرالدین تاب مقاومت اغتشاشات درونی نداشت به ملک روس شتافت مدتی عرصه یک صد و بیست و پنج سال ایرانیان را حوادث گوناگون پیش آمد . فرانسوی ها و انگلیسی ها با هم رقابت داشتند تا در ایران حلقه اثر و نفوذ پیدا کنند . پنولین خواست که از اندرون زمین ایران راه یافته بر سهند حمله کند و انگلیسی ها در دفاع و بر انداختن تدبیر و مکر فرانسوی ها سعی نمودند . روسی ها نیز اقتدار خود در ایران افزودند و بر برخی از ایالت های شمال قابض شدند انگلیس ها در جنوب اثر و نفوذ پیدا کردند . سفارت های هر سه سلطنت در ایران آمدند و هدف تحصیل مقصد خود کوشیدند ازین رو روابط ایران و ایرانیان با فرنگ

داروپا بوجود آمد. تمدن و فرهنگ اروپائیان تمدن و منزلت ادب و شعر فارسی
 خواه از ذوق ادبی و خواه از نیت سیاسی کردند. ناصرالدین سه بار سفر
 اروپا کرد. آداب و رسوم اروپائی در ایران جا گرفت. لغات و کلمات
 فرانسسی و روسی و انگلیسی در زبان فارسی داخل شد. کتاب های انگلیسی و
 فرانسسی مانند گل بلاس. رابن سن کروسو. تھری مکینیز. کاؤنٹ ماونٹ
 کرسٹو. به زبان فارسی ترجمه شد. کتاب های لغت مثل فارسی. فرانسسی و
 فرانسسی فارسی نوشته شد. در اواخر قرن نوزدهم و اوائل بیستم طرز فکر
 ایرانی ریش اروپائی گرفت.

در دوره قاجاریان برای ترقی تمدن و فرهنگ اقدامات زیاد و در زید
 شد. در سنه ۱۸۱۶ چاپخانه بوجود آمد. در ۱۸۵۱ روزنامه نخستین اجرا
 شد. در ۱۸۶۳ تلگراف قائم شد. یک دانشکده موسوم به دارالفنون بنا به
 قاعده و روش اروپائیان بنا نهاده شد و آن باعث ترویج و اشاعت
 علوم گشت. بعضی از شاهان و شاهزادگان خود شاعر و مولف بودند و در
 تربیت علماء و ادبا کوشیدند. فتح علی شاه را دیوان اشعار است. ناصرالدین
 تصایر و غزلیات سروده و سفرنامه نوشته است. عده از شاهزادگان با تخلص
 های سلطان. رضوان و قاجار اشعار سروده و مثنوی ها گفته اند. فرهاد مرزا
 بنغرائیای غموی بنام 'بنام جم' نوشته است.

این از توجه و علم پروری دنیائی شاهان قاجار بود که تالیفات بزرگ
 در تاریخ و تذکره و تراجم نوشته شد. مورخین و تذکره نویسان به یکسوئی

به تصنیف و تالیف پرداختند. کتاب با عادی بر معلومات مفیده در کثیر مثل
 مرآة البلدان در سه جلد. منتظم اصری در تاریخ در سه جلد. خیرات الاحسان
 در تذکره و احوال زنان معروف اسلام در سه جلد. درة العجمان. بهش تاریخ
 اشکانیان در سه جلد نوشته شد. معروف ترین تاریخ عمومی ایران بعد از
 اسلام تا ناصر الدین شاه بنام تاریخ التواریخ در پانزده جلد بزرگ تالیف شد
 مولف آن مرزا تقی تا جلد یازدهم نوشت. بعد از آن عباس قلی خان چند جلد در
 شرح حال امم و تفصیل سلطنت ناصر الدین شاه افزود. نامه دانشوران از
 کتاب های مهم در احوال علماء و ادبا شمرده می شود در زمان ناصر الدین شاه
 با پستام عده از فضلا در هفت جلد تمام شد. رضا قلی خان هدایت تاریخ روشن
 الصفار که عیاش الدین خواند میر هفت جلد تا سلسله سلطنت حسین باقر نوشته
 بود در جلد بر آن افزود تا وقایع دوره ناصر الدین شاه رسانید. این مرد
 فاضل و شاعر و ادیب دو کتاب "ریاض العارفین" و "مجمع الفصحاء" در تذکره
 های شعری فارسی نیز تالیف کرد. انجمن آرای ناصری تازه ترین لغت و در
 فارسی نیز تالیف این مورخ موصوف است. دین کتاب برای ترویج لغات
 امثله از اشعار فارسی داده است. مقدمه ای در تاریخ و ساختمان زبان فارسی
 و لاحقته ای در امثال و ضرب فارسی دارد.

در دوره مغول در شعر گوئی رواج سبک پر تکلف و تصنع بود. در عهد
 صفویان در ایران در دوره تیموریان در هند مرصعون پردازان و خیال آفرینی
 شیده و خصوصی شعر بود. در دوره قاجاریان یک نهفت نبود بود آمد.

ساده و واضح گوئی را پیشه گرفتند - طرز بیان متقدّمین مثل فردوسی - عنقری - فرخی و منوچهری را احیا کردند - درین دور بیشتر از حدّ تن قصیده گو و غزل سرا ظهور کردند - از معروف ترین آنها یک دوسه را ذکر می کنیم - سه

۱ - مجمر اصفهانی از فتح علی شاه لقب مجتهد الشعرا یافت - قصیده پرداز و در حدّ اول بود - غزلیات لطیف نیز از او باقیست - شیوه استادان سابق خاصه انوری و خانقانی دمیر معزی را اقتفا کرده است -

۲ - نشاط اصفهانی - از بزرگان و ادباء زمان فتح علی شاه بود - او از موسیقین نهفت جدید ادبی ایران است - در نثر و نظم فارسی و عربی دست داشت و مخصوصاً در غزل توانا بود - در دیوان اشعار عرفانی هم موجود است -

۳ - صبا - ملک الشعرای دربار فتح علی شاه - وصال شیرازی و قائم مقام از نامیان شعرای دیگر بودند - صبا شوی با بنام شاهنشاه نامه و خداوند نامه یوزن شاهنامه فردوسی نظم کرده است - وصال را عمده هنر در غزل است قائم مقام در قطعات و رباعیات مضامین نو آورده است و در تصایّد و بدایح از مضامین پیچیده و معانی مبهم و تشابیه باریک پر سیر نمود، و بیان را طراوتی خاص آورد -

۴ - تا آئی - شاعر بزرگ ترین ایران در تمام دوره صفوی و قاجار شمرده می شود - در طراز سخن و خوبی وصف و انتخاب کلمات و ترنم و نغمه در بندش الفاظ کسی از متوسطین و متاخرین بادی برابری نمی تواند کرد - مسمط و تریح بند و

تفایده‌های شایکارهای اوست .

۵. محمود خان . ملک الشعراء دربار ناصرالدین شاه بود . تبیح فرخی . مختصری
و منوچهری کرده اشعار تغز و بدیعی سروده است .

سی سال آخرین دوره قاجاریان زمانه پرهنگام بود . افکار اروپائی
نفوذ یافت . جذبات و احساسات برابری و جمهوریت و مشروطیت نشو و نما
یافتند . حکومت استبداد را به نفرت نگریستند . برای آزادی گفتار و کردار
جد و جهد نمودند و هر جا افکار حب وطن و انقلاب پرورش یافت و این زمانت
که در نشر و نظم تنقید بر بد نظمی حکومت و برهمی نظام ارباب حکومت نمودند .
ایرانیان را بر پستی اخلاق و اعمال و احوال ایشان مثرمنده ساخته برانگیختند .
ازین جهت در این دوره انقلاب ادبیات هر نوع بوجود آمد . تمثیل ها و
تعه ها و روان ها که در ادبیات اروپا امتیاز داشت در ایران ترجمه
شد . مرزا جعفر قزاقی و داعی ترجمه تمثیل های ترکی کرد . شیخ احمد روحی ترجمه
حاجی بابا از مودیر نمود و زین العابدین سیاحت نامه ابراهیم بیگ نوشت
در این کتاب ها یک تنقید شدید بر طرز حکومت و بی عنوانی احکام و مردم
ایران کرده شده است

شعراء انقلابی مانند مرزا صادق ادیب الممالک . مرزا عارف
قزوینی . سید اشرف و مرزا محمد تقی بهار اشعار بطرز و سبک نو سرودند
در بنیان سخنوری تازه در ایران شدند .

درین دور جذب وطنیت و میهن پرستی بر سر آمد و هر چیز که در ایرانی

بود پسند بزمه. چنانچه احیاء زبان پارسی اصلی. اعاده جشن های قدیم ایرانی و نشر
 و اشاعت در ادین و مودلقات شعرای قدیم مطمح نظر از باب حکومت و مصنفین این
 زمان شد. دیوان ناصر خسرو. دیوان سعد سلمان. خمسه نظامی. اشعار و احوال
 رودکی و تصانیف دیگر که مخطوطات آن در کتب خانه اروپا یا در نهان خانه
 ملک خصوصی می امرا مردم نامعروف بود. به صرف ذکر کثیر و محنت و وقت با
 کمال تصحیح و حواشی و تعلیقات طبع نمودند. نام های وحید دستگردی. استادان
 سعید نفیسی در رضا زاده شفق و رشید یاسمی در این خصوص کوشش های بسیار
 لائق تحسین نموده اند. از مضامین تنقید نگاران و تحقیق کنندگان نامهای مرزا
 محمد قزوینی پلوردا و محمد علی خان. عباس اقبال تایل ذکر و تحسین است.
 از نویسندگان که بر مضامین اجتماعی و اصلاحات سیاسی نوشته اند.
 نامهای گرامی. سعید ضیاء الدین علی دشتی. علی اکبر ده خدا معروف ترین این
 زمان است. از نشر نگاران که بطرز جدید یعنی ساده و فصیح و آسانکه بطرز
 و نگار اروپائی و انگلیسی و صحنه های نوشته اند. سید محمد علی جمال زاده. حسین
 کاظم زاده. احمد بهمن یار. دکتر افشار و عبدالرحمن فرامرزی بسیار شهرت
 دارند.

ادبیات فارسی آئینہ اخلاق ایرانیان می باشد

این مقولہ محض بہ ایرانیان مخصوص نیست بلکہ راستی آں بہ ادبیات تمام
 مل درست آید۔ اگر ادبیات قومی را مطالعه کنیم خصوصاً داستان ہا۔ شاہنامہ
 ہا۔ تمثیل ہا و اشعار را می توانیم دانست کہ مردان چہ طور زندگی سپری کردند
 یا یک دیگر چہ راہ در رسم داشتند۔ اخلاق و اطوار چگونہ بود۔ طرز تکلم و خطاب
 چوں بود۔ از زمانہ و از سامان زمانہ چہاں تمتع اندوختند و
 عادات و اوضاع خصوصی ایشان از چہ متاثر می بود۔ اگر تصانیف
 از ایچ۔ جی۔ ویلز کلمے و برنادشا بخوانیم آگاہ باشیم کہ انگلیسیان پر
 اخلاق می باشند۔ بہ دیگران بہ لطف و مرحمت پیش آیند۔ با ہم وطنی الفت و
 یک جہتی دارند۔ برای ثبات و استحکام کشور خود ہر قربانی از زر و مال و جان
 دریغ نمی دارند۔ بطح ایشان در ایجادات و مطالعہ قدرت منہک می باشند۔ ہر
 لحظہ در تجسس و اکتشاف می مانند۔ در اوقات روز مرہ آنہا یک گونہ ترتیب
 و ضبطے است۔ در سختی و رنج ہم از رقص و سرود دست نمی کشند۔ در
 عیب جوئی و نقطہ چینی بے باک باسند و اگر کتاب ہای قدیم ہندوستان
 مثل رامائن و مہا بھارت بخوانیم آگاہ می شویم کہ مردمان آں زمانہ چہ قدر
 متواضع و فرمان بردار بودند۔ و زندگانی شان چہ اندازہ سادہ و بے تکلف

بوده . بزرگان را احترام می کرده اند . بر کسب معاش محقر راضی و قانع شده و در هر طبقه زندگی خورسند بودند . زنان ایشان و ناپیخته بودند . مردمان را زندگی چهار طبقه بود در بهره اول فرسنگ و دانش می آموختند و در درجه دوم علوم سپاگری می آموختند و بعد از آن باز دو اجیت آمده باهل و عیال می ماندند . و در حصه آخرین به دشت و در رفته زاید و تارک دنیا می شدند . هم چنین گه ادبیات فارسی را مطالعه کنیم همین طور اخلاق و کردار ایرانیان را بدانیم . ادبیات نتیجه فکر است . اصحاب حس و درک و ادیب علم و فضل را و ادبیات عبارت است از مجموعه شعر و سخن . چون شاعر دل حساس و فکر بلند پیدا دارد و از احوال عالم و عالمیان متأثر می شود و احساسات و ادراکات خویش را به نظم آورد گویا ملت و کشور خویش را ناسندگی می کند یا ادبیات مثل است بر داستان با و در مان با و تمثیل با و نویسندگان احوال کشور و رسوم ملت را مطالعه کرده در کتاب های خود درج می کنند . یا ادبیات مراد است از تواریخ و تالیفات که در آنها احوال و آثار پادشاهان و اوضاع سیاسی و مذهبی مرقوم است از مطالعه این کتاب ها معلوم می شود که مردم آن زمانه چه قدر اهلیت و صلاحیت فرمان داری و جهانگیری داشتند و چگونه معاملات بین المللی را بحیله و تدبیر سرانجام می دادند . این قدر مسلم است که اخلاق قومی تغییر پذیر است . گردش های روزگار بر طبایع مردم اثر انداز می شود . در تمدن و تهذیب ایشان تبدیلی نو پیدا می شود . هم چنین ادبیات قومی نیز تغییر پذیر می شود . از انقلابات وقتی باید

که این نکته را بنظر داشته ادبیات ایران را مطالعه کنیم که اندکی یکسانه
مختلف است از تالیفات زمانه دیگر و ایرانیان زمانه ساسانیان و بختیاران
را اخلاق و خصائل مختلف است و از عادات و شمایل زمانه مغولان و زمانه
موجوده ولی این قدر هم واضح است که هر قوم را بعد از اخلاق و ادعای
زمانه به زمانه تسلاً بعد نقل منتقل می شود و آن ها از خصوصیات ملی شمرده
می شود. ایرانیان هم دارای بعضی از خصائل نژادی هستند.

کسی که به ایران نرفته باشد و از خصوصیات ایرانیان آگاه نباشد
گر مطالعه کند ادبیات موجوده آنها را واقف گردد. از چنانچه ملی ایشان
مثلاً اگر مطالعه کنیم تصانیف این چنین نویسنده گان را که بر موضوعات سیاسی
و اجتماعی تلم برداشته اند. چون مرزا ملک خان سید ضیاء الدین طباطبائی
و طالب آف یا بخوانیم رومان ها و داستان ها که میر محمد عجزی، جلالی و
شیخ ابراهیم نوشته اند یا تنقیدات مرزا محمد تقی زینی. کاظم زاده و
پور داؤد یا محسن روزنامه ها مثل گبهان. ایران امروز و اطلاعات یا مسائل
مانند مهر و تعلیم و تربیت را آگاه می شویم که ایرانیان.

۱- بسیار متمدن و هندی می باشند با انقلابات و ترقی های از زمانه
مرافقت می کنند. خجسته خوش خلق و مهربان نواز می باشند. زیب و زینت
و نفاست در همه اشیا مخصوصی می آید است. خجسته مودب می باشند
بزرگان و کلاں تران را به آقا. جناب و اعلی حضرت خطاب می نمایند.
از روی تعظیم برای بزرگان سیغنه جمع استعمال می کنند. برای گوید فریاد

و برای محقق اسم اسم شریف، و برای صبح و مسا صبح خوش و مسا خوش استعمال می کنند.

۲- ایرانیان راهرگز و حدت ملی میر نیامده است. جمعی از منافقان پیدا می شوند. فتنه و فساد برپا دارند. در تاریخ طبری. تاریخ و صاف. و تاریخ مطلع سعدین واقعات مندرج است که در حصول اغراض پسرا از پدر باغی می شود. برادر با برادر می جنگد. مردمان که تربیت یافته امیری بودند زمانه دراز نمی گذرد که سازش کرده سلطنت امیر بنده پرور را در می اندازند. این چال در این عصر نیز هویدا است. دیوکرات ها و تودیهها بر سر پیکار اند. تودیهها از دشمنان و ظالمان پوشیده خورده خلافت شهنشاه کشور تبیینات بدخواهی می کنند.

۳- رتابت هم عادت خصوصی ایرانیان است. کسی را مدت دراز بر عروج و استقامت نمی خواهند. قصه قتل الکندی. موقوفی وزیر بزرگ و لائق مثل نظام الملک و حبس وزیر حسن میهنی کرشمه حدود رتابت یگانگان است. از مطالعه تصایف خاتانی. ظهیر ناریابی و انوری هویدا است. که ایرانیان در مدح و ثنا گفتن مهارت تامه دارند. چیزی را به مبالغه گفتن عادت ثانیه ایشان است. هر گاه کسی را خطاب نمایند بالقامات عمر آن نام برند و بحق کسی دعا گفتن در روز مره آنان داخل است. اَدَامُ اللّٰهُ فِیْ رُضْمِمْ خَلَدَ اللّٰهُ مَلَكَةً و اقباله. عمرش دراز باو. از آمدن چشم مار دشن دل ماشاد و همچنین حبابه های دعائیه در کلام شان داخل است. به تعلق و خوشامد کار خود

بر آوردن عنصر خصوصی اسلاف است.

ایرانیان را قصه گوئی بے مرغوب است. چیزهای غریب و حکایت
های فوق العادت را به شایز دران و شهنشاهان و اولیا و فقرا مشروب دادن
مشغله دلپندایشان است. شاهنامه. سکندرنامه و تذکره الشعرا از دولت
شاه سمرقندی پد از چنین حکایات است. قصه پیدایش سام. خواب بابک
متعلق سامان. قوه فوق العاده رستم و افسانه تفسیر محمود و فردوسی همه از تخیل
آن داستان با است که قوت تخیل و ایشان بافته است.

از مطالعه غزلیات سعدی و حافظ و تنوی مولانا روم این قدر
استنباط می شود که ایرانیان از انقلاب زمانه بسیار متأثر می شوند. چون
شان و شکوه شهنشاهان و حرمت سرا پرده عیش از دست مغولان تباہ شد
نقشه بے ثباتی دنیا در چشم شان پدید آمد. خیلے ملول و غمناک بوده از
خوشی های دنیا دست کشیدند و بر دنیا و اسباب دنیا تکیه نداشتند
ترک دزدید اختیار کردند. در طبع شان یک گونه اضمحلال آمد و دل از دنیا
برکنده گوشه نشین شدند. فقر و غنار را افضل دانستند رضا و قناعت اختیار
نمودند. این انحطاط و تنزل به نثر ادب های آئنده اثر انداز شد و ایشان از
کارهای دنیا جهان بینی و جهان گیری دست شسته کابل و تخیل شدند. و
اوقات خود را در بیکاری بزمی بردند. خیالات پست ایشان را از آزادی
و آزادخواهی بے گانه کرد. از خوانان سیاحت نامه ابراهیم بیگ و حاجی بابا
اصغهبانی می دانیم که یک زمان احوال و ملک ایرانیان چه قدر برهم افتاده

بود و در مندان است در مہمان دین چہ قدر سعی نمودند کہ غیرتِ تحفہ ایشاں
 را بیدار نمایند۔ حالاً این نتیجہ سعی و برکت ہمت چند شخص بے باک است
 کہ ایران و ایرانیان بیدار نظر می آیند۔ آن ایرانیان بادشاہ را دیدار نمودن
 شرف بزرگ دانستند و یک کلمہ غیب بہ بادشاہ منسوب داشتند در
 وہم ایشاں ہم محال بود۔ اکنون این زمانہ است کہ یک مرد عامہ در اخبار
 بادشاہ را مخاطب نموده می گوید۔ اعلیٰ حضرت تا از دام گستری دشمنان
 ہمسایہ ہشیار باش۔ سعی بجا کہ دوست را از دشمن بدانی۔ ہر گاہ از
 رعایا باخبر باش و بہبود خلق را منصب عین دار۔ این وقت نازک است
 بر شما باید کہ ہوشیاری و مستعدی پدر خود نمائی۔

این جنبہ ہای خصوصی اخلاق و کردار ایرانیان کہ بالا ذکر کردیم از
 ادبیات آرا ما دیدہ می شود و ہمیں جہت می گویند کہ ادبیات ایران
 آئینہ اخلاق ایرانیان است۔

بخت دوم

ایران

سرزمین ایران ۶۲۸۰۰۰ مربع میل مساحت دارد. حدود آن به شمال به بحیره کسپین و روس و در جنوب به بحیره عرب و در مشرق به افغانستان و بلوچستان و در مغرب به عراق و ترکی متصل است. حداکثر درازی زمین از شمال مغرب تا جنوب مشرق ۱۴۰۰ میل و از شمال مشرق تا جنوب مغرب ۸۰۰ میل باشد. اکثر حصه زمین ایران فلات است. بلندی آن از سطح دریا از ۳۰۰ تا ۵۰۰۰ پا است. معروف ترین شهرها بر فلات واقع است. طهران دارالسلطنت بر بلندی ۲۰۰۰ پا واقع است. بین این میدان از بحیره خزر تا اطراف جنوب مشرق صحرائی بزرگ گسترده است. نصف بالا را کادیر و نصف پایین را بیابان لوط می گویند. همه خشک و بی مزرعه است. در سواحل جنوب مغرب تا خوزستان زمین کم بلند است ولی شدت گرما دارد. یک سلسله کوه از آرییا تا فارس می رود و میدان خوزستان را از میدان بلند هموار جدا می کند. در همین بلندی با سلطنت قدیم میدیا بود که شاهی نام گنتای قدیم و پیمان جدید دارالسلطنت داشت. در شمال سلسله کوه الیز شرقاً غزباً و دراز است. کوه دماوند بلندی قریب به ۱۹۰۰۰ پا دارد. همه جا از کثرت باران درخت های دشوار گزار می روید. ایران کنونی بیخ رود بزرگ نادر

رود است که در گذشته به نام رود بزرگ که نام بر کم -
 رود کارون است که در خلیج فارس می افتد و تا یک صد و پنجاه مایل تا کنون
 آبخیزهای بانی است.

آب و هوا در ایران گرم ترین در سردترین می باشد. در آذربایجان
 درجه قرارش از زیر صفر باشد در رشت سرد در سایه درجه قرارش به ۱۴ فارن
 بیش است و سردی شود. باداں کثرتاً میان ماه دسمبر تا ارض می بارد. زمین ایران
 قابل زراعت است. علاوه آن فصل های گندم - جو - انبوس - تمباکو - درخت
 آبی بارود بی شمار می رود. بزرگ - بزرگ - بر دانه و تربیته میوه ها و ایران مشهور
 است.

بیشتر از ایرانیان از نژاد آریه می باشند. لفظ ایران در اصل آریانه
 بوده است آن زمین آریایی باشد. بعد از آن نژادان ناسان این زمین در نژاد
 ایرانیان امتزاج یافتند. یونانیان - ترکان - اعراب - مغولان و افغانان رنگ
 آریه می کردند. ایرانی ها قرن ها در تصرف اغیار مانند و قرن ها میان خود آنها
 منقسم شده زیر حکومت ایلیات مانند ولی عاقبت خصوصیات ملی خود را
 هرگز از دست ندادند. هرگاه که زمانه مساعدت کرد رسوم و عادت های
 ملی و دینی را زنده کردند. ایرانیان عموماً آرام پرست. سلحشور و دانش جو می
 باشند و همواره آرام دیگران را میزب می نمایند. حسن دشمن را در دست می دارند
 مزاج و عطف را می پسندند. ایشان خوش گو و پُر گو می باشند و بر زبان شیرین
 خود نغمه می کنند.

آبادی ایران پانزده تا هجده لیون نفر است. چهار یک بادیه نشین
اند. این بادیه نشینان که ایلیات نامیده می‌شوند مردم زراعت پیشه می
باشند. خوب تمزند و جری می‌باشند. کامیابی‌ترین یک تنگه میادری منحصر بر
اند و یکی از قبایل ایشان بختیاری نامی بود. در آبادی ایران چهار لیون
بادیه نشین و یک لیون و پنج صد هزار شهر نشین می‌باشند. هشت صد هزار
کرد و غیر ایرانی. پنجاه هزار ارمنی و بست و پنج هزار اسپریانی می‌باشند.
آبادی ایران بلحاظ مذہب چنان تقسیم می‌شود.

مسلمانان	سشیه	۱۲۰۰۰۰۰	پارسی	۱۰۰۰۰
	سنی	۸۵۰۰۰۰	یهودی	۴۰۰۰۰
	ارمنی	۵۰۰۰۰	نستوری	۲۰۰۰۰

دارالحاش ایرانیاں بیشتر بزراعت است. محض دو صد آبادی
در صنعت و حرفت کاری کنند. این سخن مایه حیرت نباشد که در ایران مانند
هندوستان هیچ تعصب ذات و خانوادہ نیست. ایرانیان به آزادی با ہم
مداخلت می‌کنند

سکه راج ایران ریال است. سکه های یک. دو و پنج دده ریال از سیم
آمیخته می‌باشد. زر کاغذی برای پنج. ده. بیست. پنجاه. صد. پنج صد
و یک هزار ریال مروج است. صد ریال یک پولوی می‌باشد.
پیش از سنه ۱۹۰۶ میلادی پادشاهان خود مختار حکومت می‌کردند.
و در سنه مذکور مشروطه قائم شد. یک مجلس منتخب شد که مشتمل بر یک صد و سی

دشش عضو بود. هر کس به عمر میان بست و یک تا هفتاد سال عضو این مجلس
 تواند بود. هر کس به عمر بست و یک سال غیر از محبوسین و مردم نظامیه حق
 رأی دهندهگی دارد. انتخاب مجلس بعد از هر دو سال می شود. در افراد مجلس
 لازم باشد که پنج نفر از علماء دین باشند تا قانون خلاف شرع را بچ نشود
 مجلس وزراء را منتخب می کند. یا زده وزیر می باشند. هر یک محکم علیحد
 در تصرف خود دارد. همه ایران تا سنه ۱۹۲۸ در بست و شش ایالت
 منقسم بود. حالا تعداد برده رسیده است. ایالت را استان، و فرمانده
 را استان دار گویند. یک استان منقسم است. در اضلاع -
 تحصیل داده ها که آنها را بزبان نو شهرستان و بخش و دهستان می گویند
 در ایران تا سنه ۱۹۲۴ شرع اسلام مروج بود. رضا شاه پہلوی قانون دیوانی
 و نظامی را افزود.

در اوایل قرن نوزدهم تعلیم عمومی مذهبی بود. در سنه ۱۸۵۱ یک دار
 الفنون برای تدریس علوم و زبان های اروپائی بنا شد. در سنه ۱۸۵۵
 روزنامه نخستین انتشار یافت. چهل دو دانش جو به دانش سراهای اروپائی
 فرستاده شدند. انجمن های تبلیغ فرانسوی و امریکی نیز مدرسه ها برای
 اطفال و دانشجویان جاری کردند.

در سنه ۱۹۲۲ قانون تعلیم عمومی آزاد بوجود آمد. در سنه ۱۹۲۲
 دانش سرای طهران قائم شد. نصاب به نمونه فرانسوی انتخاب شد. حالا
 مضامین ادب و سائنس. طب و قانون و زراعت و دینیات درس داده

می شود و درجه و مرتبه دانش سرای طهران در دانش سرای امریکائی و اروپائی ملحوظ می دارند.

چاپ خانه و اخبار نویسی در ایران خیلی رواج دارد. کلیتاً در ایران سه صد روزنامه طبع می شود. رادیو در سنه ۱۹۲۰ افتتاح شد. حجاب زنان در سنه ۱۹۳۵ قانوناً ممنوع شد. زنان در شفاخانه ها تعلیم دایه حاصل می کنند. در اداره های دولتی به ماشین نویسی و دبیری کار می کنند. در دانشکده هم دوش جوانان مطالعه می کنند و برای تعلیمات عالی به اروپا می روند. ایشان می توانند که اعضای انجمن هوایی ملی بشوند و تربیت چهارزانی بگیرند. کثیرالازدواجی و عردسی بیچگان نیز قانوناً ممنوع شده است.

در ایران تعلیم بزبان فارسی می شود در سنه ۱۹۳۵ فرهنگستان ایرانی تأسیس شد. علماء و فضلا اصطلاحات علمی وضع می کنند و در تکمیل یک جامع لغت فارسی مشغول کار اند. همگی توجه ایشان این است که برای مدرسه ها و دانشکده ها نصاب های جدید آماده کنند که مطابق ضروریات جدید باشد ایرانیان اعتقاد دارند که شعرای قدیم ایران سرمایه جوش ملی فراهم آوردند و تا حدسی کلیات شعر را به تحقیق و جستجو شایع کنند. جوانان در تاریخ قدیم وطن خود خیل شغف و شوق دارند و در محکم آثار قدیم با تعاون و ماهرین اروپائی در حفظ آثار قدیم کار می کنند. ازیں جهت موزه خانه عایشان در طهران بنا نهاده اند.

مذہب شیعہ از عهد صفویان مذہب دولتی شدہ۔ صفویان تعصب شدید
 بخلاف سنیان داشتند و این اختلاف عقائد موجب جنگ های خونین میان
 مسلمانان ایران و ترکی شدہ۔ اقوام اروپا کہ از ترکی نیر و منتر مخالف بودند۔ در
 احتمال این تعصب میان این دو کشور بسیار در اندازی کردند۔ اثر و قوت
 ملایان و مجتہدین وسیع بود۔ بادشاہ ہم می نتوانست کہ از فتوای ایشان سر بر
 کند۔ چون ناصر الدین شاہ در سنہ ۱۸۹۱ء رعایات بمالو بہ انگلیسی داد
 آنان نہ پسندیدند و فتوای مانعتمباکو لوشی دادند۔ ایچ کس قلیان نکشید
 و یک ناراضی ہمہ گیر در کشور پیدا شد تا آنکہ ناصر الدین شاہ پیمان خود شکست
 حالا اثر ملایان و مجتہدین کم تر شدہ است۔ حالا غیر مسلم نیز می تواند کہ در
 بعض مساجد و خانقاہ ہا داخل بشود۔ در نظم و نسق سلطنت امداد و تعاون
 زردشتیان و مسیحیان گرفتہ می شود۔ از دقتیکہ احمد رضا شاہ ایران
 خواہر ناروق شاہ مصر را باز دو اج گرفتہ است میان دو کشور کہ شیعہ و
 سنی باشند پیمان دوستی استوار شدہ است۔

پاکستان

پاکستان مرکب است از پاک وستان یعنی زمین مردمان پاک. پاکستان نام مملکت نو است که از ۱۵ اگست سنه یک هزار و نه صد و چهل و هفت بود آید. پیشتر ازین این کشور قسمتی از هندوستان بود. کشور متحد هندوستان پیشتر از یک صد سال در غلبه و تسلط انگلیسیان بود. از ابتدای قرن بیستم هندیان برای آزادی و استقلال خود جد و جهد نمودند و همه اقوامی که اکثر آنها هندو و مسلم بودند متفق و متحد شده برای حصول دولت خود مختاری در شتی ابر داشتند و سختی کشیدند. چونکه هندو از چه در مالداری و بازرگانی و چه در تعلیم از مسلمانان درجه فزونی تر داشتند. ازین جهت در نظر فرمانروایان اقدار زیاد داشتند. انگلیسیان از مسلمانان نیز بی اندیشیدند که این مردم که برائے هشت صد سال درین زمین حکومت با اختیار داشتند مبادا بیدار بشوند و عنان حکومت از ایشان برآیند. ازین رو مسلمانان از نیت بد هر دو آگاه بودند. عده ای از راهنمایان در دمنداز کنگره کل هند که جماعتی سیاسی هندیان بود علیحدہ شده با جماعت مسلم لیگ ملحق شدند و هم کیشان خود را بر یک محاذ گرد آوردند. مقصدشان در علیحدگی این بود که ایشان گمان داشتند که مسلمانان در اقلیت اند و در دستور جمهوریه حکومت با اکثریت می رود. گرچه

مسلمانان با فداکاری و خون نشانی خود آزادی کشور هند خواهند یافت . اما آزادی
 مستقلاً برای خود نخواهند یافت و همواره محکوم اکثریت یعنی هندوان خواهند ماند
 بنا برین اندیشه ها در مسلمانان این شعور سیاسی پیدا شد . در سنه یک هزار
 و نه صد و سی در اجلاس سالیانه جماعت مسلم لیگ دکتور محمد اقبال مفکر و شاعر
 مشرق در خطبه صدارتی این تجویز پیش نهاد که در ایالت ها که مسلمانان آسجا در
 اکثریت اند ریاست علیحدہ تشکیل یابد خصوصاً در ایالت های پنجاب . سندھ
 بلوچستان . کشمیر و سرحد که جمعیت نفوس این خطه ها مجتمعاً بمقتاد درصد مسلم
 است . سهل است که این تجویز در عمل بیاید چنانچه می گویند که لفظ پاکستان
 مرکب است از حروف ابتدائی این ایالت ها که شامل این مملکت نخواهد بود
 به تفصیل ذیل . پ . پنجاب . ه . افغانان سرحد . ک . کشمیر .
 س . سندھ . تان . حروف آخری بلوچستان .

اهل کانگرس ازین تجویز اختلاف ورزیدند و در مصالحت و موافقت

بستند ولی مسلمانان درین مطالبه کوشیدند و در سنه یک هزار و نه صد و
 پہل میلادی جماعت مسلم لیگ در اجلاس سالیانه خود در لاہور این مطالبه را
 دستور العمل خود ساخته تہنیر کردند کہ مایک قوم ہستیم . تمدن و تعافیت ما
 از دیگران علیحدہ . زبان و ادب ما جدا . فن تعمیر . فن مصوری و فن موسیقی
 ما جدا . رنگ نامہای ما جدا . تناسب و احساس اقدار اخلاقی ما جدا . قانون
 تقویم و تاریخ و روایات ملی انداز فکر ما از ہنگام جدا است . بنا برین لازم
 است کہ کشور علیحدہ داشته باشیم تا با آزادی برای پرورش افکار ملی و زنده

داشتن روایات ملی بگوئیم . ما را به دیگران حق محاصمت نیست و نه حسد و رقابت
داریم . ما برای استیصال حقوق خود می کوشیم و پس . برای دیگران آزادی می
خواهیم و برای خودمان ما نیز آزادی داریم .

انجام کار در قیادت و پای مردی قائد اعظم محمد علی جناح و در مقابله
مطالبه متحد مسلمانان هند انگلیسیان مجبور شدند و در رضامندی یا نارضامندی
هندوان و نامسلمان هندوستان منقسم شد و یک کشور اسلامی نوزاد بوجود آمد
پاکستان در دو بخش منقسم است . مغربی پاکستان و مشرقی پاکستان
مغربی پاکستان مشتمل است . بر مغربی پنجاب . سندھ . بلوچستان . ریاست
مرحد و ریاست های کبرضای خود داخل پاکستان شده اند . مشرقی پاکستان
مشتمل است بر مشرقی بنگال و استان سلهت از آسام . در شمال مغربی پاکستان
ریاست جموں و کشمیر . در جنوب و جنوب مغرب بحر مندر و در مشرق مشرقی پنجاب
و صحرای راجپر تانه و در مغرب و جنوب مغرب افغانستان و ایران واقع است
مشرقی پاکستان در شمال خطه های کوهستان و ار جلنگ . جل پائیگوری و آسام
در جنوب خلیج بنگال . در مغرب بهار و مغربی بنگال و در مشرق ایالت آسام
دارد . مشرقی پاکستان از شاخ پاکستان مغربی به مسافت ۸۰۰ میل از یک
دیگر جدا است . تمام مغربی پاکستان در شمال و مغرب دارای سلسله کوه
های هندوکش و سلیمان است . قدری در مشرق کوهستان نمک و جلگه بلند
خشک واقع است . پنج رودخانه بنام سندھ . جهلم . چناب . راوی . ستلج
زمین پنجاب را آبیاری می کند .

پاکستان از حیث جمعیت، نفوس پنجمین مملکت های بزرگ عالم و بزرگ
ترین مملکت های اسلامی است - جمعیت کل پاکستان ۸۰۰۶۰۰۰۰ نفوس
است و کل مساحت به ۸۰۶۰۰۰۰۰ مربع میل رسد. آب و هوای مغرب
پاکستان بسیار خوشگوار است. درجه حرارت در بهار با بعضی جا به صفر می رسد
و در گریم میان ۶۰ و ۱۲۰ درجه فارن همیت می اند. در بهار آفتاب گرم
و گوارا. بسیار شگفتگی آورده است افزای باشد و در مردم آن خطه لوانانی
پیدا می کند.

پاکستان مشرقی کبر میدانی است. بر سر حد جنوب مشرقی آن یک
سلسله کوه های پست می رود. این خطه آب فراوان می دارد و رودخانه
گنگا در هم پترا بارود های معادن خود در جریان است و برای کشتی
رانی خیلی موزون است. در این آب ها ماهی با فراط حاصل می شود
گراد سر با آن شدت که در پاکستان عربی باشد نمی شود. درجه حرارت
در زمستان میان ۶۲ و ۸۲ فارن همیت می باشد.

مردم پاکستان از یک نسل نمی باشند. در رگهای شان خون اقوام
مختلف جاری است. ایشان در خود امتزاج نسی و تمدنی از هندی و آریایی
و عربی و سنگولی و در ادیدی دارند. در رنگ و قد و قامت. زبان و فرهنگ
خور و نوش عادت های گوناگون دارند. پنجابی ها که جمعیت شان به پانزده
یون می رسد. مختصاً آریایی می باشند. متوسط قامت. پهن شانه و
سیاه چشم زبان شان پنجابی است ولی اردو نیز می خوانند و با هم مکالمه

می کند - پتانها از ایالت سرحد می باشند - جمعیت شان ۲ میلیون است - دراز قد -
 عاری الجوش - سخت استخوان می باشند - در توانائی و سختی و دایری از مردم کشور های
 دنیا سابقیت دارند - سندهی ... د ... د ... د ... د ... د ... د ... د ... د ... د ... د ... د ...
 بلوچی و کراتی می باشند - باشندگان این ایالت باند قامت - تنومند و سیاه رنگ
 می باشند - در بنگال غربی مردم از نژاد های منگولی و د ... اویدی می باشند - عموماً
 کوتاه قامت و صغیر الجوش می باشند - زبان آن ها بنگالیست و لی اردو می فهمند
 از جمله مساحت اراضی پاکستان یعنی ۳۰۰ میلیون ایکڑ است ۴۰ میلیون ایکڑ اراضی
 زیر زراعت است - ۳۵۰ میلیون ایکڑ جنگلات است - در تمام پاکستان
 بخصوص در پنجاب به سلسله انهار زمین را آبیاری می کنند - محصولات بزرگ
 کتف و پنبه - گندم - چای و تمباکو است - کتف خصوصاً در پاکستان شرقی حاصل
 می شود - مقدار هشتاد درصد از حاصل دنیا از چای پرورش می یابد و یکی از
 صادرات مهم این مملکت است - گندم در پاکستان غربی و برخی در پاکستان
 شرقی مهم ترین اجناس خوراکی است - علاوه ازین کاشت ارزن و زردت
 و جوین به عمل می آید - بمقدار چهار لک ایکڑ زمین برای میوه ها کاشت می شود
 آلو - شفتالو از ایالت سرحدی - زرد الو - بهارانه - انگور و سیب و خوبانی از
 بلوچستان - خربزه - هندوانه و لیمو و لیموئی در کبالت از پنجاب و سندھ
 زیاد حاصل می شود -

پاکستان گره به جوانان تنومند و جاں باز فخر کند بی جا نیست - قشون
 برقی - بگری و هوایی پاکستان خیلے نیر و مند است - هنگام تقسیم هند در پاکستان

ایک ادارہ ترقی برای افواج دفاعی بنود۔ دریں زمان برای تربیت مردم صنعت کار ادارہ های دولتی قائم شده است۔

در کراچی ایچ۔ ایم۔ پی۔ ایس بہادر ادارہ ای برای نوجوانان قشون بحری است کہ آنجا در کشتی رانی۔ مواصلات برقی و سیمو کہ درس می دهند۔ و ایچ۔ ایم۔ ایس ہالیہ ہم ادارہ ای دولتی است کہ آنجا بواسطہ آلات و ماشین های نو تعلیم راجع بہ رادار گلولہ اندازی۔ پیغام رسانی بہ تلگرافی بے سیم داده می شود۔ برای تربیت انہران قشون برقی مدرسہ ای در کونوٹہ و اکادمی در لاکول برپا است کہ آنجا نوجوانان سارج تربیت جہانی و دماغی زیر آموزگاران نظامی با تجربہ می گیرند۔ در رسال پورہ و انشکرہ برای سربازان ہواپیما قائم است۔ در کہ باہت۔ در گروڈ مدرسہ نا برای آموزش جفت گریہ تلگرافی اسلحہ ساز برپا است۔

گرچہ در پاکستان ایس قدر کارخانہ بانی صنعتی برپا نیست کہ برای ضروریات ملی کفایتی باشد۔ اما دولت پاکستان دریں خصوص توجہ خود را مہر کندہ و اسنتہ است و بردی قانون نگرانی و صنعت ترقی صنعت های بزرگ بزمہ خود گرفتہ است۔ کنت بہتدار۔ ہ لک گونی حاصل می شود۔ اما کارخانہ های برای ریسیرن و تہیہ گونی ہا برپا نیست۔ کارخانہ های پارچہ بانی برای ضرورت رومان کثرت نا کافیت۔ تمام پارچہ بہتدار۔۔۔۔۔ ۵۰ و ۱۲ گونی تہیہ می شود۔ محمول پشم بہتدار۔ ۱۰۶۵ لک پونڈ است و محض یک کارخانہ پشم بانی است۔ پست خام زیاد میسر می شود و عدہ ای کارخانہ ہا برای دباغت

و چرم سازی وجود دارد. صنعت سامان بازی سازی در پاکستان بسیار اهمیت دارد و سامان تشنگ و پایدار به کشورهای بیرون فرستاده می شود.

صنایع خانگی در پاکستان مقبول ترین صنایع است و برچایک دستی و نظافت کار صنایعی و اهل حرفه گواهی می دهد. کوزه گری. ظروف مسی و سفالین. پشمینه. البسه ریشمی و پارچه های یار یک و نفیس. گلکاری. نقاشی بر سامان چوبین. طلا کاری و طبع کاری صنعت با است که فن کار پاکستان بر آن فخر می کند.

در کوهستان مغربی معدنیات وجود دارد. زغال سنگ. نفت خام. نمک. کبریت. کرومیم. شوره. امرب مس. آهن موجود است. در پنجاب نمک. سمنت. سنگ گچ و نفت با فراط پیدا می شود.

کراچی در پاکستان غربی و چٹا گاون در پاکستان شرقی دو بندر بسیار مهم است و همه صادرات واردات از راه این دو بندر بعمل می آید - تجارت به ایران از راه کویته و به افغانستان از راه پشاور کرده می شود پاکستان در تعلیم از کشورهای متقدم دیگر پس مانده است. تخمیناً هشت درصد کس خوانده اند. تعلیم اجباری برای طفلان مهیا است. در پاکستان چهار دانش سرای عالی. یعنی پنجاب. سندھ. ڈھاکه و خیبر. سه دانشکده طبی. یک دانشکده زراعتی و دو دانشکده انجمنی قائم است. مردم از کشتن های دیگر برای تربیت اینجای می آیند.

دستور حکومت پاکستان فی الحال بر دی قانون هند ۱۹۳۵ و قانون

آزادی ہند ۱۹۴۷ء کی نافرمانی . در ہر ایالت مجلس نمایندگان قائم است .
 این مجلس وزراء خود منتخب می کند . در ہند ایالت حکومت مرکزی متعین می
 کند . در مرکز پارلیمنٹ کشور است . آن را مجلس دستور ساز ہم می نامند . تعداد
 اعضای این مجلس ۱۶۵ است . مجالس شورای ایالتی نمایندگان پارلیمنٹ را
 منتخب می کنند . چون دستور حکومت نو مرتب خواهد شد . انتخابات توبہ عمل
 خواهد آمد و تشکیل حکومت نو بر بنای نصب العین اسلامی بوجود خواهد آمد .
 مقامات تاریخی یعنی تیکسلا . راپار و موہنجا دارو ہر سہ در پاکستان
 غربی مورد توجہ مورخین و جوین آثار قدیمہ شدہ است . از زمین کادی ہا
 آثار پدیدار شدہ است کہ آبادانی و تمدن و ثقافت تاریخی و ماقبل تاریخی
 را نشان می دہد . در ہدایت ماہران آثار قدیمہ کار حضریات زیر تکمیل است

وطن ما بپوشاها ترقی است

ہنگامیکہ برصغیر ہندوستان منقسم شد و مملکتہ نو یعنی پاکستان بوجہ آمد احوال کشور زیر و زبر و درہ این تقسیم نکات رضا مندی بغير مسلمان شدہ بود ایشان از حسد و رقابت آتش زیر پا بودند و میخواستند بہر طریقی کہ توانند۔ زیان بہ پاکستان و مردم پاکستان برسانند و از ابتدای کار بجگاہی پریشان حالی بگردانند تا چندی نگزرده کہ مسلمانان از کردہ خود شہرہاں شونند۔ و آرزوی بکنند کہ بار دیگر ہندوستان یک جالبہ شود۔

بر علیحدگی کشور محض ۱۶ کردہ روپیہ در تصرف کار پر رازان حکومت آمد بسیار ای اموال و امتعه کہ بخش شدہ بود۔ انتقال بایں کشور نشدہ بود۔ و جای نشستن عملہ و ادارہ و لوازم تخریر و دفتر حاضر نبود۔ در اوائل کار آفت بر آفت این شد کہ مسلمانان از کشور ہندوستان برکنندہ شدہ از دست جو رہ دستم نامسلمانان تنگ آمدہ مال و متاع۔ خانہہای عزیز خود را برباد دادہ یکدم در پاکستان پناہ بستند۔ تخمیناً ۷۰ لاک، مہاجر در پاکستان غربی و مشرقی داخل شدند۔ این مصیبت زدگان را مکان وادان۔ آبادان ساختن و از سر نو بکار بحال کردن گویا سیل تند و را بند نہادن بود۔ در ایں چنین دشواری ہا و مشکل ہا پای استقامت و دانش و مقابل ایں حوادث سبیلہ مثال

کارها سرانجام دادن قابل ستائش و آفرین است. خوش بختانه مردان با کفایت دردمند و محنت کش مثل قائد اعظم محمد علی جناح، آقای لیاقت علی خان و آقای غلام محمد و دیگران حاضر بودند و عنان اختیار بدست گرفته بر احوال پریشان قایم یافتند و در مردم عمومی اعتماد پیدا کردند. دشمنان بد نهاد این توانائی ما را دیده انگشت پیدمان مانند.

نیز و متمدنی کشور منحصر به مردم آن کشور است. گرایشان یا هوش. جفاکش و عبور مسلمان باشند لازماً و وطن شان بزرگ و بالا و قوی باشد. **لِللّٰهِ الْحَمْدُ** که مردم کشور ما ننومند و دلاوری و فداکار بوده اند. فداکاری و جانبازی و مہین پرستی در سرشت ایشان محمراً است. در پاس ناموس و وطن کوشان می باشند. خصوصاً مردم قشون، خیلی جوان مرد و جانباز اند. موردال افزاج زمینی ناز بردست است. تمام سرحدات کشور ما بر ہشیاری و پاسبانی ایشان محکم است. ایشان ہر گونه تربیت نظامی می یابند. استعمال آلات و فنون جنگی می آموزند و ہر دم آماده پیکاری مانند. در جنگ عالمگیر دوم بعضی انیس مردمان کار بہ محاذ ہای مختلف از طرف موثقین برد آزمائی ہا عجیب نمودند. در افزاج دریائی و ہوائی نیز ترقی ہای زیاد نموده اند. گرچہ کارخانہ ہای کشتی سازی، ہواپیما سازی تا حال مترصد نشدہ است. اما تربیت گاہ ہا ہر ای ہنرمندان تہیہ شدہ است دولت ہای انگلیسی و امریکائی برای تربیت افسران بالا در ادارہ ہای بزرگ سائنس فیک خودشان اجازہ دادہ اند کہ تحصیل بکنند. از اضافہ دو کشتی جنگی کہ در پس ادائیگی سترنگ

فاصلات از انگلیسیان دست داده است. نیروی دریای کشور را مستحکم کرده است.

این بایه تاسف است که مردمان وطن ما اکثر بجهت سواد و ناخوانده اند ولی این نا علمی محض تفصیر قوم ما نیست البته نتیجه احوال محکومیت بوده است انگلیسی با نیز بد غفلت مجرمانه ایشان قابل اتهام اند. که تحت نظم و نسق ایشان تعداد خوانندگان کم تر ماند. ایالت های بلوچستان و سرحد بسیار پس افتاده اند. حکومت مرکزی برای تعلیم کودکان و دختران مدارس نو بر پا کرده است و مراکز تعلیم بالغان نیز اجرا کرده است تا زیاد از زیاد مردم ازین نعمت بهره ور شوند. مالیات زیاد از ایالت های دفاعی صرف شده است. و بحالی پناه گزینان صرف شده است ازین سبب مبلغ زیاد برای تعلیمات نتوانسته اند که وقف کنند برای کشور جمهوری این امر لابدی است که بیشتر از بیشتر مردم خوانده باشند. این فرض منصبی هر دولتی است که زبان کشور با سواد و با کفایت باشند تا بچکان که زاینده و پرورش کنند نیز دلاور و روشن دماغ و عقیم باشند. دولت پاکستان یک دانشکده پزشکی برای زنان اجرا کرده است و مدارس تحفاتی و فو تانیه در هر ایالت برای تعلیم دختران نیز بر پا کرده است. دولت های انگلستان و امریکه. فرانس و آسٹریلیا هم با فیاضی مقرری های سالیانه مفروض کرده اند تا دانش جو یان از پاکستان بروند و در تربیت گاه های ایشان تحصیلات عالی در علم و فن حاصل بکنند. برای ترقی کشور ناگزیر است که مردم خوانده باشند. درین زمان روشنی و سائنسی ناخواندگی

عزم است باید که تعلیم اجباری باشد و نصاب های کهنه را تغییر داده باحوال وطن خود سازگار کرده باشیم.

درین زمینه ایتم بجم مدار ترقی کشور این است که اداره های فنی و سائنسی برپا باشند تا تحقیقات و تجربات در صنعت و سرزنت - طب و صحت و غذا از عسرات هر دم پیش نظر داشته کوشش و اصلاح حال در زبیره باشد و با ایجادات و دریافت های نو و سالی ترقی بهیا باشد. بدبختانه بر تقسیم مندر در قسمت پاکستان اداره ها و تجربه گاه های سائنسی بسیار کم آمد. از تجربه گاه های تحقیقاتی دانش سرا که در هند یک صد بود. محض شش در پاکستان انتانت شدت اداره تحقیقاتی همه در هندوستان ماندند. در سهم پاکستان دو دانشکده پزشکی یک دانشکده علاج الحیوانات. دو دانشکده انجیری و یک دانشکده زراعت آمده است. البته این حسن اتفاق است که چند ی از سائنس دانان ممتاز و تجربه کار این بانس بجزرت نموده اند. از توجه حکومت در اندک مدت هشت اداره نو بوجود آمده است. در یک تجربه گاه تحقیقات راجع به سل و تبیه بایه آبله آغاز شده است. تجربه گاه های دیگر براساس تحقیقات غذا و صحت عامه و طب و جنگلات و پنبه برپا خواهد شد. یک اداره مستقر برای تحقیق مساوان در کوئته درست شده است. حکومت مرکزی عطیه های فیاضانه به دانش سراها داده است تا کار تحقیق وسعت یابد. و تجربه گاه باالات و ساران و ماشین های نو تکمیل شود. آرزوی داریم که کشور اعم پایه کشور های ترقی یافته این زمان بشمار برود. باید که زود

توجه خود باین جانب مبذول نکنیم تا در تجربه گاه ها موجوده برای ترقی تحقیقات آسانی با
 همیا شود. برای تحقیق کنندگان عطیه های انعامی مقرر بشود تا بدون فکر معاشش در
 کار تحقیق منبکس باشند. باید که با ادارات تحقیقاتی کشور های دیگر رابطه داشته
 باشیم تا از دریافت ها و ترقی های سائنسی ایشان مستفید باشیم. خود ما را باید
 که نتایج تحقیقاتی خود را شایع کنیم و از ایجادات استفاده عملی ببریم. تا حال خروج بر
 این ادارات از یک درصد کم باشد باید که اقل از این ده چند بلکه چهل یک قسمت کل مالیات
 خروج بکنیم.

پاکستان ملک زراعی است. جمعیت کشور و در صد محتاج زراعت است
 کل مساحت زیر کاشت ۳۰ لک ایکر است. جنگلات ۵۰ لک ایکر. خطه ناقابل کاشت
 ۲۹۸ لک ایکر زمین انباده و بی آباد ۱۳۵ لک ایکر است. از حاصل های غذایی برنج
 و گندم بسیار اهمیت دارد. برنج زیاد در پاکستان مشرقی می رود و ملی این مقدار
 که حاصل می شود مشکل برای جمعیت کافی است. گندم بخصوص در پاکستان غربی
 می رود. برنج نیز بمقدار مناسب حاصل می شود و بعد از ضرورت خود به مالک دیگر می
 توان فرستاد. از حاصل های غیر خوردهنی کتف زیاد از همه مالک در پاکستان می رود
 اغلب حاصل به مالک دیگر صادر می شود و میزان عایدات روگران می کند. دیگر حاصل
 اجم پنبه است که در پاکستان غربی می رود و در مساحت ۴۲ و ۱۴ لک ایکر کاشت
 می شود. بیش از حاصل به کشور های بیرونی صادر می شود. برای تحصیل این مقصد که زیاد
 از زیاد زمین زیر کاشت آید و حاصل های زیاد بر خیزد. باید که طریقه های سائنسی
 مثلآ ترکتور دیگر ماشین ها برای شخم بکار ببریم. حکومت برای آبیاری زمین انباده

تجویز خواهد داد. چون بر آن عمل بشود. پاکستان برای تهیه اشیای غذایی خود کتفی خواهد شد و بواسطه زیریں بند بر سنده ۲ لک ایکڑ زمین و از تکمیل تجویز فصل ۸ لک ۳۱ هزار ایکڑ زمین زیر کاشت خواهد آمد.

از حیث صنعت و حرفت پاکستان پس مانده است. بیشتر از صنعت با خانگی است. در همه کشور تعداد کارخانه ها صنعتی ۱۲۶۱ است و دو لک کس در آن کارخانه ها کاری کند. این قدر کارخانه در مقابل وسائل وسیع کشور هیچ اهمیت نمی دارد. در کشور ما چیزهای خام مانند کتف و پشم. پوست. چرم. نیشکر. تنباکو چای بسیار است و اکثر این چیزها به کشور های دیگر فرستاده می شود. اکثر معادن کشور تحقیق و کفایش نشده است تا هم پنڈان کمی نیست. در پنجاب. سندھ بلوچستان و قلمی از پاکستان مشرقی نفت خام موجود است. در پنجاب عزنی نمک زغال. کبریت. کروانت و معادن دیگر موجود است. قوه آبی نیز بمقدار زیاد حاضر است و به تهیه الیکتریسی برای ترقی صنعتها بکار توانیم برد. حکومت ما در این خصوص توجه خود منعطف داشته است و پیش نهاد خود دارد تا در هر سه پنج تا هفت سال پنج لک والٹ الیکتریسی همیا کند و هر سال ۵ لک تن زغال بر آرد برای پارچه بانی ۲۵ لک دوک نصب بشود. کاشت کتف افزون شود و تا سال آئنده به تعداد ۳۰ لک گونی آماده شود. کارخانه های برای کتف رسی و تهیه چیزها مثل حصیر. گونی. ننگه و پارچه برپا شود. حکومت مرکزی برای اتمام و انضمام ۲۴ صنعت هم بزمه خود گرفته است. این صنعت ما بر اسلحه سازی دارد. سمندت زغال. آهن. فولاد. معادن. قوه کهربائی و غیره است. نزدیک به صد صنعت

مثل انجری. دباغت. شیشه سازی. شکر سازی و منوجات پشم و کتان در ایالت
 با برپا خواهد شد و بازرگانان و سرمایه داران هم مجاز اند که سوای صنعت های
 اسلحه. قوه برقی. راه های آهن. تلفن و سیم کارخانه با برپا کنند و امداد و تعاون
 حکومت بیایند.

استحکام مالی پاکستان هر سال پاینده ترمی شود. در سال ۱۹۴۸ - ۴۹
 دخل ۴۲۵۹ لک روپیہ و خرج ۶۶۲۰ لک روپیہ بود. در سال ۱۹۴۹ - ۵۰
 تخمین موازنه دخل ۲۶۱۱ لک روپیہ و خرج ۲۰۱۱ لک روپیہ بود.
 چون دخل می افزاید. مبلغات زیاد برای کارهای تعمیری صرف می شود.
 چون حاصل های زمین تدریجاً خواهند افزود. لازماً دخل از صادرات خواهد افزود
 در سال ۱۹۵۰ همچنان معاشی در عالم بسیاری از دولت های بزرگ را زیور
 زبر کرده است و آن مجبور شده اند که شرح مبادلات خود را در مقابل دلار
 کم بکنند. پاکستان کشوری است که یکی از اعضای مملکت متحده برطانیه بوده
 شرح مبادله زر خود را استوار داشته و در تمام عالم شهرت استحکام معاشی
 خود را شهرت داد. روابط بازرگانی ما به ممالک دیگر بهتر است. کتف.
 پنبه. چای. پوست نمام. چرم به کشورهای دیگر صادر می کنیم و از آنها زغال
 فولاد. ماشینری و منوجات و لوازم آرایش و غیره وارد می کنیم. چند ماه
 گذشته است که روابط کشور ما به مملکت همسایه یعنی هندوستان قدری خراب
 شده بود. حالا فضای شک و شبه تغییر پذیرفته است و امید است که
 مراسم صلح تازه خواهد شد و تجارت میان این دو کشور باز جاری خواهد شد

بند و ستان کشف باراً مستقلاً خریدار است .

پاکستان مملکت اسلامی است و می خواهد که ردالبط سیاسی و معاشی با کشور
های اسلامی دیگر محکم گرداند تا مسلمانان عالم بر بنای هم خیالی و هم کیشی و هم مقصدی
متعدد بگردند و متفق شده برای یک دیگر مساعدت بکنند . پاکستان برای حصول
این مقصد و نزدیک آوردن تمام دولت های اسلامی یک کنفرانس بین الاقوامی
اسلامی برپا کرد و یک اداره ای مستقلاً درست شد تا وسائل اقتصادی و زرعی
و معدنی هر کشور را مهیا دارد تا وقت ضرورت برای ترقی یک دیگر کوشش
و امداد توان کرد . امریکه . برطانیه . فرانس و ندان آرتیز داشته می خواهند
که بر ذخائر نفت مشرق وسطی متصرف بشوند و پروری اقتصادی محکوم و مجبور
خود ساخته تجویز های تشکیل جماعت اسلامی بین المللی را بر هم زنند . ایشان قوای
متحده مسلمانان عرب و ایشیا اندیشه دارند . مسلمانان عالم را بهترین موافق هم
آشنگی دست داده است باید که آنها متحد شده منصوبه بندی بکنند و خود را
به یک دیگر وابسته دارند . دور نیست که ایشان نیز تواتر ترین مردمان عالم
بشمار بردند و دیگران نیز در امور سیاسی عالم رضامندی ایشان بجویند

روابط هند و پاک و ایران

این زمانه است که هر کشور خواهد که به کشور دیگری رابطه پیدا کند و طرفین دوستی انداخته خود را فوی گردانند. ازین قبیل است که مردمان روایات کهنه را زنده می کنند و خواهند که اگر در هند و تمدن کشور به فرهنگ و تمدن کشور دیگری در زمانه دیرینه یک جهتی داشت باید که آن روابط را تجدید کند. هندیان که از نعمت آزادی بهره مند شده اند. این جانب میلان دارند که آن تعلقات کهنه که اسلاف این ملک به ممالک هم سایه می داشتند از سر نو احیا کنند و برای نزدیک آوردن ایران و هند وزارت های خارجه با هم دیگر مراسم دوستی پیدا کرده اند. برای استحکام این روابط ادب و مفکران سیاسی ایران به هندوستان آمده اند تا احوال این جا را مطالعه کنند و نقوش دوستی نو گرفته در ملک خود خیالات اتحاد و موافقت هند را روان بدارند.

تعلقات ایران و هند از زمانه قدیم است. تاریخ شاید است که ایرانیان و هندیان از نژاد آریائی می باشند. در زمانه که نسل افزون شد و خطه های شمالی هند برای آبادی تنگ شدند. یک جماعت مردم کوهستان هند و کش و قرا قدم را عبور نموده به افغانستان و ایران رفتند و آنجا زندگانی کردند. اینان مذہب و فرهنگ خصوصی داشتند یک جا آباد شده آن زمین را وطن

خود ساختند به مرور ایام ایرانی نامیده شدند. قرن ها گذشت و تغییرات زمانه حالات
 دیگرگون کرد و آریائی از برادران هندی خود جدا شده انفرادیت خود را به اهل
 وطن نواضم کردند. زبان و کیش فرنگ ایشان خیلی نفوذ یافت. بعد از مدتی
 ایرانیان مذسب زردشت اختیار کردند و در ادستما که کتاب مقدس زردشتیان
 است. افکار آریائی که در ویدها دیده می شود نیز می یابیم. عده ای از ابیات
 اوستا سرودهای وید را ترجمه است. آتش پرستی. مهر پرستی و دیو پرستی که در هند
 رایج بود در ایران هم بوده است. الفاظ اوستا و سنسکرت از یک ریشه
 می باشند و نام برخی از قهرمانان و ایران در ویدان نیز ذکر شده است. جمشید مانو
 از نیم خشیت است که در رگ وید پادشاهی مذکور است که در جهان دیگر
 حاکم بالاستقلال است. در حضریات نو در ایران دهنند ظروف و آلات
 زمانه قدیم یافته شده اند که با هم یک دیگر مطابقت دارند. همین جهت این مسئله
 بر ثبوت می رسد که آباد اسلاف ایرانیان دهنندیاں از یک نژاد بودند.
 در عهد ساسانیان روابط هند و ایران پخته شدند. آمد و رفت برای
 تجارت اجرایافت. ایرانیان چیزهای مخصوص هند به ملک خود بفرستند. چنانچه
 در زبان پارسی الفاظ مثل عود هندی. تر هندی. عود قماری. نفل از هندی
 بر ایران منتقل شدند. در آن زمان کیش زردشتی صورت نو گرفته بود. مردم
 بسیار دنیا دار. ماده پرست. شهوت پسند و نسل افزا بودند و لی در هند
 مذسب بود اثر انداز شده بود. زهد و ریاضت. ترک دنیا. ترک شهوت.
 ترک مال و زن عقیده مردم شده بود. گرچه ایرانیان ازین گونه خیالات

بسیار مخالفت درزیدند و پیران این عقاید مثل عیسائیان و عرفانیان . مانویان و مزدکیان
را نیست و نابود کردند . اما از مبلغان و ذرائع آن مذہب بود اما اثر شدند و از یاقوت
بده خانہ های ایران این امر تصدیق شدہ است کہ کیش بود و در ایران نفوذ یافته
بود . چنانچہ می گویند کہ پدر جعفر برکتی رئیس بہار بود . بہار یک نام بہت خاتمہ بود
در عہد خسرو اول طبیب برزویہ از سفر نامہ ہندوستان ہذا آندہ و
کتاب پنج کسکہ کہ کتاب اخلاق و اندرز کور سنکرت بود با خود آورد و در زبان پہلوی
ترجمہ کردہ کللیک و دمنک نام داد . ہندو حکمت ہند در ایران بسیار مقبول شدہ
ہیں کتاب در زبان عربی ترجمہ شدہ بہ فارسی منتقل شد و ہر جا خوانندہ شدہ .

آریانی مردمان را در چہار طبقہ منقسم داشتند و ہر یک طبقہ را خدمت
مخصوص متعین داشتند . آن طبقہ ہا چنین بودند . ۱ - کشتری ۲ - برہمن .
۳ - ویش ۴ - شودر . در عہد ساسانیان کہ متمدن ترین زمانہ ایران است .
می بینیم کہ آنان ہم مردم کشور را بہ ہمیں ترتیب تقسیم کردہ بودند و نامہای
چہار طبقہ چنین بود . ۱ - ارتیشاران (سپاہی) ۲ - اردوان (علمای مذہب)
۳ - داسترپوشان (تجارت و حرفت) ۴ - وگوتخشان .

از غلبہ اسلام انقلاب بزرگ پدید آمد . مذہب قدیم زوال پذیر شدند . زندگانی
ایرانیان صورت نو گرفت . اقدار فرہنگی و کیش یک قلم تغیر شد . اگرچہ توحید اسلام
و مذہب راجع ہند را ہیچ گونه بہتہ بود و ہندیان نظر تا دوری و بیگانگی
داشتند ولی از اخلاق عمومی اعراب متاثر بودند و مراسم تجارت کہ از زمانہ قدیم
پیوستہ بود . برپا ماند از سستہ ۵۰۰ میلادی کہ محمد بن قاسم سندھ را فتح کرد

مستعد بنیاد رابطه قائم شد. در عهد عباسیان بویژه به زمانه خلیفه هارون الرشید
 و خلیفه مأمون الرشید هیئت دانان، طبیبان و فلسفیان از هند و سمنان به عراق
 رفتند و کتاب های سنسکرت را ترجمه نمودند و فلسفه و پیدانت را آشکار کردند
 چون در هند و سمنان حکومت ایبکان و خلجیان و غلامان جاگرننت همه تمدن و
 معاشرت ایرانیان در هند نفوذ یافت. ذوق شعر و ادب و موسیقی ایران هم
 پیداشد در همین زمانه بسیار از ایرانیان بهین جا وطن ساختند و از خانواده های
 هندوان زن ها گرفتند و خون ایرانی در عروق هندی داخل شد. گویا افراد یک
 نژاد که از تغییرات زمانه از یک دیگر جدا شده بودند. با هم پیوستند. قصه عشق
 دیول رانی خضر خان و روپ متی با آن بهار رابطه هند و ایران را بهر می کند.
 از جمله های محمود غزنوی هندیان بدطن شده خیلی ترسده بودند و
 مسلمانان را دشمن ملک و دین شمرند و لی از آند شهتاه با بر این جذبہ نفرت
 و عقارت پست شد و در عهد اکبر در هر دو قوم آن یک جهتی دیک آهنگی پدید
 آمد که در تاریخ هند بے مثال است. در هر شعبه زندگی هند و ایران یک
 جا دیده می شود. از جلال و عظمت و زیب و آرائش در بار دیده می شود که
 عهد خسرو و جمشید دوباره زنده شده است و ایران در هند منتقل شده است
 اکبر کی از زنان راجپوت را ازدواج کرد و هندوان را در حکومت عهده های
 معزز داد. کتاب های سنسکرت ترجمه شدند. رزم نامه که ترجمه مها بھارت
 است مرتب شد. گویند که چهل و هفت کاغذ ساز. جدول کش. نقاش و عطا
 براسه یک و نیم سال کار کردند و چهل هزار اشرفی صرف شد. این کتاب

گراں بہترین کتاب ہائے عالم است و نسخہ اش بہ بہاراجہ جھے پور محفوظ
است۔

ذوق تعمیر بارغ بادینا ہای عالی شان در فطرت ایرانیان مخرب بود و آنها
بہ تعمیر بارغ با مثل بارغ نسیم در چہار بارغ و شالامار و بنا ہای با عظمت و شکوہ مثل
قصر ہای شاہی و مساجد عالیہ و مقابر مقدسہ و تماچ محل بے نظیر زمین ہندوستان
را زمین کہ زندہ فن تعمیر ایرانی با ہندی منظم شدہ بنیان چابک دست مثل آقا
شیرازی نقاشان بے عدیل مثل مرزا علی و خطاطان مثل عبدالصمد شیریں قلم از
ایران بہ ہندوستان آمدند و نمونہ ہای صنعت خود بگذاشتند۔ نقاشی و مصوری
ایران ہم بہ ہندوستان امتزاج یافت و طرح یک فرہنگ نو انداخت۔

در ادوار زوال حکومت تیموریان در ہند و رابطہ باہمی یک گونہ انحطاط یافت
انہیروی سیاست و مذہب یک بیگانگی و دوری پدید آمد۔ حالا ہندیاں می خواہند
کہ خود را از اثرات بیرونی علیحدہ کنند و نفوذ ایرانیان یعنی مسلمانان را از خود پاک
کنند و بایش و فرہنگ آریائی آباہی وابستہ نشوند ولی می بینیم کہ در فنون لطیفہ
و مددندگی و زمرہ از یک دیگر دوری می نتوان جست۔ از انحطاط ایرانیان و
ہندیاں یک زبان نو بوجود آمد کہ اردو می گفتند۔ رفتہ رفتہ بر اکثر خطہ ہای ملکی
زبان ملی شدہ ہمہ افکار ایرانیان در اشعار اردو منتقل شدند۔ اشارات و کنایات
تشبیہات و استعارات و تلمیحات ہمہ از ایران و ایرانیان بود۔ فکر ہندی فکر
ایرانیان شدہ۔ اوزان و بحر و دواج پذیر شدند۔ موسیقیت ایرانی و موسیقیت
ہندی امتزاج یافت۔ بے از سرود ہای نو آلات موسیقی اختراع شدند۔

در قرن نوزدهم تعصب عصبی و مذہبی بروی کار آمد و مقام تاسع است که
 ہندیاں روابط دیرینہ را فراموش کردند و بنیاد آبارا در انداختند۔ از یک دیگر
 دوری بستند و خود را دشمن یک دیگر شمرده نفرت پیدا کردند و قصہ ہای ظلم و
 تعصب دیرینہ را تازہ کردند۔

ایرانیان از یک صد سال از ہندیاں دور شدہ اند۔ ہیج مراسم دوستی نہ
 داشتہ اند۔ آنان ہم در کشمکش موت و حیات بودند۔ دولت شان ضعیف گشتہ
 اوضاع ملکی شان بدیشان بود۔ ملک ایشان آماجگاہ نیرو ہای انگلیسی و روسی شدہ
 بود۔ ہندیاں ہم در فشار ملت خارجہ افتادہ بودند و از مناقشات اندرونی ہم کمزور
 شدہ بودند۔ حالہ ہر دو کشور آزاد است۔ باید ہندیاں با ہم سایہ دیرینہ و
 برادران نژادی خود یک رابطہ محکم برپا کنند۔

ہند در سنہ ۱۹۴۷ء بخش شد و مملکت پاکستان بوجود آمد کہ اکثریت
 آن کشور مسلمان اند۔ پاکستانی ما پیشتر ازین ہندی بودند مگر بعضی از ان اولاً
 ایرانیان بودند۔ حالہ رشتہ نمودت و اخوت میان دو مملکت اسلامی یعنی ایران
 و پاکستان استوار شدہ است و ہیج گونہ بیگانگی محسوس نمی شود۔ ہندیاں کہ در
 ملت کفر بائند و اکثریت آن در ہندوستان حکومت می دارند۔ تا حال مسلمانان را
 اجنبی و بیگانہ می دارند۔ تحت دیپلوماسی می خواہند کہ با مملکت ہای اسلامی روابط
 برپا کنند۔ اما اول پاک نیستند۔ ہمیں جہت دریں زمان علاقہ ای میان ہند و
 ایران محض سیاسی است و ہر دو عمومی ایران اد جہتی کہ ہندیاں بر مسلمانان بیچارہ
 حملہ کردند۔ مالشان تہیب و غارت بردند۔ زنان و بچہ ہای شان را ربودند۔

و به قتل رسانیدند - جزیه های شدید مخالفت پیدا کرده است -

زبان فارسی جدید

در عهد صفویہ در ایران نثر عمومی و کتب علمی سادہ در رواں بود ولی نثر فنی ہم رواج یافت. منشیان و اہل نقل در تقلید ظفر نامہ و تاریخ و صفات نثر مسجع پیچیدہ. باتکلفات و شاعرانہ می نوشتند. از استعمال لغات دشوار عربی و اصطلاحات فنی و مترادفات و جملہ ہای تکرر معنی ہم گم می شد. نامہ ہا کہ از طرف پادشاہان نوشتند. پر از تشبیب بدون مطلب. عبارت پردازی و تعارف و مدح و اعزاز و اطنا ب ہا مہمل بودہ است. مثلاً نمونہ ای از چنین نثر مصنیع و منشیانہ ملاحظہ بکنید منشور از شاہ عباس بزرگ.

” سپاس معرّاز ملا بس حد و قیاس کہ بدایت جذبات اشواق غیر سوز طالبان جلوہ آگاہ انس و نہایت سر باطن افروز مستکفان وحدت سرای قدس تواند بود. سرزادار عظمت و جلال کبر یائیت کہ ذرات کائنات و اعیان موجودات جمال انوار جمال و مظاہر اسرار جلال ادست.“

مثال نظر فنی ہم درج ذیل است. بیان در شرح اختراع آلتی کہ نواب

ایران مداری نمودہ اند از مرزا طالب وحید.

” برار باب دید و دریافت و صاحبان تحقیق و شناخت کہ نزدیک

انظارشان موشکات غوامض عالم ایجاد و مبین اسرار مبدء و معاد
است پوشیده نیست که شرافت نوع انسان و تفوق این نوع
بر سایر انواع حیوان با آنست که بقوه عاقله محک عیار خطا و ثواب
و جویای مسببات از اسباب است. تامل در مصنوعات الهی
نموده جواهر کمزور و مکروه امور غریبه را به مفاتیح شعور بعرصه
رد گار و پیشگاه ظهور آورد.

گذشته ازین می بینیم که بعضی مورخان تواریخ خود را به نثر ساده ادبی
نوشته اند مثلاً تاریخ عالم آرای عباس از سکندر بیگ نشی و جماعتی از علما
کتب خود را برای سهولت استفاده عوام در نثر سست و ساده و عامیانه
تالیف کرده اند مثلاً تصانیف ملا باقر مجلسی دوم.

بعد از انقراض صفویه در عهد افغانان همین شیوه های نثر فارسی مروج
بود و نثر بسیار پیچیده و متکلفانه مثل منشآت مرزا مهدی خان و نثر لطیف و
ساده مثل دیباچه که بر سفینه نشانزاده رضاقلی مرزا نوشته شده است.

در عصر قاجاریان یعنی آغاز قرن سیزدهم تا اواخر قرن چهاردهم هجری
رستاخیز ادبی واقع شد. نثر بسیار خوب و بے غلط و مرغوب بر دی کار آمد
از فتوحات محمدخان و فتح علی شاه قاجار تشویق دولت در تربیت مردم و توجه
علما به ترقی و باسواد شدن خلق و اذیت یهود آمد. جنگ های فرانسه و انگلیس
در ایران هم اثر انداز شد. روابط ایران با اروپائیان بهتر شد. ایرانیان با
جرم و کتب اروپائیان آشنا شدند. بعد از جنگ ایران و روس ناصحان دولت

مشورہ دادند کہ معارف و نظام را سر و صورت تازه باید داد و پراسے آموختن علوم و فنون جدید شاگردان بہ فرنگستان باید فرستاد۔ چنانچہ مرزا صالح و مرزا حاج بابا بہت تحصیل بلدن رفتند۔ در عہد فتح علی شاہ چاپ خانہ در ایران زہود داشت و چاپ سنگی رونق گرفت۔ دریں دورہ دارالترجمہ دہلی و علوم و نشر کتاب ہای قدیم و جدید پیدا آمد۔ در ابتدای پادشاہی ناصر الدین شاہ روزنامہ در ایران دائرہ گردید۔ دریں زمان چنانکہ شیعہ نظم تغیر یافت ہمیں طور در نشر سبک تازہ بوجود آمد۔ تمام مقام (۱۱۹۳ - ۱۲۵۱) بہ ذوق نظر و حسن سلیقہ خود طرز نگارش را یکسر رونق تازہ داد۔ جملہ ہا را کوتاہ کرد۔ قرینہ ہا را کرنی ساخت۔ در مناسبات تعریفیات و القابات زائد را حذف کرد۔ اشتہادات مکرر شعرا را ترک کرد۔ نمونہ نشر قائم مقام این است۔

ہر کس کہ بہ دست جام دارد سلطانی 'جم مدام دارد
اگر خواہ راست می گفت۔ مرزا علی خان کہ جام در دستش بہت بالیت
یک دانہ شبنم داشتہ باشد کہ خودش از گرسنگی نمیرد تا بجا ہا کہ مہمان این سرزمینم
چہ رسد۔ حالیا نیز بگرد زردش گاہ بگاہ۔ از مخزن الانشا
در عبارت این نویندہ می بینیم کہ دی "کہ" تعطیلی را حذف می کند۔ 'را'
علامت مفعول را زیاد بکار نمی برد 'ہا' علامت جمع غیر جانداران برای جانداران
بکار می برد مثلاً نوکر ہا۔ آدم ہا و غیرہ۔ گاہی ضمیر راجع بہ غیر جانداران جمع می آورد
دیگر نویسندگان این عصر از تتبع قائم مقام بسادہ نویسی مائل اند۔ شیخ احمد
دہلی کتابے را از انگلیسی بزبان فارسی ترجمہ کرد کہ بہ حاجی بابا معروف

است. این کتاب از یک طرف در سلاست و لطافت و پختگی مقابله گلستان می کند و از طرف دیگر با سلوب تازه و طرز نو نیم پایه دو مان های بهترین اروپائی است. مرزا جعفر علی قزاقچه داعی تمثیل با مثل حکیم نباتات. وزیر خاں لنگران و وکلای مرافعه را از آذربایجان ترکی به فارسی ساده و با محاوره ترجمه کرد. ناصرالدین شاه و امرا سه بار سفر اروپا کردند و خیالات و افکار تمدن و معارف و فرهنگ اروپائیان با خود آوردند. مدرسه با برائے آموختن انگلیسی و فرانسوی قائم شد. نعت های فرانسوی فارسی و فارسی فرانسوی آماده شد. کتاب های فرانسوی و انگلیسی مانند روبرن سن کرد سو. گل بلاس. مونی کرسٹو ترجمه شد. برای تحویل افکار و احوال اروپائی پارسی متکلفانه به کار نمی خورد. لازماً طرز ساده. واضح و مستقیم رایج شد. بسیاری از اسما و اصطلاحات آنها در زبان داخل شد. در جراند مثل ثریا و پدورش در مصر. اختر در اسلامبول و جبل المئین در کلمنته و قانون مرزا میسکم مقالات سیاسی و اجتماعی بسیار موثر و پر حرارت منتشر می شد. الفاظ اجنبی مانند الیکتریک. هیئت کابینه. کنفرانس و مجلس مبعوثان اکثر در جراند دیده می شد بعد از اعلان مشروطیت بواسطه انبوه جراید و مجلات انقلاب ادبی شدید تر گردید و نثر ساده و آزاد بی برآیه گردید.

در تغییر شیوه فارسی قدیم جذبه میهن پرستی و تعصب قومیت هم تمثیلی اثر انداز شد. جماعتی از مردم تحریک احزاب الفاظ عربی از زبان خود را مدعی شدند. شاهنامه فردوسی دیگر شناسنامه نمونه پنداشته مولفات خود در

پارسی سره نوشتند. نامه خسروان و داسمان ترک تازان هند. شاه ایران و
 بانوی ارمن و جریده مانند نامه پارسی در اثر این تحریک تألیف شدند
 شاعری بلند آوازه گفت

بیا که پاک الف بای مرز ایران را
 ز عین قات و طظ و صاد و ضاد کنیم
 رضا شاه پہلوی این تحریک را تقویت داد و به حکم او اصطلاحات
 فنی و اداری در پارسی سره وضع شد ولی بالاخر این تحریک ناکامیاب
 شد. الفاظ عربی در ادبیات فارسی تا حدی سرایت کرده جزو زبان شد
 اند که از یک دگر جدا کردن گویا گوشت از ناخن جدا کردن بود. در مقابل
 الفاظ اروپائی از علوم و فنون مثل اجتماعی. اقتصادی. فلسفه و سیاست
 الفاظ و مرکبات عربی نهایت موزون و مناسب می افتاد. چنانچه بی اراد
 پس چنین الفاظ در هر مقاله و جریده بکار بردن ناچار شدند. حالا الفاظ
 عربی مانند مجلس شورای. وکیل. مسؤلیت. تجدید. استبداد. قوه مجریه
 مشروط. حقوق ملی. حقوق بین المللی. انفکاک. تشکیل. انقلاب. معادن دیگر
 هر جا مستعمل می شود.

در فارسی جدید این امر قابل لحاظ است که بسیاری از الفاظ که
 در کتب درسی فارسی قدیم در معانی مختلف استعمال می شد. حالا معانی نو
 پوشیده اند مثلاً تذکره در معنی پاسپورت و بلیت. تکلیف بمعنی فرض
 خیابان بمعنی شارع عام. دم بمعنی متصل. عرق بمعنی شراب. قصه بمعنی

غم . وظیفه بمعنی فرض مستعمل است .

زبان پارسی کنونی که در ایران امروز رواج دارد و ایرانیان در آن حرف می زنند . حال خصوصیات ذیل شده است .

- ۱ . برائے اسمای جاندار بجای علامت جمع 'ان' ، 'ها' زیاد می کنند
- ۲ . در الفاظ مرکب علامت جمع 'ها' در آخر لفظ زیاد می کنند مثلاً دختر بچه ها
- ۳ . در مرکب اضافی علامت جمع در آخر اضافه می کنند مثلاً بجای زبانی خانه زن خانه می گویند .
- ۴ . در آخر ضمائر علامت جمع 'ها' زیاد می کنند مثلاً شما ها و ما ها
- ۵ . ضمائر متصل را بیشتر استعمال می کنند مثلاً نگفتمت . تکلم داد
- ۶ . در ترکیب اضافی حرف اضافه با ضمیر متصل حذف می کنند مثلاً بجای بابای من بابا . بجای هموی من . هموم .
- ۷ . جدول ضمائر جمع را مضاف می کنند حرف اضافه را نیز حذف می کنند مثلاً چشمش را برای چشمش .
- ۸ . برای تاکید ضمیر متصل را با 'خود' اضافه می کنند مثلاً خودت گفتی . خودم دیدم
- ۹ . " را " را بیشتر استعمال می کنند مثلاً منی گذارد کارم را بکنم .
- ۱۰ . لفظ بنده را قائم مقام 'من' تصور کرده صیغه واحد متکلم می آرند . مثلاً بنده به بازار رفته بودم .
- ۱۱ . کلمات ذیل در فارسی جدید بسیار مستعمل است .

روی = بر

توی = اندرون

پائیں : زیر

جلو : پیش

پشت : پس

بلکہ : شاید

بدول : بغیر

خیر : نہ

ایرانیان در گفتگو لہجہ مخصوص اختیار نموده اند . مثلاً

۱۔ آواز فتح را با آواز میان فتح و یای آمیختہ می خوانند مثلاً کرد را کیرد .

مرد را میرد .

۲۔ حرف ما قبل ہای مختفی را بجائے فتح با آواز کسرہ می خوانند مثلاً بندہ را بندہ

گرہ را گرہ .

۳۔ الف ممدودہ و الف میان دو کلمہ را یا شباع نمی خوانند بلکہ الف را

با آواز واد عوض کردہ می خوانند مثلاً آب را اوب و نان را نون .

۴۔ الف کہ ما قبل نون و میم آید . بصورت واد تلفظ می کنند مثلاً دکان را

دکون . قربان را قربون می گویند .

۵۔ در تحریر و تقریر واد میحول و یای مجهول را ننویسند و نخوانند مثلاً زور

شور . تیز . شیر ب حرکت اشباعی می خوانند .

۶۔ کہ وچہ را بصورت کی وچی تلفظ می کنند .

برای ہمیدن و حرف زدن فارسی کنونی لازم شدہ است کہ زبان را از

اہل زبان بشنویم کہ چہ طور باندا از مخصوص و حرکات لب و دہن ہجای حروف

را ادا می کنند گہ می خواهیم کہ فارسی در محاورہ ایرانیان بنویسیم ضروری است

کہ تالیفات و نوشتہ ہای ایرانیان این زمان را مطالعہ کنیم . فارسی جدید

در مقابل فارسی قدیم درسیات مختلف شده است .
 اینک نمونه های فارسی کنونی . به بینید تفادات راه از کجاست تا بکجا نمونه
 نثر فنی از آئینه تالیف محمد حجازی ششم .
 " اگر الیکتریک نباشد شمع می سوزد و اگر طیاره پیرد الیغ می رود .
 و اگر تلگراف خبر نبرد قاصد می برد لیکن اگر مورچه شناسی نباشد مار با سراسر
 طبیعت که آگاه می کند اگر آسمان شناسی یا مورچه شناسی و امثال این علوم
 کبیره نبود انسان هرگز متوجه رموز زندگانی خود نمی گردید و از دهر پیدستی به خود
 شناسی نمی پرداخت .

نثر روان و تمثیل از داستان شاهناز ص ۲۹

" بانو . برای خدای دانید . امروز من چه قدر گرفتارم اگر خودم بودم
 هیچ چیز را فرد گذار نمی کردم . شما همه خانمهای دنیا دیده تجربه آموخته هستید
 هر چه را می دانید لازم است دستور بدهید فراموش بیادرتند تشریف ببرید .
 فرمان بدهید که تمام بدهند "

چیزی از سیاحت نامه ژاک امریکانی ص ۲۲۰ ترجمه از زبان انگلیسی .
 " بحر خزر دریای کوچکی است که اغلب اوقات در انقلاب است .
 کشتی های بحر خزر نیز کوچک و کم اعتبار و ازین رو کمتر شده است که مسافری
 بی انقلاب خاطر ازان دریا عبور کند . وقتی که چند میل مسافت پیموده شد .
 اتفاقاً باد شدیدی در زیدن گرفت و دریا رامه و باران احاطه کرد .

تصوّفِ اسلام

اسلام دینی است. اکمل و جامع و هر چه از اصول و محکمات لابدی است
برای تهذیب انسانی در کلام الهی مذکور است. همه ارکان سیاسی که برای
قیام سلطنت، حفظ امن و عدالت، فائده صلح و جنگ تربیت نفس و روح
ضروری است هم بالتفصیل مندرج است و آنان که حاکمان این دین قیّم بوده
اند بر این احکام عمل نموده در دنیا دین سرخرو شده اند.

طبقه از معتقدان این دین به لذات دنیوی متوجه نشده و در ملک گیری و
جهان بانی شوقی نداشته همه تن خود را در اصلاح نفس و تزکیه قلب مشغول
داشته به عشق و محبت الهی درزیده است و منتهای زندگی ایشان به خدا رسیدن
با خدا یافتن بود و هر حال ذکر خدا و طیفه آنان بود. این گروه اگر چه از دنیا و
علاقه دنیا سر و کاری نداشتند و زندگی بسیار ساده و درویشانه بسر می بردند
اما خود را از احکام خداوندی و شاعر ظاهری بی علاقه نمی داشتند.

مردمانی که این چنین نظریه زندگی می داشتند بعد از مدتی صوبتاً ناامیده
شدند و اعتقادات و افکارشان را علم تصوف گفته شد. اینک بس دشوار
است به تحقیق دانمودن که اصلاح تصوف یا صوفی از کجا بوجود آمد. بعضی
گویند که صوفی از صفوی مشتق است بعد از استعمال چندی صوفی مانند ابوالحسن

تناد می گوید که این از صفات مستحق است. ازین جهت صوفی را اهل صفای گویند یکی از بزرگان دین می گویند. آنانکه از کدورت بشریت پاک و صاف کرده شده اند. صوفی باشند. این هم رائے قوی است که اینان در تقلید انبیا جامه صوت در بر می کردند. بدین سبب صوفیا شهرت یافتند. جماعتی اعتقاد دارند که اینان بایات صالحات اصحاب صفا هستند.

اسلامی که در اصطلاحات موجوده صوفیای کبار بوده اند هرگز از احکام الهی و اتباع رسول خدا خلاص نه در زیده اند. حضرت جنید بغدادی می گفتند علم ما خلاصه احکام نبوی است. ابو عثمان سعید می گفتند که هر که در قول و فعل متابعت سنت نبوی می کند دل او پر از حکمت میشود. مقوله ذوالنون مصری این است که من خدا را از خدا شناختم و باقی را از رسول خدا صلعم.

اول مرشد کامل خود ذات اقدس صفات پیغمبر خدا بوده است. دوم افضل الصوفیاء اتقیا حضرت ابوبکر صدیق رضا و اعظم الخوف اعظم الرجا بود این جوان مردی بود که همه مال و متاع خود پیش آنحضرت صلعم آورد. پندل پسیدند که چیزی برائے اهل دعیال هم گذاشتی. جواب داد آری خدا و رسول را. شیخ ابونصر سراج گوید که این جمله اول ارشاد صوفیانه بود که از زبان مسلمان برآمد. شمائل حضرت عمر ترک هواد هوس و اجتناب شهوات و تمسک بالحق بود. حضرت عثمان در تمکین و ثبات مرد بی مثال بودند. حضرت علی شیخ الشیوخ سلسله تصوف اند. اینحضرت از علم لدنی برخوردار بودند. دور تو حید و معرفت و ایمان کامل ترین بودند. بعد از

خلفای اربعه نظر ما بر اصحاب صنف می افتد که طالبان هدایت و طریقت بودند.
از معاش دنیا بی پروا بوده بر توکل و صبر راضی برضای خدا بوده خدمت
فرین می کردند.

همه صوفیای کرام و اولیاء اللہ از متقدمین و متاخرین متابعت اسلاف
نموده اند و اطاعت خدا در رسول را در نظر داشته اند. حضرت جنید بغدادی
در اربعه بصری همین تعلیم داده اند و شیخ عبدالقادر جیلانی و شیخ سهروردی
اساس تعلیمات خود را بر شریعت نبوی نهاده اند و همین دعوت بود که خواجہ
اجمیری و محبوب دہلوی دادند و به همین هدایت خواجہ نقشبندی و مجدد سمرقندی
سالکان راه طریقت را در ہنمائی کردند. المختصر تصوف اسلام چیز دیگر نبود. در
ہر حال احکام شریعت را پابند بودند. از محرمات پدہیزمی کردند. ترک شہوات
کرده در تصفیہ قلب و تزکیہ نفس مجاہدہ می کردند. طالبان دنیا بنور حق
پیشہ می بودند. ہذا کہ الہی روح را منزہ می داشتند. قلب خود را مورد الوار
الہی می ساختند. منتہای زندگی ایشان این بود کہ خود را در ذات حق فانی سازند
و از آلودگی دنیا خلاصی یابند.

در سہنہ شش صد ہجری شیخ ابن عربی مفسر فلسفیانہ را در تصوف
ممزوج کرد. مسائل مثل وحدت وجود جزو تصوف شد. اختلاف آرا در
ذات ہادی و صفات الہی ہویدا شد. در لواحق طایفہ جامی می بینیم کہ اکثر
مسائل فلسفہ زیر بحث آمدہ است. نظم پارسی ہم خیلے اثر انداز شد.
بسیار از اوامیر یونانی و تخیلات ایرانی در مراسم ہندی دخل انداز شدہ

اصل تصوف اسلام از میان برداشته شد و نقش تصوف که در فقرای این ایام
بی بینیم . ہمیں صورت مسخ شدہ اصلی است .

اعتقاد اساسی اسلام توحید است یعنی خدا را وحدہ لا شریک
بدانیم . برای مردم عمومی این تبدیل بود کہ خدا را واحد می دانست و کسی را در
عبادت شریک نمی کرد و لیکن فقراء و اہل باطن بر این قدر مطمئن نبودند و در
ذات و صفات باری تعالی فکری کردند و چون موسی ندای رَبِّ اَرِنِي مَا زودند
چون نتوانستند کہ او را در یک صورت مجازی بینند از فلسفہ مادیاتین تاویل دیگر
نمودند . مادیاتین معتقد بودند کہ یک حرکت و قوت ازلیست کہ درین ذرات ہم نشد
جاری و جاری هست . تغیرات بوجود آید ولی این قوت در ہمہ حال موجود است
متصوین گفتند کہ این قوت دائمی از خود قائم نیست و لیکن ہمہ وجود عالم و تغیرات
از یک خالق و صانع است . او واحد است لیکن در موجودات خارجہ ہر
لحظہ در شان نودیدہ می شود . این مسئلہ را وحدت وجود نامیدند .

ہم سایہ نشین و ہم رہ . ہمہ اوست
در دلب گدا و اطلس شاہ ہمہ اوست

در انجمن فرق و نہاں خانہ جمیع
باللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست
حضرت فرید الدین عطار فرمودند - التَّوْحِيدُ اسْقَاطُ الْاِضَافَاتِ . و این
چنین تشریح نمودند

آب در بحر بے کراں آب است در کنی در سبہ ہمہ آب است

خدا آفتاب است. نور او در آب و آئینہ و ذرہ ساری است. مگر
 آب. آئینہ. ذرہ فنا شود نور او را فنا نیست یا مثلاً عکسی در آئینہ می افتد
 مگر عکس از آئینہ دور شود. آئینہ از عکس خالی میشود. عکس ناپدید شده ولی عکس
 موجود است. ہم چنین ذات خداوندی موجود است و این ہمہ مخلوقات گوناگون
 عکس و اظلال او هستند. ۷

ہر چیز کہ ال نشان ہستی دارد یا پرتو اوست یا اوست برہیں
 مسئلہ وحدت وجود را این طور ہم فہمائیدہ اند. در جسم انسانی اعضاء و
 اعصاب. رگ ہا و ریشہ ہا موجود اند و این ہا زندہ اند و در حرکت اند تا و میکہ
 روح در میان است. اگر روح نیست بے حرکت بتوند و تودہ خاک بتوند
 ہمیں طور این کائنات عالم است و اجزای ہستی و عوامل ہا شمار گوناگون وجود دارند
 ذات خدا در ہمہ چیز ہا مثل روح ساری است. روح انسانی در عضو بدنی
 موجود است ولی نتوان دید. ہمیں طور ذات خداوندی در ہر ذرہ موجود
 است ولی بہ چشم ظاہر نتوان دید. ۷

حق جان جہانت جہاں جملہ بدن ارواح و ملائکہ حواس این تن
 افلاک و عناصر و مواید اعضا توجید ہمیں است دگر ہا ہمہ فن
 اساس تصوف اسلام این است کہ انسان در علائق دنیا این قدر مستغرق
 نباشد کہ خدا را فراموش کند و نفس خود را در حسن ظاہری و دولت بے بقا
 آلودہ عاقبت خود را خراب نہ کند. قرآن مجید ناپائنداری عالم را اکثر جا
 فرمودہ است. مثلاً.

زین لذاس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطر المسطرة
 من الذهب والفضة والحیل المسومة والانعام والحراث. ذلک
متاع الحیوة الدنیا واللہ عندہ حسن العآب - ومآمتع
الدنیا الا عزور وما هذہ الدنیا الا لہو ولعب والعقبۃ خیر
الحوان -

این عقیدہ جان برکت است. صونیا هر دم بر حقیقت استیاء نظری دانه
 و از لذات نفسانی دل برکنده در عشق شاه حقیقی مشغول می مانند.
 این مسئله از بس دقیق است که حقیقت هر شیء معلوم بشود. برای کشف
 حقیقت لازم است که یک ادراک باطنی پیدا شود تا انسان در کفر استیاء
 فرود رود. مرد عجمی بر حسن رخ و فل خوش رنگ فریفته می شود ولی صوفی دانه
 که این حسن در رنگ عارضی است. دل در دنیواں بست. خاک در عباد را می بینیم
 که متحرک است. اما صوفی در نظر دارد که عباد متحرک نیست ولی هوا است که
 او را متحرک می دارد. در طبیعات بنیاد مسائل بر محوسات است ولی صوفی بر
 محوسات حسن ظاهری اعتماد نمی کند زیرا که حواس ظاهری در یافتن حقیقت
 اشیا اربع است. چنانکه جسم را می بینیم ولی روح را نمی بینیم حالانکه اصل جسم
 روح است. گل را می بینیم ولی خوشبو به نظر نمی آید. افعال و اعمال را می بینیم
 ولی فکر و اراده که آنها را به حرکت می آرد از ما بوشیه هست. الفاظ را می
 بینیم ولی معانی از چشم پنهان است. نتیجه این است که هر چه که عیوس و پنهان
 است. بین اصل و قوت حقیقت است. چنانچه از آره و محوسات عیوس

بودن ارتقای تقویٰ است . چون صوفی بغور مطالعه می کند بیند که موجودات
غیر مستقل عارضی و تغیر پذیر است و ذاتی اصلی حقیقی و ازلیست ذات خداوند
است و او را در یافتن متهمای زندگی او است . چون معرفت خداوندی حاصل
شود . همه کائنات مسخر می شود . و او را جنت کیف و سرور دست می دهد .
خدا بر او راضی می شود و او به خدا راضی

البیرونی

ابوریحان محمد ابن احمد البیرونی در خوارزم در سنه ۳۶۲ هجری تولد یافت. چون نسبت بجوالی خوارزم داشت یعنی در بیرون خوارزم نه اندرون خوارزم تعلیم و تربیت یافت به البیرونی ملقب شد. سوانح زندگی او در تواریخ مذکوره یا محفوظ نیست امین قلند که از مولفات و تصانیف وی ماخذ است. این است که در شباب در علم و فن حکمت در ریاضی و نجوم لیاقت و عداقت وی شهرت یافت و وی در ملازمت شاه وطن خود ابوالعباس مامونی منسلک گشت و مشیر و ندیم شده خیلی احترام و اکرام یافت او چندین سال در جرجان به دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر نیز علاقه داشت و تصنیف خود مستمى به آثار الباقیه عن القرون الخالیه در حدود سنه ۳۹۰ هجری با آن بادشاه فاضل تالیف نمود. ابوریحان بعد از انقراض سلطنت شمس المعالی بوطن خود باز آمد و به دربار ابوالعباس مامونی خوارزم شاه نسبت خصوصی داشت و تا سنه ۴۰۶ هجری در آنجا زیسته همه احوال رو قلح شورش اهل خوارزم و قتل شاه و آمدن سلطان محمود غزنوی به بهانه انتقام قتل شاه و تسخیر نمودن و ملحق کردن ولایت خوارزم را به سلطنت دین خود به چشم های خود دید. در سنه ۴۰۵ سلطان محمود او را با دیگران فاضل آل ولایت بغزنه برد. به جهت رقابت سیاسی احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود به دی داشت. زندگانی البیرونی به سکون و جمع خاطر بسر نمی برد. او مثل اسیر سیاسی میر عمان چند مرتبه در ملازمت سلطان محمود

در هندوئیست در او تامل در مسخر خویش از روی بوش طبیعی تحقیق که داشت .
از کمال و عماد هند زبان سانکرت آموخت و از معاشرت و مخالفت
ایشان اخبار و عقاید در تاریخ باستان و فلسفه و طب و نجوم و هیئت و نجوم
دیگر اخذ کرد و اطلاعات بیش قیمت جمع آورد که بعد ازاں در تالیف مشهور
خود بوضاحت و تبصره و تنقید واقعی بیان نمود . در متن کتاب الهند و در
القاب ادب و تعظیم و بزرگ داشتن پادشاهان که شیره ملازمان بوده است
مخوف نداشت اما هر جا که نام سلطان مسعود پسر ادومی آورد به صمیمت قلب در جوش
نات و القابش به تنصیل بیان می کند . چون سلطان مسعود پادشاه شد و ابو نصر
احمد به عهده وزارت متمکن شد رتبه البیرونی فزونی شد و علم و فضلش قدر و منزلت
یافت . سلطان مسعود برای او یک مبلغ معقول متعین کرد تا عمر باقی مانده را به
فراغت مال و بیای فکر معاش در تصنیف و تالیف کتب بگذارد . او در شانزده
بجری این جهان را پرورد گفت و احسان بزرگ بر او تعلیم علم فلسفه و هیئت و نجوم
بزرگ است .

البیرونی مرد حق گو و بی باک بود در بیان حقیقت هیچ رعایت نکرد .
و در عقاید مذہبی و فلسفیانہ سواره الفاظ صاف و واضح و واقعی بکار برد
و عقیده داشت که مذہب و ریاست با هم برای قیام مجلس انسانی ناگزیر است
و مسلمانی مایل به تشیع بود ولی تعصب نداشت . او خود مخلص بود و خلاص را
دوست می داشت . بر اعمال خود محاسب قوی بود . بر احوال و اخبار که آگاهی نه
داشت خود اقرار می کرد و معذرت می خواست و وعده می کرد که بعد از مطالعه

آن نکات را به خوانندگان واضح تر بیان خواهد کرد. از بیانات او می آید که
دی نثر او عرب را خراب کننده برادگی و تمدن ساسانیان می گفت. او به هر
چیز پارسی و بومی عشق می دارد.

ابوریحان در عهد سلطان محمود پنجم سلطنت بود. و در علم هیئت و هندسه
و نجوم مردمانی بود. همیشه نثر صحیح و در ستاره شناسی بومی آورد. آن
حکایت سلطان محمود که از چه دروازه بیرون خواهیم رفت در چهار مقاله مذکور
است و در تنجیم و علم الحساب دلیل قطعی عزانت است. از مطالعه کتاب التفتیم
فی صنایع التنجیم این نکته واضح می گردد که عزانت او در فهمیدن علم هیئت و
نجوم بطریق سوال و جواب در فارسی و عربی چه قدر وسعت داشته است.
مورخین و علماء نجوم گفته اند که در عرب در ارتقای علم التنجیم هیچ کس به پایه
او نمی رسد. در متاخرین تازان پادشاه مغولای شاهنشاه اکبر هیچ کس اهل نشده
است که با آن صحت و قدرت کتاب های سانکرت را ترجمه کند و شمار حساب
ایشان را اعتراض کند و بر غلط و صحیح آن بدهد. کتاب او تا لوز مسعودی نیز
شاهد عینی است. در حینی که از علماء و مجتهدان و ستاره شناسان هند آن علم
می آموخت. هیچ یک عقیده ایشان بدون تحقیق و تصدیق اعتبار نمی کرد. و
تراجم آن علوم که در عهد عباسیان بعربی شده بود و از نا اهل و بی علمی
خطاطان و نقل نویسندگان پر از اغلاط بود به کتاب های اصلی موازنه کرده ترجمه
صحیح کرد و بانی انشاء ثانیه شد.

اعطاء کار او مشتمل بر علم نجوم. ریاضی. تقویم. هندسه. تاریخ و جغرافی

کیمیا و طبیعیات و معدنیات بوده است و بیشتر از کتب عربی و سنسکرت و برابرم
کتب یونانی در این علوم موجوده در مطالعه آورده بود و قدر و اهمیت آنها را نسبت
از تصانیف افلاطون و ارسطاطالیس، جالینوس و بطلمیوس آگاه بود و در تصانیف
خویش حواله با باین کتب موجود است. در کتاب الهند که بیان فلسفه و مذہب
و ادبیات و تاریخ و جغرافیہ و تنجیم، اوضاع و رسوم و قاذن ہندیہاں است
کتابے است بے نظیر کہ احوال واقعی ہند را ضبط نموده است. از ہرست
ذیل معلوم می شود کہ البیرونی چہ قدر وسعت بر علوم و فنون داشت و چندان
ذرائع علمی بکار برده است۔

در فلسفہ و الہیات ۔ ساکھیا از کپیلا و کتاب ہای گیتا و پانتجلی
در قصص و تاریخ ۔ دشندھرا و دشندھیرانا کلیدہ و دونا
در نجوم و تاریخ و جغرافیہ و تقویم ۔ برہاسدھانٹا و تداخدیاکا از برہم گیتا
در طب کاراکا ترجمہ عربی از علی ابن زین
در لغات و اوزان کتابی از ہری بھاتا
شاید او مرد اولین است کہ بھگوت گیتا را در ایران معرفی نمود
البیرونی ہمہ عقائد مسیحیان و یہودیہاں و زردشتیان و مانویہاں را زیر
تنقید آورده است۔ بیشتر اطلاعات خود را از کتاب ایرانشہری گرو آورده
است۔ علم تصوف از تعلیمات ابو یزید بسطامی و ابو بکر شبلی ہمیدہ و فلسفہ نیشا
غورث با و بدانت ہندی تطابق داده است۔

سه وزیر بزرگ ایران

بعضی گویند که وزیر در اصل در پهلوی 'وی چیر' بود که حکم کردن معنی دارد در لغات دیده می شود که این لفظ مشتق از وزیر است. وزیر بار است، و وزیر بار بردار باشد. زیرا که این شخص بار سلطنت می بردارد. یا معنی 'وزیر' جای پناه است و درین صورت پادشاه برائے مشوره و تدبیر با درجوع می کند به هر دو معنی وزیر آن کس تواند بود که دانا، با استعداد، بهوشیار و قوی اراده باشد. جامع اخلاق فاضله و در ذات خود اوصاف صبر و استقلال. رحم دانا باشد و در سخا. رعب و وقار داشته باشد. چون در تاریخ ایران نظر می کنیم نخستین آنها وزیر با تدبیر آل بویه بود و نامش صاحب اسماعیل بن عباد.

۱. تاریخ ولادت ۹۳۶ میلادی و تاریخ وفات ۹۹۵. اسماعیل شاعر و فلسفی و مربی علوم و اهل علم و مدیر سیاست بود. شاهزادگان در دین بویاد که خود مان نیاض و روشن دماغ بودند. بر تربیت و خدمت این چنین مرد فاضل مفتخر بودند. اسماعیل در زمان های موییدالدوله و نخرالدوله وزیر سلطنت بود و همه کارهای دولت بحسن نظام سرانجامید. بدون از امور سلطنتی در زبان عربی شعری گفت و کتاب های نوشت. چنانچه کتاب بزرگ بنام 'محیط' و لغت عربی در ساله بنام 'آقا' بر علم العروصن یادگار او مانده است.

برائے و ترتیب علم و فنون بسیار توجہ مولا داشت. جماعت زیاد از شعر و ادب
 و کتاب فن گرفتار آورده بودند. الثعالبی در میثمتہ الدہر نامہای آنرا برده
 است، فیاضی بی مثال و تحسین نموده است. ابوسعید از ستمی شاعر ہم
 عصر او در تہذیب الادب نوشت. از تقدیر فیصل شدہ بود کہ از وفات صاحب
 اسماعیل مرزہای عاجز ماندان و تخریب ہای فیاضان از سفیر زمین ناپید شود
 و اتمام قیامت در بارہ جمع نشود. ادب بسیار کتاب دوست بود و ذخیرہ
 ای بزرگ فراہم آورده بود. چون پادشاہ ساسانیان نوح دوم ابن منصور
 اورا طلبیہ تا وزیر بزرگ دولت خود سازد. او در پاسخ علاوہ از دیگر عذر ہا
 ایس ہم ذکر کرد کہ برائے نقل و حمل کتاب ہا او چہار صد شتر لازم خواہد
 بود۔

۲- وزیر بزرگ دوم ابوعلی الحسن ابن اسحاق معروف بہ نظام الملک است
 پدر وجد او از دہاقین طوس بودند۔ او در سنہ ۱۰۱۸ التولریافت و در کودکی
 عربی و ہمہ علم دینی مروجہ آموخت۔ بہروز نوجوان بود کہ در دربار علی شادان
 حاکم بلخ خدمت کتابت یافت۔ چون الپ اسلاں پادشاہ سلطنت شد۔
 علی شادان نفیلت و دانشمندی نظام الملک را پیش او است ایش نمود و الپ
 اسلاں او را بہ لازمیت خود مشیر و وزیر گرفت و او تا یک ماہ پیشتر از وفات
 ملک شاہ سلطان با عظمت سلجوقیان وزیر بزرگ ماند و نظم و نسق دولت زریں
 سلجوقیان را بہ لیاقت و استتلال سرانجام داد۔ در او آخر عمر ترخان خاتون
 نرزن سوگی ملک شاہ بود و می خواست کہ بر عکس رائے نظام الملک پسر خود

محمود اولی عهد سلطنت گردانند. بجای نظام الملک تاج الملک را که در خواهر
 رازه ادرهم دست بود وزیر سازد. برخلاف نظام حرف بازو. چنانچه ملک شاه
 بدگمان شد از سطوت و اقتدار نظام الملک و خانواده او که همه افراد بر مرتبه
 های والا فائز بودند. اندیشید و او را بطرف کرد. نظام الملک در ستمه ۱۰۹۳
 از دست یک فدائی که از گروه حشیشین بود کشته شد.

نظام الملک منتظم لائق مدبر قابل و فهیم بود. در امور سلطنتی مکنه استعداد
 کلی داشت. چنانچه کتاب بنام سیاست نام، تصنیف کرد که عادی همه کار
 و شیوه حکومت است. مضامین بسیار مفید براساس پادشاهان نوشته است
 این کتاب از حیث نظر نویسی ساده و جاذب بسیار مهم است.

او سنی حنفی بود و خلف اسما عیدیان و شیعیان تلمذ ب سنی داشت.
 در سیاست نام بر آنها تعریف شدید کرده است. او در ترتیب ادب و اهل
 ادب فیاضی و زرید. عم حیان فلسفی و هندس معروف بردست او ادا و پرستی
 و تدقیق یافت. او در نشر علم و ادب بسیار کوشید و در سه بابنا کرد. مدرسه نظامیه
 در بغداد و اصفهان شهرت عالم گیر داشت و استادان مثل امام غزالی در نظامیه
 بغداد درس دادند

۳. وزیر بزرگ سوم شمس الدین صاحب دیوان است او از خانواده مدرس
 جوینیان بود که افراد آن در علم و نصیحت و یاقوت و ذهانت نام آوری بزرگ
 داشتند. پدرا بهاد الدین در عهد سلطنت قطب الدین خوارزم شاه مستوفی
 الملک بود و برادر او عطا ملک جوینی مورخ مشهور در عهد منگول براساس بیت

در چهار سال فرمانده بغداد بود. صاحب دیوان نیز آن مدثر علم و ذہن از خانواده خود یافت و برائے علم دوستی. دانشمندی و تدبیر و رانی نام آوران زبان خود بود و این احوال بر حسن تدبیر و سلیقہ و شیوہ سیاست و تدبیر و حکمت عملی او شاہد است کہ او در اذدہ سیزدہ سال وزیر بزرگ بلا استقلال دولت وسیع منگلان دشتی و بی سواد ماند و آن شتران بی عثمان را در تحت اثر و نفوذ خود داشت و تگودار برادر ہلاکوار در کیش اسلام در آورد. در عہد ارغون بنا بر دسیسہ کاری های مجید الملک مخالف و دشمن خاندان او در سنہ ۱۲۸۴ مقتول شد.

صاحب دیوان مرد عالم و شاعر و شاعر ہدور و ادب نواز بود. شعرای ہم عصر مثل ہام تبریزی و امامی ہراتی در مدح او تصانیف سرودہ اند. از مرتبہ علم و بلندی اخلاق و فیاضی او را بریں اندادہ توان کرد کہ مرد بزرگ مثل سعدی مجموعہ اشعار را کہ در مدحش سرودہ است بنام او منسوب کردہ 'صاحبلیہ' نامیدہ است بروفات او خود در بزرگ و دشمن و دوست تاسف خوردند.

در سوگداری او این رباعی بے مثال یادگار مانده است

از رفتن شمس از شفق خون بر چکید
مہ روی بکند و زہرہ گیسو برید

شب جامہ سیاہ کرد در آن ماتم و صبح

برزد نفس مرد و گریبان بدرید

نادر شاہ

در اوائل قرن ہجرت دہم مسیحی ایران مرکز انٹنیشنات و بے نظمی و فساد و
خون ریزی بود. در مرکز ہیچ حکومت مستقل نبود. افغانان شکر و وحشی و زبردست
بودند و برا غلب قسمت ایران قسط و تصرف داشتند. سلطان حسین شاہ صنویان
در اصفہان محصور بود. چون بے آب و خوردش نتوانست کہ مدت دراز تحمل
مصائب کند. پیادہ پا بہ فرہ آباد رفتہ بہ میر محمد افغان تاج شاہی سپرد
ظہا سپ دوم مرد ناتوان و کم ہمت بود. ایالت های گیلان و مازندران
و گرگان و شہر های باکو و دربند و توابع آن بہ روسیای داد تا ایشان خلاف
افغانان امدادش کنند. ترکان بر اردوان. نخ جوین. خوی و ہمدان تصرف
آوردند. نادر قلی کہ بعد ازاں بہ نادر شاہ معروف شد بہ چہل سال عمر خود رسیدہ
بود و لی در گوشہ گنای بود. کسی را گمان نبود کہ این مرد دستا زادہ این قدر
قوت و اہلیت قیادت نظامیہ دارد کہ در اندک مدت ہمہ ایران از دست
اندازی اغیار ایران را پاک خواهد کرد. چون حالت ابدال را این قدر مشوش دید
از قلعہ خود کہ قلات نادری نامیدند. بیرون آمد و در ۱۶۲۸ بر نیشاپور حملہ
آورد و بنام ظہا سپ دوم فتح نمود. در ہمیں سال مشہد و ہرات را بہ قبض
خود آورد. و با قسطنطنیہ روابط خود را استوار کرد.

انٹرف خان افغان کرمان ویزو را فتح نمود بہ سی ہزار جنگ آزما بر
 خراسان تاخت آورد ولی از دست نادر شاہ در جنگ یکی در دامغان و یکی
 در مورچہ خود بہریمت خورد و اصفہان را خالی کرد۔ اصفہان را بہر بار داد -
 سلطان حسین شاہ را کشت و خزانہ و حریم سلطان را ہمراہ برد۔ نادر خان تعاتب
 نمود۔ انٹرف در سردا و گرسنگی و مخالفت و دشمنی ہائی آن ممالک کہ اندرون
 آنہا راہ می برد ناچار گشت کہ خزانہ و اسیران را در گزارد۔ اما از دست
 یکی قبیلہ بلوچستان کشتہ شد۔

در سنہ ۱۷۳۲ نادر شاہ طہاسب دوم را گرفتار کرد و پیر کوچک را بنام
 شاہ عباس سوم پادشاہ ایران اعلام کرد در ۱۷۳۳ خلافت ترکان میدان جنگ
 آراستہ برایشان غالب آمد۔ در کرمان بغاوتی فرو کرد۔ جارجیا را فتح نمود
 و بر طغس و گنجہ و شامانی قابض شد۔ در ۱۷۳۴ ایالت ہارا کہ طہاسب بروسیا
 دادہ بود پس گرفت۔ در ۱۷۳۵ بار دیگر ترکان را شکست داد و شہر اردوان و
 ارض روم را گرفت۔

در ۱۷۳۶ شاہزادہ کوچک وفات یافت و امرا و لشکریان را خواست
 تا سنے دہند کہ آناں خواہند کہ طہاسب معزولی را بر تخت نشاند یا پادشاہ
 نور را انتخاب کنند۔ ہمہ نیمہ از ہیبت او بر انتخاب نوراضی شدند۔ ولی
 نادر شاہ بریں مہ شرط تاج شاہی قبول کرد (۱) این تاج در خالزادہ او
 موروثی باشد (۲) صفویان را آئندہ حتی بر تخت سلطنت نیست گیری از
 دودمان ایشان دعوی سلطنت بکنند ہیچ کس امداد و تعاون و پناہ ندہد (۳)

سب و ششم سه خلیفه اول و تعزیت امام حسین و دیگر مراسم اتم و سوگواری مبروک شود
 نادر شاه از سنه ۳۰۳ - تا ۱۷۲۹ بر هندوستان حمله آورد. قندهار، کابل و پشاور را در
 تصرف خود آورده بر لاهور و دلی تاخت و مال و متاع و غنائم بسیار به دست آورد میگردید
 باندازه مال به قیمت هشتاد و هفت بلبرن لیره در خزانة او آمد. در میدان کرنال محمد شاه به
 دو هزار سپاه در مقابل آمد ولی بهزیمت خورد. در دلی در یک جنگ مه چپند
 یک سپاهیان نادر را کشته شدند. نادر شاه از روی انتقام
 قتل عام را حکم کرد. میان هشت ساعت صبح تا سه ساعت بعد از نیم
 روز یک صد و دو هزار مردم شهر کشته شدند.

در اواخر سلطنت او مردم از ستم رانی و حرص و دست برد باموال
 دیگر تنگ آمدند. او می خواست که مذهب سنی خود را به پارسیان شیعه
 تسلط کند. بواسطه چند یک مسیحی ترجمه انجیل و نیز ترجمه قرآن کرده شد
 او در طهران ترجمه شنید و بکراهت و حقارت انتقاد نمود و گفت اگر فرصتی
 یابم دینی ایجاد کنم که بر یهودیت و مسیحیت و اسلام افضل باشد. درین
 سالها قوت عسکری و تدابیر نظامیه او بر اکثر جاها میاب نشد. در ۱۷۴۳
 نتوانست که موصل فتح کند. بغاوتی در فارس برفت و دشواری دزد کرد.
 در کرمان بسی مظالم کرد و مال های شان به جبر گرفت. چون در سنه ۱۷۴۴
 در مشهد رسید. حیلہ ای انگیزخت تا سپاهیان و سالاران قتل خود را
 نخصیه به قتل رساند زیرا که اغلب مردم سپاه او از ایبکان و ترکمانان
 بودند. این وسیله او بواسطه یکی از غلامان جارجیا بگوشش سالاران

ایران رسید . عاقبت به مشاورت دیک جہتی اور اگشتند دیک مرد سنگین و
زبردست را از دوش مردم ایران دور انگذند . وقت قتل عمرش بہ شصت
دیک سال رسیدہ بودہ

تبصرہ بر تاریخ بہیق

مؤلف اس کتاب ابو الحسن علی بن زید بن الحسین بہیقی از مشاہیر علماء قرن
 ششم یودہ است۔ او خود دریں کتاب تعارف نامہ خود و انساب خاندانہ
 خویش را می شمارد۔ معلوم می شود کہ آباء و اجدادش ہمہ ائمہ دین و قضاة
 زمان خود بودند۔ ابو الحسن نیز علم و فضل و ادب از پدر در وراثت یافت
 وی در سنہ چهار صد و نو و متولد شد و در سنہ پنچ صد و شصت و پنج و ناک
 یافت۔ معاصران او مروان مثل عبدالکریم شہرستانی صاحب مل و نخل و سید
 اسماعیل جرجانی صاحب ذخیرہ خوارزم شاہی بودند۔ وی چند کتاب
 نفیس بزبان عربی و فارسی تالیف نموده است ولی بدبختانہ از حوادث
 زمانہ ہمیں تاریخ بہیق و عدہ تالیفات دیگر است کہ در ذیل نام برده شود
 باقی مانده است۔

۱۔ کتابے در نجوم بفارسی موسوم بہ جوامع الاحکام (۲)، مصالح نہجۃ
 البلاغت (۲)، باب الانساب (۲)، ذیلی بر تاریخ یحییٰ (۵)، کتابے
 در امثال عرب موسوم بغرر الامثال و در الاقوال (۶)، ذیلی بر صواعق
 الحکمت۔

بہیق نام قدیم است۔ علاقہ ای را از خراسان کہ سالاسیزوار از

شہر بای شہیر از آن است . این سر زمین جائے ولادت علماء و فضلاء ہے
 شمار بودہ است کہ ذکر آن ہا در کتب تاریخ و تذکرہ ہا یافتہ می شود . البتہ
 محمد بن الحسین صاحب سخن و الدلائل ثبوت و ابو فضل محمد بن الحسین دبیر
 و مورخ مشہور صاحب تاریخ مسعودی از خطہ این مردم نیز بودہ اند .

این کتاب چنانکہ اسم او شاہد است کتابت بر تاریخ ولایت بہتق .
 علاوہ از تاریخ و جغرافیہ و حوادث ہمہ کہ بر این ولایت افتادند . در بیان
 اہمیت تاریخ و حاجت مندی ملوک و امراب علم تاریخ نیز یک در فصل موجود
 است . مضامین : تفصیل بہتق . اشتقاق لفظ بہتق . چگونگی ہوائی بہتق
 فوات و امراض ولایات و ذکر بنای سبز دار جامعیت و اہمیت این
 کتاب را اضافہ می کند . اکثر حصہ ای این کتاب مشتمل است بر :

۱ . ذکر خاندان بای قدیم و شریف (۲) ، خاندان ہا و اناب ملوک مثل
 طاہریاں . صفاریاں . سامانیان . محمودیاں و سلجوقیاں و غیرہ (۳) ، ذکر
 علماء و ائمہ و افاضل و اطبا کہ ازین ناحیت خاصہ یا یا این ناحیت انتقال
 کردہ اند (۴) ، ذکر بعضی از ارباب بیوت (۵) ، ذکر در اسامی بزرگان
 و ساداتی و صحابہ کہ درین ولایت بودہ اند .

این نکتہ غایت باعث توجہ مورخین بودہ است کہ برائے جمع و تالیف
 زندگیہ تاریخ جامع و مبسوط ایران تواریخ خصوصی ہر ناحیہ آن مملکت
 بدست آید . چنانکہ تاریخ ہائے کرمان ، سیستان و طبرستان . نازند
 ران . فارس نامہ . بلخی و فارس نامہ ناصری نیز تواریخ ہمیں نوع

است و ازین جهت اهمیت خصوصی دارد.

از مطالعه این کتاب معلوم می شود که علماء و فضلا در آن زمان چه قدر محنت کش. متحمل مزاج بودند که در حفظ و قانع تاریخ و دانش خاندانها چه قدر وقت و کوشش کردند و برائے اخلاف یک سرمایه فخر و ناز و برای خود یک یادگار قابلیت و گیرائی در علم گذاشتند.

تاریخ بیستی در سنه پنجم صد و شصت و سه در زبان سلطنت مویده ای آید از غلامان سلطان سبخر تالیف شد. همه ائمه ادب متفقند که خصوصیات مولفات نثر فارسی از قرن چهارم تا هفتم این است.

۱. کلمات ساده. فصیح و سلیس بکار برده اند (۲) پیروی اصول فصاحت و بلاغت. اسلوب مخصوص فارسی را در تقدیم و تاریخ کلمات و فصل و وصل جمله با از حد و نحو فارسی تجاوز نیست (۳) در بیان احادیث و اخبار تاریخی و امثال و اقسام فلسفه نظری و عملی و نقل اشعار حسن تاثیر را لحاظ داشته اند. تاریخ بیستی در خصوص مذکوره امتیاز فضیلت دارد. مولف اگر چه اشعار عربی بکثرت بکار برده است و سالیهای وقایع و انساب طوائف و اشخاص را بعبارات عربی نوشته است در آمیختن جمله های فارسی و تازی یک نثر شلیح بوجود آورده لیکن من حیث الاجتماع تحریر و انشا بر سبک سلیس بوده است و در تاریخ نویسی این چنین نثر فصیح و صحیح قابل پیروی است. در احیاء و نثر فارسی صحیح مولفات قرن های پنجم و ششم برای اصلاح زبان نمونه های بهترین ادب و انشاء است.

قدر و قیمت این کتاب این است که این جا بسیاری از نکات تاریخ و
وقایع جزئی و عده بزرگان علم و ادب در سیاست را که در اکثر تواریخ
کم ذکر می شود نامی برده شده است :

زن پره در پاکستان

از قیام پاکستان یک مملکتی نو بوجود آمده است. چون اکثریت مردمان مسلمانند. علمای مذہب و دیگر دانشمندان ملت می خواهند که قانون این مملکت بر مشرخ اسلامی باشد و تمام اوضاع و رسوم بر اصول اسلامی برپا شود و مردم کراسی اردپانی بر طرف شود و جمہوریت اسلامیہ جای آں بگیرد. ہر روز وزن بحق و اجبی نمود بر سر و زندگانی با عزت و با عظمت بسر برده در دنیا و آخرت سرخ رو شود. دریں خصوص زنان کہ از دستہ دراز از بی التفاتی و بخورد و جنای مردمان بے سواد پست حال و غافل بوده اند نیز سر بر آورده برای یافتن حقوق خود صدای احتجاج بلند می کنند. در بران ملت و روشن دماغان مملکت پی این نقطہ برده اند کہ تا وقتیکہ زنان ملت با سواد و با سلیمہ و ہوشیار نباشند. ہرگز اطفال و جوانان با ہوش و دلیر و عادل پیدا نشوند. ترقی و سر بلندی ملت بر اہلیت و دانشوری زنان منحصر است. اگر آں با جاہل و بے سواد باشند. ہمہ ملت ناشائستہ و بد اطوار باشند. چون مسئلہ تعلیم زنان در پیش آید مسئلہ برده ہم بر آرد. یعنی از رہن خیالات بر آند کہ زن از پرده بیرون آید و کاری کند. مادا باید کہ بہ تمام اروپا و مملکت های اسلامی مثل ترکی. مصر و ایران حجاب را بر اندازیم. زن در رزم و رزم بیاید

و درش بدوش مردم کار بکند . در هیئت اجتماعی با مردم مساوی الحقوق باشد
 بعضی از کیش پرستان بر آنند که جای زن خانه است او از خانه بیرون
 نیاید . خانه داری را پیسته گیرد . اولاد پیدا کند و پرورش کند و بس . لیکن
 علمای دین که روشن فکر باشند می گویند . زن بیک اندازه ای تعلیم دینی و
 دنیوی حاصل بکند تا اولاد صالح بر آورد . تربیت نکو برسد و در ایام حال
 پرده را بر طرف نمیدارد و ملی مردم عاقبت اندیش و نبض شناس زمان
 می گویند که باید رفتار زمانه را هم به نظر داشته آن راه بپوئیم که از افراط
 و تفریط پاک باشد . هر کس به فکر خود درست می گوید . اما هر چه زمانه بگوید
 یا بکند بهر حال هر قدم که برداریم . هر روش که اختیار کنیم باید که از جاده اسلامی
 منحرف نشویم و هر طریقه که از الهام غیبی تلقین شده است بر آن کار بندیم
 فکر خداوندی را برتر بشمریم . از روی کلام پاک صورتیکه زنان حجاب اختیار کنند
 واضح است که خدای دانای فرماید : - قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ لِيَعْنُنَّ مِنْ
 الْبِصَابِ وَ يَحْفَتْنَ فَرُوجَهُنَّ وَ لَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ
 لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا - الْحج - وَ لَا يَضْرِبْنَ
 بِأَرْجُلِهِنَّ لِيَعْلَمَ مَا خِيفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ -

یعنی زنان را بگوئید که چشم های خود را زیر دارند . حفظ فروج کنند . و
 زینت های خود را با سواى نظایر بیرون نهند کس ابراز ندهند و بر سینه با چادر
 بپوشند و زینت های خود را بر کسی ظاهر نکنند الا کسان مذکور - و پارا بر
 زمین زده رکوفه راه برند تا زینت های مخفی شان نمایان نشود و جلب توجه

اختیار نباشد. از این آیات واضح است و بر صاحب ہوش و فہم ظاہر است کہ روش بے حجابی زنان کہ در مملکت ہای اسلامی یعنی ایران در ترکی و مصر اختیار کردہ شدہ است. خلاف آن احکام خداوندی ہست. ایں طور ہرگز روا نیست کہ زنان سابقہ را عریاں کردہ سینہ برافراختہ و چہرہ ہا از غارہ برافروختہ مہر برہنہ میان نامحرمان آیند و روند. در تیاتر ہا۔ مجالس رقص و سرود گرم کنند و از ایں عریانی و کجا باکی و نمائش بندی چہ نتائج بد اخلاقی پدید آید. لازم نیست کہ بگوئیم زنان نمی خواہند کہ حامل اولاد باشند زیرا کہ ایں بار برداری در سیر و تماشا و در دیگر ورزش ہا سہج پیدا می کنند. زنان کہ در ہوتیلہا و می خانہا ملازم می باشند. اکثر بہ اطوار باشند و جامعہ را خراب می کنند. مقصود زندگی نشان ناؤنوش و مسرت و نشاط باشد. ایں چنین زنان زندگی خانہ و اولاد را نمی پسندند. آلات منح حل بکار می برند و روش خلاف فطرت اختیار کردہ نقل لیزدی را نمی طلبند.

بعضی از مستغربان می گویند. ایں درست است کہ زنان ممالک آزاد گرچہ ایں روش آزادانہ پیش گرفتہ اند اما در ہیئت اجتماعی بسیار ترقی کردہ اند۔ با سواد و با سلیقہ شدہ ہر پیشہ و ہنر آموختہ معاش خود را پیدا می کنند و حقوق برابر مردان می گیرند۔ خود را از تسلط و محتاجی مردان بیگانہ می کنند ولی باید دانست کہ چہ ایں ترقی از روی دنیا لائق ستائش باشد اما نزد مرد مومن ایں دنیا منتهای نظر او نیست کار عاقبت ہم باید در نظر باشد. اگر عاقبت تاریک شود از دنیا ی روشن چہ نائدہ. اسلوب احسن ایں است کہ ہم دنیا باشد ہم دیں. چنان راہ میانہ باید کہ اختیار کنیم کہ ترقی دنیا ہم بشود و ترقی آخرت ہم

بسیار است بر آنکه می درخشند ز تابانند. مناسب نیست که از ترقی مادی اروپائی
خبر و شاره تقلید کورانه آنها بکنیم.

فردا می بینیم هر طریق که ما را آموخته است برای تلاح و نیروی و اخروی ما
مناسب و اتم است می توانیم که بر آن عمل نموده منازل ترقی طی کنیم. حدود و پرده
که خداوند بر ما نهاده است آنها را برجا و آشفته هر عمل مناسب بکار برده آسودگی
و آزادی و ترقی حاصل کنیم. آل کوتاه نظران و تنگ بینان که خواهند که زن را در
چهار دیوار خانه اسیر دارند تا هوای بیرونی بر اثر نکند. خلات احکام ایزدی راه
می برند. دین نیک و پسنجیده همی آید که میانه و معقول است و در زمان
نی که هم مردی بود. چنانچه از شراپه تاریخی می بینیم که زنان پادشاهان و درجهها
پوشیدند و چهره با پذیرشیدند. حکم بود که پیش از نکاح مرد زن را ببیند و پسند کند
و آنکه مطایب نکند تا تمسک علی است. رسول خدا ایچ زن را نگرفتند الا بعد از
دیدن و پسنجیدن. و قیام کند از زن همین نشرد و قد ننش شد که پیام بر خود هم نتواند
که بعد از این زن دیگر بگیرد. خداوند فرموده **لَا عَجْرَ لَكُنَّ حَسَنَهْنَ** یعنی اگر چه
سخن ایشان پسند شما افتد. مسلم می شد که تا وقتیکه مرد زن را نبیند چگونه سخن
تمام او میبارد توان آورد. بدو هر دو پوشش از روی یک سبب است. بسیار قبیح و دور
زاد است از اندیشانه است. مرد هرگز موقع نمی یابد که دختری را که بخواند
زنیتر از بزرگان او باشد یک مرتبه ببیند. مادر و پدر از روی پسند خود بی
رغبتی پسرو دختر هر کجا خواهند و به هر کجا خواهند می دهند و این موجب بدشده
است. در نادر شگوار و وحیدل و نساد در زندگی خانگی اکثر مردان جامعه ما.

این پرده پوشی و سد بندی خانه برای زنان هم بد است. اگر آنهارا موقوف بپوشی
 که تعلیم و تربیت شایسته بگیرند. چندانکه زنان ملت تعلیم یافته تر و مهذب تر
 باشند. آن ملت دانش و ثروت و تمدن تر باشد. در این زمان بهر ریاضح عیبها نیست
 که زن ذمین و باثروت به هر نوعی که خواهد. علم بیاموزد و کمال آرد و در زبان
 پیغمبر خدا که چه اولین زمانه ترقی و آزادی زن بود. به پیغمبر که او از دانش و
 درایت و بصیرت بهره برد و علوم دینی برگرفته نام آرد بود. حضرت عائشه
 زن اول مسلمانانست که در قرآن فہمی بود است و تدبیر کار برد. زن این قدر
 جری بوده است که امیر المومنین را بر مبر تنبیه کرد که او قرآن نمی فهمد. این هم
 واقعه تاریخی است که زنان در جنگ مشرک شدند. بیمار داری زخمیان کردند و
 ستانی کردند مردان کم حوصله را برد بیری و جہاد پراگینتند. در محراب ان که
 مردم پست است است شده از میدان رزم روگردیدند. زن مثل خوله با هم کاروان
 خود طایب بای خیمه برکنده به مردم خود در افتادند و گفتند که اول از آب کشید
 و دیگر آب بر روی مردم را خون غیرت جوشید و بار دیگر حمله آوردند و فتح یافتند
 این چیز کار بای با عظمت و لائق تحسین در آن حال ممکن است که زنان مسلمان
 ما تربیت ندامتی یا بند اخلاق حسنه بگیرند. جذبات ماست پروری. مہین پرستی.
 و حفظ عرض و خون پرورش کند. در سواخ مشرقی پنجاب دیده ایم که حوال
 مردم و زنان ما چه عبرت ناک بوده است. مردم ایم بی سواد. جاہل. غافل
 بی دین و بی حمیت مثل گوسفندان از گورگ بگیرند و زنان و دختران خود
 را در بنجہ دشمنان دادند و زنان نیز این قدر غافل و ازس دینی و غیرت رلی

بے خبر بودند که مرگ را بد زندگی بی عرضی و بی غیرتی تزییح نداده خود را در
 دست ایشان انگیزند و ملت را تا ابد در سیاه گردند. آن زمان دور نیست
 که شاید تاریخ اعاده خودش بکند و این طور ساخته بار دیگر رونمایند. اکنون حکومت
 مستقله اسلامیہ قائم شده است و ذرائع ترقی و اسباب معیشت در دست
 خودمانست. باید که از تربیت زنان غافل نباشیم. در جنگ بزرگ دوم موانع
 پدید شده است که همه مردم تندرست برای آزادی وطن و ملت به میدان
 رزم برفتند و زنان بجای ایشان کارهای مردم کردند. کشت درزی کردند
 و در حفاظت وطن خود کارهای جنگی ابراز نمودند. مانیز خواهیم که در پاکستان
 زنان هم این قدر مستعد و توانا باشند که اگر وقتی برسد کار بالائق مردان بکنند
 هر کسی داند که این چنین کارها در پرده میسر نتوان آمد. خدا نکند که این چنین
 وقتی برسد الرجال قوامون علی النساء این کار بالائق مردان است که عرض و
 ناموس خانواده و وطن و ملت خود را نگه دارند. در حالات کنونی بسیار لازم
 است که زنان دکتور، آموزگار، معلمات دین اسلام و سایر اقتصادیات خانگی
 و دیگر امور خانہ داری باشند تا پیش از پیش تعلیم و تربیت ملت آغاز بشود.
 مرد همواره ظالم بوده است و از حقوق این نیمه ملت را اعتنا نکرده
 است. با وجودیکه اسلام حیثیت زن را بالا کرده انتم لباس هج من لباس نکر
 گفته بحقوق مساویانه اشاره نموده است. اما مردان بے بسی و ناتوانی زنان
 فائده گرفته آنها را بعضی از حقوق جائز محروم ساخته است. این وقت
 است که زنان بلند فکر و روشن خیال باشند و حقوق خود را از مردم

برگیرند.

اینکه ح. و تقریبی در پاکستان ٹائمز، نوشتہ است کہ "ماہرگز
نہی گذاریم کہ مردوزن باہم اختلاط بکنند زیرا کہ این خلاف کیش و فرہنگ و روایات
ما است" خلاف واقعات تاریخی نگفتہ است. زن در ہر زمانہ در خانہ محبوس
ماندہ است. حرم بادشاہ آباداں کردہ است. زن ہدف شہوت مرد یا چیز
دیگر از ماشین بچہ سازی نمودہ است و بسیار آدم مثل حیواناں در نثر او
انسانی انزودہ است۔

اگر مقصود اختلاط زن و مرد این است کہ زن با رائلش و زیبائش بیرونی
در بازار ہا و تیار ہا و ہوتیلہا با مرداں گردش کند و نمائش حسن و زینت کند چنانکہ
اشارہ کردیم این خلاف شریعت و خلاف اخلاق پروری است. مردمان ما این
قدر نیک واں. نیک بین و نیک اندیش نشدہ اند کہ زن را خواہر و ماور دانستہ
نظر بد نیندازند. ہرگز مناسب نیست کہ زناں باین ترتیب در بازار ہا بگزاریم
کہ موجب خرابی اخلاق بشوند. البتہ این قدر اجازت است کہ حدود معینہ شرعیہ
را پئے بردہ آیند و در کار ہا مناسب حال خود شاں بکنند ولی شرط اول
قدم آنست کہ مردم نیز بر ذر نمودہ خدا یغضون اجمارہم و یحفظو فرد و جسم
عمل کنند کہ مردمان این قدر نیک فکر باشند و در نیست کہ آزادی اصلی و آبی زناں
حاصل بشود۔



این گدایانِ شہرا

در کوچہ و برزن . بر شاہراہ و سہراہ ہر جا کہ بگذرید . گدای را برخواہید
خورد روز جمعہ . در ہای مساجد قطار در قطار زن و بچہ و پیر را می بینید . کشلول
بہست گرفتہ دست دراز کردہ یا دامن پنا کردہ دامن شمارا خواہند گرفتہ
جشن ہا و ضیافت ہا ہرگز خالی از گدای نیست . زن ہا و بچہ ہا اکثر بیالہ بہست
خانہ بخانہ می گردند و آرد و برنج پول و چوب و پارچہ ہر چیز کہ می توانند گرد
می آورند .

علی الصبارج کہ مردم بکار و بار روند
بلاکشان بحبت بگوی یار روند

با مدد اہل کہ تفادیت نکند لیل و نہار . مرد لاغر در کوچہ ہا داخل می شود
و با صدق لبس چاہو سامانہ می گوید . ای اہل خانہ . ای اہل اولاد تصدق جان
ہای خود در راہ خدا بدہید . صدقہ پنچ تن پاک برہید . گر کسی بدہد اورا میخرا
باشد . گر کسی نہ دید اورا ہم خیر باشد . تصدق مال و اولاد خود یک پول سیاہ
برہید . اولاد شمارا بہ دعا یاد خواہند گرفتہ . ہر سفتہ باین صدای دلفریب
می آید . پنچیا جمع کردہ برود . گاہی گاہی یک مرد پنختہ سال محصا بہست در
برز نہا صد اکنال می آید . بمقدار پنچ مشت آرد یا پنچ پول سیاہ یا یازدہ مشت

آرد یا ایزده پول سیاه بیادگار عرس "پیر یازده روز" یعنی شیخ عبدالقادر جیلانی
 بد میدود و دنیا و آخرت مهر خرد و شوید اکثر مردم تندرست به بهانه های دروغ
 چیزی برای خوردنوش جمع می کنند و بسر اوقات می کنند. اکثر اتفاق افتاده
 است که مردم کور و کر. لنگ و زین گیر و مریض بر جاده ها افتاده گدای می کنند
 یک طبقه گدایان عجیب است که شاید در اقصای عالم موجود نیست مگر در کشور ما
 آن طبقه مخنثان است که بر هنگامه روسی یا ولادت بچم با نزد اهل خانه می روند
 و به لجابت و اصرار بخشش طلب می کنند و هرگز بے پول از پیش خانه دور نمی جنبند
 مانند همین طبقه گروه فتالان است که دار ثنای پیشه فقالی می کنند و بر موقع عروسی
 و ولادت در با می کوبند و خیرات می طلبند. در خانقاها و مزار های بزرگان
 هزار در هزار درویش نشسته اند. تندرست و توانا مانند و بر خیرات مردم گذر
 اوقات می کنند. این هم گدایان ذلیل می باشند که بار خود را بر دیگران می
 اندازند.

در کشور آزاد ما این طور مردم بیکار و آواره و زن های کهن ساله
 لاغر و نحیف در جا مه جای دریده. در خیابان ها باعث ننگ کشور و اهل کشور
 است. مسئله گدایان مسئله پیچیده اجتماعی شده است. قسمتی از مردم را
 صحت خراب می شود. دماغ کابل و نا اهل می شود. بیماری های فزونی. ناقه کشتی
 عام در جرم زیاد می شود. ضرورت اهم است که دولت بدین امر توجیه بدید و
 حل این مسئله بکند. باید که گدایان را تجزیه کنیم و چاره کار به هر یک بچویم. عموماً
 گدایان یکی ازین قسم می باشند.

(۱) یتیم بچہ ہا (۲) بیوگان (۳) ناقص الجسم (۴) ناقص الدماغ (۵) مریض
 (۶) سالم الجسم (۷) درویش و فقیر (۸) خانہ بدوش (۹) گدای ملازم (۱۰)
 گدای کم بضاعت (۱۱) بے کاری کہ قابل کار است (۱۲) بیکاری کہ مستقلاً
 ناقابل کار است (۱۳) بیکاری کہ برای مدتی ناقابل کار است۔

برہمی است کہ اکثری ازیں اشخاص باشند کہ از کار خانہ ہا و ادارہ ہا
 صنعتی بر طرف شدہ اند و حالا بکار دیگر بحال نشدہ اند۔ ازیں جہت مجبور شدہ
 اند کہ پیش دیگران دست سوال دراز بکنند۔ دریں یک دو سال پیشتر خانوادہ ہا
 از کشور ہند خانماں بر باد شدہ در کشور ما آمدہ اند۔ اکثر انہا ہتی دست و بی پول
 و بی جامہ از در ہا ئی خود دانندہ شدہ اند۔ ایں مردم چون نتوانستہ اند کہ جای
 تیم یا بند و بکار ہا ی موزدن خود وابستہ شوند۔ نزد دیگران سائل شدہ اند
 تا بہر طور کہ توانند برای زن و بچگان خود نان مہیا کنند۔ اگرچہ خیرات و بخشش
 انفرادی برای مدتی مصائب ہنگامی شان را کم می کند ولی ایں علاج مستقی
 نیست۔ برای دولت کشور لازم است کہ نہ محض برای بحالی ایں بی خان و
 مان و بی مدد ان تدبیری بکنند بلکہ برای استقلال خوشحالی ملت ضروری است
 کہ گداگری ممنوع بشود۔ مردم کہ گدای را عادی بشود۔ شخصیت او کم می شود
 ارادہ و انامردہ می شود۔ ہر دم اعتقاد بر دیگران اورا ناکارہ می کند۔

ایں مسئلہ گدایان بہ امداد انفرادی مردم نیاز و محیر یا بنگاہ ہا ی خیرہ
 و انجمن ہا ی بہبود مردم حل نتواند شد۔ در اسلام کہ امداد عز با و مساکین بر ما
 فریضہ مذہبی است۔ گرچہ در احوال ہنگامی عین ثواب است ولی اگر قسمتی

از قومی درین مرض دل پسند مبتلا باشد و درین بیماری جویان راحت باشند. حل
 این مشکل دشوار است. گداگری اغلب نتیجه خرابی حالت اقتصادی کشور باشد
 و در صورت ضروری است که برای مردم تندرست کار مهیا کرده بشود.
 قانونی وضع شود که مرد تندرست که لائق کار باشد هرگز گدائی نکند. اگر کسی
 خلالت قانون بکند گرفته بشود و به سزای رسانده شود. در مرکز صنعتی یا کارخانه
 فرستاده بشود تا آنجا بکار مناسب متعین شود. تعلیم و تربیت به بهترین
 موزون طبع داده بشود. آنانکه تیز دماغ یا زود فهم نباشند و هنر یا فن میکانیکی
 آموختن برای شان دشوار باشد به کارهای دیگر با مشقت مانند کار مزدور
 و باغبان و خدمت گار خانگی رشاگرد پیشه مقرر کرده بشود. بیماران -
 ناتوانان و ناقص الجسمان را باید که در شفاخانه ها برای علاج فرستاده
 شود. کوران، دیوانگان و مبروصان را در مراکز مختلف که از جانب دولت
 برپا باشد باید فرستاد تا آنجا نگرانی و بهبود روان و خورش مهیا شود.
 همین طور یتیم بچه ها، بیوگان را باید نگهداشت. تا تربیت مناسب ایشان
 باشد تا کودکان باقرچه عمده و ذهن شائسته اداره نشوند و زیان ملت
 نباشند. در دیشان و فقیران را که در مزارهای بزرگان جاگزیس شده اند،
 و مفت خوری را عادی باید که همه آنها را که تندرست باشند بدر کرده شود
 و خانقاه ها و اولاک لمحقه در تصرف حکومت بیاید.

در انگلستان، ژاپون و ممالک دیگر اردو قوانین موجود است که آوارگی
 و گداگری را ممانعت می کند. در انگلستان از روی تالزن عزز با قانون بنی

روزگاران دستجاویز حفظ جامعہ خلاف این بدنی اجتماعی کوشش می کنند. بیونہا
بیرہ برای بہبود سزبا. بیٹیم پیچہ ما. بی روزگاران۔ بیوگان و سن رسیدگان
خرج می کنند۔

در المان از روی ضابطہٴ تعزیرات شاہی شقہای مزہ ۳۶۱، ۳۶۲
تفصیل مجرماں این طور است۔

۱. کسی کہ آوارہ گردش می کند۔

۲. کسی کہ گدائی می کند یا کودکان را مجبور می کند کہ گدائی بکنند و آہنہا را کہ
دزنگرانی او باشند منع نمی کند یا از گدائی باز نمی دارد۔

۳. کسی کہ تمار می بازد۔ بادہ می خورد۔ بی کار مانده در آن حالت می آید
کہ محتاج امداد خلق باشد۔

۴. مردی کہ امداد خلق می یابد ولی از کاپلی انکار می کند کہ حسب قوہٴ جسمانی
خود کاری بکند۔

۵. مردی کہ از خانہٴ خود محروم می شود و تاملت متعینہ نمی تواند کہ خانہٴ دیگر
بہیا کند۔

ہر شخص کہ مرتکب جرائم بالای شود۔ مستوجب سزای باشد و در مزدخانہا
مشقت سخت می بردارد۔ و

در قانون اروپائی اداره آنت کہ در بازار از دیگران خیرات می
طلبید یا ذرائع مرئی برای گذرا دقات نمی دارد و بی کار گردش می کند۔

در قانون بلدیہ پنجاب ۱۹۱۱ شقہا خلاف ممانعت گداگری موجود است

اگر ادب است دکناد بخوانند بر آن عمل کرده مدارک این عادت بد توانند کرد
 از روی قانون جرمیانه به مبلغ پنجاه روپیه یا سزای برای سه ماه توان
 داد.

گر در کشور ما قانونی باشد که گداگری را جبراً منع بکند کار نیک بشود -
 دلی این هم لازمی است که مردمی که در حقیقت محتاج و مفلس و ناقابل کار
 اند - برای ایشال اسباب معیشت و امینی فراهم کرده بشود. در ملت هزارها
 از بچه و زن لا وارث باشند. باید که مال بر آنها صرف بکنیم. حکم خداوندیست
 که آتی المال علی احمه ذوی القربی و الیتیمی و المساکین و ابن
 السبیل هر شخص چنین صالح نیست که برضا و رغبت بر حکم خداوندی عمل بکند -
 تا بر محتاج برای ضرورت خود بیاید هر هر دولتی خیر خواه ملت واجب است
 که تمهید نان و نفقه بر ذمه خود بگیرد و هر طور که تواند انلاسه را دور کند
 و بیکاری را رفع کند و برای مردم که در او اثر عمر بیمار و زمین گیر و بی یار و
 مددگاری شوند باید که خوراک و جامه و پناه آماده کند - تا بی خطر و اندیشه
 زندگی باقی مانده بگذارتند - زیرا که در زمانه کارگذاری خود نتوانسته اند
 این قدر پس انداز بکنند که در پیری بکارشان آید -

المان کشور اولین است که در ۱۸۸۹ میلادی برای کهن سالان بیمه
 اجباری راج کرد. اکنون قریب به چهل و پنج کشور برای سن رسیدگان
 تحفظ اجباری نموده اند -

دولتی که از مردم کشور مالیه می گیرد و مالک تمام زمین و اموال کشور

است و چون ضرورتی پیش آید، مردم تندرست را اجباراً تربیت نظامی داده
 برای جنگ و نافع کشور مستخدم می‌کند. برای آن لازم است که در پیری و بیماری
 امدادشان بکند. در شوری مستحده زمین و ذرائع زمین ملکیت دولت است
 هر چه وزن مردم هم ملک کشور است. نان، دیگامه و خانه و دوا در هر جای
 برای ایشان بهیا کردن ترفیقه دولت است. این نظام اقتصادی و اجتماعی
 خوبترین است. اما این کشور بزرگ پیر و اشتراکیت است و در کار
 دولت، مذهب و اخلاق و خدا را دخیل نمی‌سازد. ما عقیده می‌داریم که
 اسلام بنده را از خدا جدا نمی‌کند. او را پابند اخلاق می‌سازد و او را
 ضروریات زندگی بهیا می‌کند. وزیر نخست پاکستان در امریکا در جواب
 یکی از صحافیان بگفت "اشتراکیت اسلامی این است که کسی کیسه پول در
 دست گرفته بی‌بازار رود تا خیرات کند و کسی را نیابد که حاجت مند باشد.
 انشاء الله ممکن است که مدتی دراز نگردد که در کشور ما چنین صورت
 احوال پیدا بشود که هیچ کس محتاج و مفلس نماند و کسی گدائی نکند."

انتخابات

انتخابات اصطلاح سیاسی است. در دولت جمهوری مردم با اکثریت آرا نائندگان خود را منتخب می کنند. این نائندگان مجلس شورای ملی ساخته انتخابات ذرا می کنند تا ایشان بواسطه اداره های مختلف انصرا م مملکت بکنند. کار انتخابات خیلی مهم است. ازیں در هر مملکتی که دستور جمهوری را میخ است انتخابات زیر قانون سخت گیر بعمل می آید تا در آرا شماری فساد و خرابی راه نیابد در کشوری که بیشتر جمهوریت پسند و آزادی پسند باشند انتخابات با آزادی و بی جبر و اکراه انجام می یابد. در هر کشور قواعد انتخابات مختلف است اما روح انتخابات یکی است. در امریکا، فرانس، ترکیه جمهوری بر دی کثرت آرا رئیس دولت را منتخب می کنند. در انگلستان و ایران و عراق که شهنشاهیست خانوادگی قائم است. حزب اکثریت وزیر نخست را منتخب می کند و در بعضی از ممالک هر مرد و زن بالغ و صاحب هوش و خوانده حتی رای دهنده گی دارد. در هند و برما انتخابات بر دی قانون سنه ۱۹۳۵ بعمل می آید. هر شخصی خوانده و بالغ مجاز نیست که در انتخابات اعضای مجلس شورای رای بدهد. چون هندو سمان منقسم شده است هند و پاکستان قانون انتخابات برای کشورهای خود خواهند ساخت در پاکستان که تا حال قانون همیانشده است عمل بر قانون هند ۱۹۳۵ مرتبه می شود.

از روی این قانون ہر ایالت در استانھا۔ شہر ہا و قریہ ہا منقسم است ۔
 برای انتخابات نمائندگان حوزه های برگزینندگان مقرر است ۔ در ہر حوزه
 چند تا کرسی متعین است ۔ مثلاً در ایالت پنجاب غیر منقسم کل کرسی برای
 مجلس شورای ۱۰۵ مقرر بود باین ترتیب

۱	نمائندہ صنعت و حرفت	۲۲	عمومی
۵	زمیندار	۸	برائے اقوام پس ماندہ
۱	دانش سرانے	۳۱	سیک
۳	مزدور	۸۴	مسلم
۱	زنان عمومی	۱	اینڈلگومندی
۱	سیک	۱	اروپائی
۲	مسلم	۱	مسیحی ہندی

ہر شخص کہ حق رای دارو باید کہ حامل خصوصیات ذیل باشد

- ۱۔ باشندہ مملکت برطانیہ باشد
- ۲۔ عوایات برای دو سال گذشتہ سکونت داشته باشد
- ۳۔ بہ سن بلوغ رسیدہ باشد
- ۴۔ مال منقولہ داشتہ باشد
- ۵۔ تا چہار درجہ مدرسہ ابتدائیہ خواندہ باشد
- ۶۔ مالیہ تا حدی ہر پنج روپیہ سالیانہ ادا کردہ باشد
- ۷۔ یا مالیہ بر عایدات خود تا ۲ روپیہ سالیانہ ادا کردہ باشد

و حدود شرائط دیگر باین قسم برای نامزدگان معین است. برای درست کردن انتخابات دولت وقتی نظم می کند. اولاً دفترهای انتخابات آماده می کند. عرضداشت های نامزدگان فیصل می شود. چون نامزدگان متعین می شوند ایشان در حوزه های خود با دکلاگردش می کنند و برگزینندگان را ترغیب می دهند و لیاقت و کفایت خود را در مقابل حریف خود ثابت می کنند. جلسه با بر پا می کنند. نطق می دهند. سخن رانی های می کنند تا آنکه تاریخ متعین رای رای شماری می رسد. در هر حوزه انتخاب مراکز برجا های مناسب قائم می کنند. تا مردم به سهولت آنجا بروند و ورقه رای خود در صندوق نامزد خود بیندازند. بعد ازاں ورقه های رای می شمارند. نامزدی که ورقه های زیاد از دیگران می دادند. او را عضو مجلس اعلان می کنند. ازین دستور تمام اعضای مجلس جمع می شوند. هر حزبی که اکثریت اعضا بآن متفق است قائد خود را می گزیند. گویا آن شخص نخست دزیر می شود و دیگر وزیران بشورت او نامزد می شوند و یک هیئت کابینه تشکیل می شود. در کشور های جمهوری لازم می شود است که حزب های سیاسی قائم بشوند تا بعد از بحث و تنقیح اہلیت و کفایت اعضای حزب خود سنجیده نامزد بکنند. نامزدگان حزبی که به اکثریت کامیاب می شوند. اختیار دادند که تشکیل کابینه وزارت بکنند. و عنان دولت بدست خود گیر. گاهی باشد که در کشوری احزاب سیاسی زیاد می باشند و هیچ حزب را اکثریت حاصل نیست. در آن حال هر حزب کوشش می کند که حزب دیگر را با خود متفق کرده هیئت کابینه سازد. مثلاً

عدہ ای کرسی ہا در تشکیل شورای جمهوری فرانہ این طور بود .

۱۰	حزب جمہوری خواہان آزاد	۷۸	کونستہا
۱۲	جمہوری خواہان مستقل	۷۳	ہفت جمہوری خواہان ملی
۴	اتحادیہ دموکرا تھای الجزائر	۴۸	سوسیالستہا
۴	گروہ مسلمانان مستقل	۳۲	گروہ چپ

دریں صورت اکثر اتفاق می افتد کہ حزبی از یکی جدا شدہ بدگیری می پیوندد و حکومتی مستقلی برپائی شود . ہر ہفتہ کابینہ وزرای لوز بود می آید .

گرچہ تشکیل دولت جمہوری بایں دستور انتخابات درست و بہترین معلوم می شود . اما اکثر ہزار ہا خرابی در انتخابات راہ می یابد . اغلب نامزدگان تو انگر . مالدار و کارخانہ دار کامیاب می شوند و نامزدگان مخلص . مہین پرست و با کفایت . مسکین . مفلس نا کامیاب می شوند . در کشور ہمچو ما کہ مردمان کم سواد و بی سواد باشند . این قدر شعور سیاسی نمی دارند کہ آزادانہ بنامزدگان لائق رای بدہند . اکثر مردم برای معاش خود محتاج مالداران می باشند . بدین سبب نتوانند کہ خلات رضامندی آقایان خود را ی بدہند . در مجلس شورای ایالٹی پیش از تقسیم ہند اعضاء مجلس این چنین مردم بودہ اند کہ حرتی از سخن رانی ہا کہ در اجلاس مجلس ابراز می شدند ہمہمیدند و اکثری عنزدند . ہنگام آرا شماری باشارہ مردم دیگر دست ہا بالامی کردند . وقتی باشد کہ مامورین دولتی در طرفداری حزبی تشدد

می کنند. رای دهنندگان مخالف را تبعید می کنند. جلس می کنند. رعب دهمید می کنند. رشوه می گیرند و در راه آزادی شان مانع شده مخالفت می ورزند. در این طور مقصد حقیقی انتخابات گم می شود. در انتخابات ۱۹۳۴ همین صورت حال برپا بود "حزب متحد" بر سر حکومت بود. در مقابل این حزب سیاسی محض و نامزد مسلم لیگ توانستند که کامیاب بشوند.

زمانه انتخابات هتنگامه عجیب بود. غیب جونی ها و نکته چینی های یک دیگر می شود. یک دیگر را دشنام می دهند. برادر از برادر جدا می شود اکثر با هم می آویزند. می جنگند. حرکات ناشایسته می کنند. در دفتر انتخابات نامهای مردگان را درج می کنند و نامهای مردم که مطابق شرایط رای دهندگی حق ندارند. به دروغ و فریب اندراج می کنند. وقت آراشماری شخصیت اشباهی داده رای می دهند. پول بی شمار در ضیافت ها و سواری ها صرف می شود و نامزدگان ناکامیاب نامراد و بر باد می شوند. در انتخابات سنه ۱۹۴۶ در ایالت پنجاب مبلغی ۶۶۳ و ۲۳۳ و ۳ روپیه برای نامزدگان مسلم لیگ صرف شد و نامزدگان که برای خود خرج دادند با آن شمار نمی رود.

چون که این زمان همیں دستور جمهوری پسند خاطر هر کشور افتاده است که نمائندگان از ما بر ما حکم را ان باشند تا محکومیت یک مرد مطلق العنان محسوس نباشد و در زمان روایان ما تحت باز پرس ما باشند. بنا برین واجب است که نمائندگان ما مخلص و باشعور و تجربه کار و با کفایت باشند تا

نظم و نسق ملی با سلوب خودش مبرا انجام یابد. ما را باید که این کار به شرافت ملی و
 یقین رای و تدبیر ادا کنیم. اگر نمائنده ما فداکار است ما فداکار و با شهامت
 شناخته خواهیم شد. اگر نمائنده ما مردکی بود سالوس و حقه باز و یا جوان
 مرد است که خود را وکیل ملت خوانده حقوق ملی را فراموش می کند و جاه
 طلب و سخاوت می باشد. برای ما شرمساری است. باید که ما شیران و شیر
 دل را بنمائندگی و خدمت خود استخدام کنیم نه گرگان آدم خوار و درویشان
 مکار. این نکته همواره در نظر باید داشت که امراض اجتماعی مانند امراض
 طبیعی نخست طبقات پایین را فرا گرفته و از آنها بطبقات بالا سرایت می کند
 و در حقیقت اگر عامه مردم از پلیدی های اجتماع و فساد و اخلاق پست
 طبقات بالا تر بگذرنی تر افتند بر صفت فساد و تباهی آشکار بشوند.

رای امانت است است که به مستحق ترین مردم داده شود. در کشور
 آزاد هر انتخاب مهم آزاد باشد. هر شخص که متقی - لائق - با تجربه - دلیر و
 دور رس باشد. باید که قانوناً مجاز باشد که عضو مجلس شورای باشد. لازم
 نیست که صاحب مالک و مالدار باشد. چرا قوانین و مقررات کشور ما
 بطوری تیار شد که یک جوان بی زر که دارای قریحه و نیرو مندی فکری است
 بتواند بمنزله یکی مجلس انتخاب بشود. امید است که در مملکت ما این طور
 قوانین تیار شود که انتخابات آزاد باشد.

باید دانست که در جمهوریست اسلام همه افراد درجه مساویانه دارند
 هیچ امتیازات تصویبی بر وجه طبقه و جماعت موجود نیست و جماعتی

مراعات خصوصی نتوان یافت . در جمهوری مغربی هر جماعت آرزو مند است که دارای اختیارات خصوصی و مفادات مادی باشد و برای تحصیل این مقاصد اقتدار سیاسی حاصل بکند . همین جهت در هر کشوری احزاب سیاسی بوجود می آیند . جماعتی با اکثریت آرا کامیاب می شود و تشکیل کابینه می کند و لائحہ عمل برای ترقی و نظام و آرام مردم آماده می کند و جماعت مخالف ناکامیاب شده تنقید و تنقیص می کند و جمهوری اسلامی ضرورت جماعت مخصوص نیست و نه موجودگی حزب مخالف لازمی است . در نظام اسلامی تعدادن تمام ملت شامل می باشد . مقصود مجالس شورای و قانون سازان این باشد که اصول های رایج احوال و کوائف خصوصی کشور اطلاع بکند . این کار هم بردوش آن جماعت بار نمی توان کرد که اکثریت آرا بر آن تصویب کرده باشد بلکه بآن جماعت فقهای روشن فکر و دین دار باید سپرد که اهل این کار باشند . مقصد دولت در اسلام این است که آن احکام خداوندی را نافذ داند که هر مرد جمهوری بر آن اعتماد دارد و این که احکام خود ساخته را یک جماعت اکثریت بر جماعت اقلیت با جرح وادی می کند ازین جهت اعتراض به قبولیت و عدم قبولیت نیست . قانون قرآنی بیشتر موجود است و ضرورت دستور سازی و آنگاه لائحہ عمل محض بر جماعت اکثریت واجب نیست .

اشتراکیت و اسلام

نظریه اشتراکیت در گیتی بسیار مقبول شده است. قائدان روسیه بنای دولت بر این نظریه نهادند. زاریت را بیاد دادند و یک دولت شوروی ریاست های متحده قائم کردند و به کوشش و استقلال لایحه عمل پنج ساله وضع کرده بسیار ترقی کردند. کشورشان آبادان شده مردم خوانده و باصفا شدند. افلاس و احتیاج دور شد. مزدوران توانا شدند. شهمنشاهان فنا شد. دولت به مرگ رسید. در مدت بست پنج سال قوم مرده جان یافت. مردم کشور های دیگر که خود قبلا ی افلاس و احتیاج بودند. بعد از اختتام جنگ عالم گیر صد مات شدید بر وا شسته بودند و حل مشکلات خود می جستند. وضع اقتصادی شان بیاد رفته بود. کشور های مستغنی مانند المان و انگلستان و فرانسه و ایثالیامقروض شده بودند. بر مردم تعطیل و بی کاری عادی بود. تبلیغات نظریه اشتراکیت درین ممالک بسیار موثر و مقبول شد. ریاست های کوچک مثل ایستونیا. لیتویا. جارجیا. چین ترکستان و دیگر اتحاد شوروی را قبول کردند. همه منگولیا و سا بیریای زیر تصرف ایشان آمد. درین زمان قسمتی از کشور چین نیز در تسلط اشتراکین آمده است. نفوذ اشتراکیت در برآمد طایا و کشور های ایشای جنوبی و

هند و ایران هم محسوس شده است. مملکت های بزرگ مانند انگلیس و امریکا و فرانسه و دولت های استعماریت پسند دیگر اشتراکیت را بنگاه فتنه و خطر می بینند و اقدامات شدید گرفته اند تا این سیلاب را جلوه گیری نکنند. مردم را که حمایت اشتراکیت می کنند بر تداوم می فرستند. بعضی را تبعید می کنند و اطلاق شان را توقیف می کنند و زمانی نگزشته است که دولت های مغربی متحد شده اند تا در مقابل روسیه و قوه های اشتراکی محاذی آماده کنند.

اعتقاد عمومی این است که در کشور اشتراکی زمین و محصولات زمین و دیگر وسائل اقتصادی در ملک کشور می باشد. کسی را حق خود ملکیت نیست مرد و زن در بجه هم ملکیت کشور اند. هر چه حاصل می شود. باید مطابق حیثیت و صلاحیت مردم تقسیم می شود و هر شخصی را باید که بقدر عقل و صحت خود کار بکند و برای ضروریات خود هر چه را باید بکند. این چنین نظام معاش خیلی خوش آیند است. اشتراکین می گویند که مالداران و سرمایه داران ظالم و غاصب اند. حقوق مردم مفلس و مزدور را غصب کرده اند. می خواهند که خود تنبل و بیکار مانده حاصل های محنت مزدور و دهقان بخورند. اشتراکین برای پر بردن نظام سرمایه داری تلقین می کنند.

طبقه ای از مردم در پاکستان عقیده دارند. چرا نباشد که در مملکت ما نیز این طور نظام قائم بشود و کشور ما نیز مانند روسیه ترقی بکند و مردم خوش حال و فارغ البال بشوند. مفکرین و علمای دین می گویند که چون اعتقاد می داریم که اسلام دین الهامی است و به هر طور کمال است باید که دارای چنین قوانین.

باشد که از مآصل اصلاح احوال ما بگذرد و مسائل معاشی و اقتصادی ما را حل فرمایند
 این یقین می‌داریم که یقیناً در اسلام دوائی هر مرض ملی موجود است.
 اسلام خود یک نظام مکمل سیاسی و معاشی دارد و مطابق عین فطرت
 ما است و برای مردم در هر طبقه مفید و اصلاح کننده است. نظریه اشتراکیت
 نیز یک نظام معاشی نیست بلکه یک نظریه حیات در بردارد. مردم فوائد
 بیرونی آن را دیده فریفته می‌شوند ولی بر خرابی های اندرونی این نظریه نگاه
 نمی‌دارند. البته این قدر واضح است که در نظام معاشی اشتراکیت و نظام
 معاشی اسلام مشابهتی است. هر دو خیرخواه مردم غم نمی‌اند و بهبود هر طبقه
 مردم مقصود نظر آن است هر دو سرمایه داری. ذخیره اندوختی و سود خواری
 را دشمن اند. لیکن مقصود انسانی محض منافع دنیوی نیست. عاقبت هم
 چیزهای هست و نظریه اشتراکیت. اخلاق و روحانیت و تقدیر و آخرت را
 بچیزی نمی‌شمارد.

ایجاد نظریه اشتراکیت را به مارکس نسبت می‌کنند. مارکس فلسفی بود. فلسفه
 اش از فلسفه های متذرع است. هیچکس اقتصادی و اثباتی که بنیاد کائنات بر
 تصور است. بعد از مدتی یک تصور پست و ناقص می‌شود و تصور دیگر
 قوی تر قائم می‌شود. این تصور دیگر نیز وسعت یافته تصور نوزاد تخلیق می‌کند
 که بعد آن باشد. همین طور هر عمل تبدیلی برقرار می‌ماند. روح عالم مردم
 ترکیبی می‌دهد که این پیکار تصورات بر پا باشد. از تعبیر تصورات اقدار
 هم متغیر می‌شود. از این جهت در دنیا چیزی را ثبات نیست. مارکس تا حدی

هیچکس را متابعت نکرد. ولی از جدلی تصور به جدلی مادیت داخل شد و پیکار
 تصورات را فراموش کرده بنای فلسفه خود بر این نهاد که در کائنات یک
 نظام مادی پیدای شود. بعد از مدتی این نظام بر کمال رسید و خود در
 اندرون خود قوای مخالف را تخلیق می کند و نظام را برهم می کند. همین طور
 نظام دیگر نظام نخستین را متغیر می کند و جنگ اضداد برپا می ماند. هیچکس گفت
 که محیط انسان از تغییر تصورات اندرونی مبدل می شود. مارکس گفت که محیط
 انسانی خود فکر و تصور انسانی را مبدل می کند. ماده از خود موجود است و آن
 توانایی را تخلیق می کند. همین توانایی در گیتی موجب حرکت داده و شعور
 است. در این کائنات عمل ارتقا جاری است. تا وقتی که ربط باین اجزا
 قائم است. انسان زنده و باشعور است. چوں این ربط قنای شود.
 انسان هم محو می شود. مادرای انسان هیچ توه نیست. مذہب. اخلاق مابعد
 الطبیعیات و تصورات دیگر دشمن آزادی حقیقی است. مذہب مخلوق
 ذهن انسانی است. آن کس وابسته به مذہب است که از مقام انسانیت
 بی خبر است. بنای فساد در دنیا نظام معاشی است. چوں یک نظام
 معاشی زور آورتر از اول بوجود می آید نخستین تباہ می شود. تمام جنگ های
 دنیا بر مسئله "نان" برپا شده است. مارکس در منشور اثتر اکییت
 می نویسد.

"بنای معاشره بر نزاع طبقاتی است. غلام و آقا. تو نگر و مفلس.
 سرمایه دار و مزدور همواره خلاف یک دیگر بر سر پیکار اند. این جنگ از

قرنها جاریست. گاهی یک طبقه غالب می شود و گاهی دیگر و گاهی هر دو طبقه ازین جو آله خاک می شوند.

مارکس مقاصد اشتراکیت را این طوری بیان می کند.

“ سرمایه دار در دنیا ظلم و تشدد برپا کرده اند. مدافعت این است که امتیازات طبقاتی را محو کرده بشود. یک جماعت مزدوران بر سر کار آمده یکسانیت و مساوات پیدا بکنند. خیال ملک شخصی و حقوق انفرادی را یکسر از دماغ بدر بکنند. چون جماعت مزدوران تسلط یابد. همه اطلاق و خزان سرمایه داران را در تصرف خود آورد. برای حصول این مقصد باید که بایک قوه مسلح نظام معاشره موجوده را بباد داده بشود “

لینن که بعد از انقلاب روس در ۱۹۱۶ امر مطلق شد. در عقاید و اعتقادات اشتراکیت چنان می گوید.

“ قوه های غیر مرمی سرمایه داری در ذهن انسانی یک صورت 'خوف' نقش کرده است. انسان وجود حاکم اعلی یعنی خدا را تصور می کند و ازان تخیل خائف می شود. تا وقتی که این تخیل خدا از ذهن انسانی فنا نگردیده شود. این لعنت سرمایه داری محو نخواهد شد “

“ مذهب برای مردم تریاک است. تمام اهل مذاهب آله کار سرمایه داران اند که بتوسط آن حقوق مزدوران را پامال می کنند و آنان را فریب می دهند. این از وظایف اشتراکین است که خلافت مذاهب جنگ کنند تا مذاهب ازین صفحه هستی گم بشود “

یعنی در باره اخلاق رای می زند که هر کوشش که در برهم زدن نظام معاشرت کهنه و در تنظیم مزدوران بکار برده شود عین اخلاق است. شریعت و اخلاق اشتراکین همین بس است که بهر طور که باشد استحکام و استبقای قوت امر میر شود. چنانچه در تحفظ مفاد جماعتی ارتکاب جرم. دروغ و فریب عین راستی و راستبازی است. امر مطلق در نظر لیکن آن هستی بر قوه است که پایند قانون و ضابطه نیست. امریت عبارت است از قوت غیر محدود که بنی جبر و اکراه باشد و هیچ سر و کار به قانون و شرع ندارد.

از عقائد بالا این نقطه واضح است که اشتراکیت نفی خدا. نفی ضوابط اخلاق و نفی حکومت می کند بقول اقبال.

کرده ام اندر مقاماتش نگاه لا سلاطین و لا کلیسا لاله
 همین فلسفه اشتراکیت است که از فلسفه اضمحلال بیگل آغاز شد و
 بازار کس بنیاد آن را بر مادیت نهاد و آخر از دست لیکن دستمایین
 در دو سه شکل عملی گرفت.

حالا باید که بغور مطالعه کنیم که در مقابل اشتراکیت اسلام نیز فلسفه زندگی دارد یعنی بعقیده آن.

۱. کائنات را یک آفریننده و حرکت دهنده است که او را خدا میگویند
۲. یک عالم امر است که مستقل و غیر متبدل است و آن حق است
- ماده منظر عالم امر است و تغییر پذیر است و در آن حوادث رونمایی شود

لیکن این تغیرات نتیجہ ہدایت خداوندیست . کائنات بر یک مقصد متعینہ
 رواں است ہر چیز مجبوراً مراست . لیکن انسان با اختیار است ارادۃ انسان
 جنبہ اشان الہی دارد . این ارادہ یا 'انا' در ہر انسان قدر مشترک است
 انسان نیز از عالم امر ہدایت می یابد . این ہدایت را وحی می گویند . وحی
 اقدار مستقل را تبیین می کند کہ آن را احکام الہیہ می گویند . انسان در زندگی
 خود بر این احکام عمل می کند و باین اقدار ہم آہنگ شدہ قرب خداوندی می جوید
 ہر شی در کائنات بنی بر تعالی و تعاون یک دیگر است . از ہمیں ربط باہمی
 یک جامعہ تشکیل می شود . انسان نخست خود را درست می کند و بعد ازاں
 جامعہ را تابع اقدار مستقل می کند . بعضی از مردم اطاعت احکام الہی نمی کنند
 ازین جهت برای شکستن این مخالفت لازم است کہ جماعت فاعلہ را قوت
 باشد . این قوت را نظام حکومت می گویند . نظام ہای فاصیانہ باین نظام
 حکومت متصادم می شود . ہمیں تصادم جنگ خیر و شر و حق و باطل است .
 نظام حکومت کہ بر اقدار مستقل قائم است . برای ہر کس سامان پرورش پیا
 می کند . در معاشرہ توازن درست می کند . محصولات زمین را بہ عدل و
 احسان تقسیم می کند . منہای مقصد این است کہ

کس نباشد در جہاں محتاج کس

نکتہ شریع میں این است و بس

در نظام اسلام شخصی بر زمین حق ملکیت نمی دارد . مرکز ملت یعنی

نظام حکومت قرآنیہ بر زمین و محاصل زمین تصرف دارد و بر حاجت مندان

صرف می کند. خدای عز و جل در قرآن می فرماید
 "گر دانید دران کوه ها از بالای آن و برکت داد دران و
 اندازه کرد دران خود دینی های آنرا در چهار روز و مساوی
 برای طلب کنندگان" $\frac{۲۱}{۱۰}$

خواه زمین باشد خواه وسائل صنعت و حرفت مقصود از فراموشی ذر
 و ذئیره زر باشد. قانون خداوندی بر اکتناز یعنی ذر اندوزی بشارت
 عذاب می دهد.

"زای بر عیب کننده و بدگونی آنکه جمع کرد مالی و شمرد -
 آن را می پندارد که مال او جاوید خواهد ماند نه چنانست هر آینه
 انداخته شود در آتش در هم شکننده که بر آید بر دلها" $\frac{۱۰۴}{۶-۲}$
 و آنرا که گنج می نهند. طلا و نقره را و انفاق نمی کنند آن را در راه
 خدا پس زده ده ایشان را بعباد در دناک روزی که گرم کرده شود
 آنها در آتش دو تریخ بس داغ کرده شود یا آنها پیشانی های ایشان و پهلوی
 ایشان و پشت های ایشان. این است آنچه گنج نهاده بودید برای خود ها.
 پس بچشید آنچه را بودید که گنج می بنادید" $\frac{۹}{۳۶-۳۶}$

جسای دیگر این نکته را واضح تر می گوید که مال را خرچ بکنید -
 ان لایکون دولة بین الاغنیاء - $\frac{۵۹}{۱۰}$ این اصول گردد شش
 ذر است. اصول محنت و عمل این است لیس للانسان الاماسعی
 برای انسان همین چیز است که برای آن سعی میکند. ازین آیت واضح است که

۱. کسی بی محنت چیزی نمی تواند گرفت. کسی که چیزی بی محنت می گیرد آن داخل ربهوا است.

۲. کسی حاصل محنت دیگر نتواند گرفت. اگر بگیرد آن داخل غصب است.

۳. کسی حقوق محنت دیگر بجبر نتواند گرفت.

در کائنات انسان توای اکتسابی و صلاحیت های کوشش مختلف دارد. اذین جهت حاصل محنت هم یکسان نباشد. قرآن اختلاف مدارج را در او میدارد و هر فرد را حق دارد حاصل محنت خود قرار می دهد. ولی او را مالک نمی گویند بلکه او را امین می گویند. امین از حاصل خود برای ضروریات ذاتی می تواند گرفت مگر مجاز نیست که اسراف کند یا تبذیر نماید. اگر کسی زر فاضل دارد. حکومت قرآنی بصورت زکوة از او پس میگیرد. آنان که صلاحیت زیاد تر دارند و زرد مال زیاد تر از هم می کنند. بر آن ها واجب است که فاضلات را به مردم کم استعداد پس دهند.

فما للذین فضلوا برأوی رزقهم علی ما منکت ایما لهم فهم
فیه سوا بنعمة الله یجهدون

۱۶
۱۲

چون حکومت قرآنی حق دارد که بر محاصل زمین و نخل این زمین و اکتسابات مردم تصرف دارد. بر آن واجب است که هر کس را کاری بهیچا کند. اگر حاصل محنت او برای ضروریاتش کم است. باید که حکومت کفالتش بکند و برای آنانکه محتاج دینی صلاحیت. ناکارده و لاوارث اند باید که کفاف نشان را ذمه گیرد. ذرائع محاصل یعنی زمین و کارخانه ها در ملکیت ملت

است. باید مرکز طاعت برای هر کس جای سکونت کند.
 در چنین نظام معاشی برای هر کس آرام و راحت و تحفظ ذاتی محسوس
 خواهد شد. یک مرد کاسب برای بسیاری از محتاجان خانواده خود بیقرار
 نخواهد ماند. زندگی و مرگش هم با سکون خواهد بود. مرکز طاعت برای لذتشان کفیل
 است.

منتهای مقصود اشتراکیت مہیای نان است. برای هر کس. این تصور
 زندگی محض مادی است. انسان برای مقصد بلند و بالا آفریده شده است
 زندگی محض برای خوردن و زیستن نیست. مثله نان در زندان به صورت
 اعلیٰ حل می تواند کرد. هر زندانی کار مقررہ انجام می دهد و نان می یابد نظراً
 اشتراکیت در چنین حال شایع می شود و در عمل می آید که صورت زندان باشد
 یعنی آنجا که مردم را برای ضروریات خوردن فراهم نشود. چون این نظام
 غیر نظری محیط می شود. یک نظام غیر نظری دیگرهای آن می گیرد. و کذا لک
 لوقی بعض الظالمین بعضاً

گر در کشور ما کشود دیگر این چنین نظام غیر نظری قائم است که مردم
 مفلس و ناچار. بیسار و بی سکون اند. کار زیادی کنند و معاوضه کم می
 یابند و هر چه حاصل می کنند. برای ضروریات افراد خانواده کافی نیست
 در آن کشور هر چه احتیاط بکنید اقدامات شدید تر بگیرید. اشتراکیت، نفوذ
 خواهد یافت. مردم عمومی را جان بیشتر عزیز است. و او قدر اخلاق فراموش
 می کند. گرنان نمی یابد بغاوت می کند. همین جهت رسول خدا صلعم

فرمودند. الفقراء یکاد کفرًا

اگر سلامتی بخوابید آل در اسلام است. اسلام نظام فطری
آماده می کند و حل همه مشکلات را آماده می کند.

جهاد

جهاد عبارت است از کوشش و محنت. ایمان و عمل برای مومن یک نصب العین است. ایمان تعیین مقصد است و عمل برای حصول آن مقصد جد و جهد است. از جنبش کوچک تا قربانی نفس و جان جهاد است جنگ و قتال نیز از مقامات جهاد است و مقصد جهاد خود تکمیل ذات است و هم ارتقای شرف انسانیت.

اروپاییان و غیر مسلمانان بر دست قشون اسلامی شکست های سخت خوردند و فولادی و زبردستی مجاهدین بر سرشان سخت آمد. عقائد ساده ای اسلام در گیتی مقبول شد. گروه در گروه اسلام قبول کردند. جذب توحید. اخوت و مساوات در دل مردم جاگزین شد. اغیار ازین قوت عالمگیر اندیشیند اسلام را برای ملک و ملک و دین خود خطر بزرگ خیال کردند. ازین جهت تبلیغات غلط و دروغ انتشار دادند گرفتند. چون خلافت راستی عقائد چیز می توانستند که بگویند. مسلمانان را بدنام کردند. افترا بستند و گفتند که مسلمانان ظالم و وحشی اند. ستم رانی. خونریزی شمار ایشان است. زن و بچه را قتل می کنند. آبادی ها را ویران می کنند. عبادت خانه ها را بباد می دهند. مذہب ایشان برای جنگ و قتال تلقین

می کنند. دیگران را بجز واکراه مسلمان می سازند. غرض ازین تبلیغات دروغ
این بود خلاف مذهب اسلام در دنیا نفرت پیدا شود و دیگران از حقیقت
اسلام بیگانه مانده اثرات قبول نکنند.

این خود فریبان چه قدر نادانند. این دروغ یافنی ما برای اسلام
است که خود معنی آن سلامتی است. قد جاءکم من اللہ نور و
کتاب مبین. یدعی به اللہ من اتبع رعتوانه سبیل السلام $\frac{۵}{۱۶-۱۵}$

آنان که بر راه راست می روند لهدار السلام عند ربهم $\frac{۶}{۱۲۷}$
و برای آن ها که در دنیا فساد برپا کنند خدا مژده فساد می دهد و سزاوار لعنت
قرار می دهد. خدای عزوجل فسادکنندگان را دوست نمی دارد و یقیناً از
نعمت های الهی محروم می سازد. قل ان خداوند نیست و ما کان ربک
لیهک العری بظلم و اهلها مصلحون $\frac{۱۱}{۱۲}$ مسلمانان در حقیقت
و دشمنی حدود قوانین الهی مقید اند. برای هر یک دست صلح و آشتی
درازمی کنند. بر زیر دستی دست بالائی کنند. اگر غیر مذهب خدای ما را
دشنام می دهد. ما را نباید که بزرگان دین او را بد بگوئیم. خدای بزرگ
حکم می فرماید که عدل بکنید. راه انصاف پیمائید. مال یتیم را دست اندازی
نکنید. پیمائش و وزن اشیاء بدانست بکنید. برای حق پای استقامت
محکم دارید. با دشمنان نیک بگذارید. دشمنی دیگر شماران را برانگیزد که از
راه عدل دور بشوید.

اسلام احترام انسانیت می آموزد و از قتل آدمی منع می فرماید.

نزد آن من قتل نفساً بغير نفس او قتاد فی الارض کانتها قتل الناس
جیباً $\frac{5}{37}$ " این که بکشد نفس را بغير نفس یا فسادی کند در زمین
 پس گویا کشته آدمیان را همه اگر قتل بشود خون بهای او لازمی است -
 اصول مساوات و آئین عدالت تقاضای کند که آزاد را آزاد و غلام را
 غلام قصاص گرفته شود که در قصاص زندگی پنهان است. "همزای بدی
 بدی است مثل آن. پس هر که در گزشتت و اصلاح نمود.
 پس مزد او بر خدا است. بدوستی که او دوست نمی دارد ستمکاران

را $\frac{54}{270}$
 این که می گویند اسلام بزور شمشیر منتشر شده است. اصلاً دروغ
 است. در قرآن فرمان واضح است لا اکراه فی الدین -
 ایمان محض این نیست که شخصی بجز بربان اقرار کند بلکه باید که در دل
 تصدیق آن اعتقادات بکند. اگر خدا خواسته تمام انسانان را بر یک دین
 آفریده ولی او چنان نخواسته است. می گوید.
 " رسول خدا بگو. حق از پروردگار است پس هر که خواهد

ایمان آورد هر که خواهد پس کافر بشود" $\frac{18}{29}$
 در ای مردم که آمد شمارا حق از پروردگار شما پس کسی که
 هدایت یافت پس جز این نیست که هدایت یافت برای نفس
 خود و کسی که گمراه شد پس جز این نیست که گمراه می شود بر
 خودش و نیست من بر شما وکیل" $\frac{10}{108}$

اسلام مجموعه چند رسم نیست که شخصی در کنج خانه نشسته ادا می کند
 و نه کسی را چیز ذاتی است که در گوشه اول محفوظ می دارد و به دیگری
 علاقه نمی دارد. اسلام یک قانون اجتماعی و لایحه حیات است. برای
 مسلمانان از فرائض خداوندی است که ایشان در دنیا قوت بگیرند. تمکنت
 یابند. نائب خدا باشند. احکام الهی را تبلیغ کنند و عدل بکنند. زیردستان
 را امداد بکنند و در محافظت خود دارند. نیکی با ارا انتشار بدهند. از بدی
 ها منع بکنند. برای نفاذ این احکام لازم است که یک قوت نافذ یعنی
 حکومت بدست شان باشد تا آنها که بدی می کنند. حقوق دیگران را
 غصب می کنند و بر زمین خداوندی نساد می کنند. به سزار رسانده بشوند.
 ذاتی و زانیه را به صدوره زده بشود. دزد را دست قطع کرده بشود.
 و آنها که در قیام امن و سلامتی مزاحم شوند بزندان فرستاده شوند. تبعید
 کرده شوند. ضرورت باشد که گرون زده بشوند.

مسلمان در نفاذ این احکام کوشش می کند و هر کار را به مقابلهت و
 نرمی و صلح جوئی سرانجام میدهد. گروه های سرکش و حدود فراموش پروا بکنند
 و برای تحزیب بکوشند. مسلمان برای آزادی خود و آزادی انسانیت در
 مدافعت مسلح می شود و جان بکف در میدان رزم می آید و از جان دادن
 دریغ نمی کند

ما سوی الله را مسلمان بنده نیست
 پیش فرعونی سپر انگنده نیست

مسلمان جنگ می کند و در آن حال که مظلوم و مجبور می شود. خدا خود اجازه می دهد
" دستوری داده شد مرا آن را که مقابله کرده شده اند بسبب آنکه ایشان

ستم کرده شده و بدستی که خدا بر نصرت ایشان بر آئینه تو است .
آنکه بیرون کرده شده اند از خانه های خود بجز حق مگر آنکه می گفتند پروردگار
ما خدا است و اگر توبه کردیم خدا بپوشد ما را بعضی ایشان را بسبب
بعضی بر آئینه ویران کرده شدی. صومعه ها و کلیسا ها و کنیسا ها و مسجد های که
یا کرده شود در آن با نام خدا بسیار بر آئینه یاد می کند. البته خدا کسی
را که یاد می کند او را بدستی که خدا با تو هست از همینند" ۲۲-۳۹

در بتشید ایشان را هر جا که بیایید. ایشان را بیرون شان
بکنید از آنجای که بیرون کردند شما را و تفتنه سخت تر است
از کشتی..... پس اگر باز ایستند پس بدستی که

خدا امر زنده و مهربان است
۱۹۱ - ۱۹۲
قاتلهم حتی لا تكون فتنة دیکون الدین لله فان انتفوا
فلا عدوان الا الظالمین ط

غرض جنگ مسلمانان مدافعت است. ایشان برای تحفظ دین خود جنگ
می کنند. در تبلیغ دین آزادی می خواهند. اقوام پس مانده و گمراه را پیام حق
و صداقت می دهند و از تیرگی برداشتی می برند. چون قرآن و گمراه را حق
آزادی فکر و رای می دهد. مسلمانان از دیگران می خواهند که ایشان به مسلمین
اسلام تعرض نکنند. با ایشان پیمانها می بندند. معاہدات استوار می کنند.

و خود را پابند آن پیمان‌های کند. چون کافران و مشرکان عهد‌های شکنند و حدود را فراموش می‌کنند مسلمانان بایشان جنگ می‌کنند.

چون جماعتی از مسلمانان در مملکت نامسلمان زندگی می‌کنند و مردم آن کشور بر ایشان ستم می‌رانند. جبر و ظلم می‌کنند و آن‌ها نزد مرکز ملت اسلامی فریادی کنند و معامله به عهد و پیمان سرانجام نمی‌شود و مسلمانان برای حمایت آن مظلومین جنگ می‌کنند. خدا مسلمانان را چنین جنگ هدایت می‌کند

«چیت مر شمارا که کارزار نمی‌کنید در راه خدا و ضعیفان از مردان و زنان و پسران آنانکه می‌گویند. پدر و گار ما برای ما از نزد خودیاری و قرار ده برای ما از خود مددگاری $\frac{۲}{۵}$ این جهاد وسیله اقرب خداوندیست و بدون جهاد کسی در جنت داخل نخواهد شد»

«کسانیکه ایمان آورده اند و هجرت نموده اند و جهاد کرده اند در راه خدا بمال‌های خود و نفس‌های خود بزرگ مرتبه‌تر اند نزد خدا و این گروه ایشانند ظفر یا نتگان» $\frac{۹}{۲}$

مسلمان زندگی خود را مطابق قوانین الهیه بسر می‌کند و محیط خود را نیز مطابق آن می‌گرداند. خود مطابق محیط نمی‌شود سه

گر نسا زد با مزاج او جهان می‌شود جنگ آزما با آسمان
بر کند بنیاد موجودات را می‌دهد ترکیب نوزدات را

می کند از قوت خود آشکار روزگار تو که باشد سازگار
 چون مسلمان کار خدا می کند خدا خود جان او را متکفل می شود
 ” بدرستی که خدا خریده است از مومنان نفس های ایشان را باینکه
 برای ایشان است بهشت . جنگ می کند در راه خدا . پس
 می کشند و کشته می شوند . وعده داد برای حق در توراہ و انجیل
 و قرآن و کیت وفا کننده تر بجهد خود از خدا پس شادمان باشید
 بخزید و فروخت خود که مباحث کرده اید با آن و این است
 رستگاری عظیم “

۹
۱۱

این تجارت است که سرمایه از نفع است و هیچ زیان نمی دارد .
 دو ای آنانکه ایمان آورده اند آیات دلالت کتم شمارا بر تجارتی
 که بر هاند شمارا از عذاب دوزخ . ایمان می آورید بخدا و
 فرستاده او و کارزار می کنید در راه خدا بهمال های خود و نفس
 های خود . این بهتر است برای شما . اگر هستید که بدانید پیامرزد
 برای شما گناهای شمارا و در آور شمارا به بهشت های که می رود
 زیر آنها نهرها و جابه های پاکیزه در بهشت با جای اقامت
 این است فیروزمندی بزرگ “

۹
۱۳

اگر مسلمان درین جهاد جان می دهد حیات ابدی می یابد . خداوند تعالی
 می فرماید .

” گوئید برای آنانکه کشته می شوند در راه خدا ، مردگانند بلکه

زندگانشد لیکن شما نمی یابید^۲
 ۱۵۲
 "من منافع نمی کنم کارکننده از شما را. از مرد یا زن. بعضی از
 شما از بعضی اند. پس آنانکه مهاجرت کردند و بیرون کرده
 شدند از دیارشان و رنجانیده شدند در راه، من و کارزار
 کردند و کشته شدند هر آئینه محکم از ایشان بدی های ایشان
 را و هر آئینه داخل کنم ایشان را در بهشت های که می رود

از زیر آن با نبره توانی از نزد خدا^۳
 ۱۶۲
 جهاد برای هر مسلم و خلیفه زندگی اوست. کسی که از مال و متاع و
 جان خود از جهاد دوری دارد ایمان دار نیست.

"ای مسلمانان اگر بپوشیده باشند پدران شما و فرزندان شما و
 برادران شما و زنان شما و خویشان شما و مالها که کسب کرده
 اید آنها را و سوداگری که می ترسید از کسادای آن و مسکن های
 که خوشنود بودید آنها را دوست تر است بسوی شما از
 خدا و رسول او و جهاد در راه او. پس مترصد باشید تا بیارود
 خدا امر خود را و خدا ستمانی نمی کند جماعت فاسقان را"^۹
 ۲۳
 قومی که برای بقاء خود جهاد می کند و در کارزار حیات و لوله مسابقت
 دارد. زنده می ماند. قومی که درس جهاد فرا می گیرد. قوای آن مضمحل
 و بی کار می شود و بسی نگرزد که آن قوم از صفحه هستی ناپید می شود
 و اگر قومی که بر ذمه آن پاسبانی نوع انسان باشد از مجاهدات

می گویید خدا تو هم دیگر را بجای آن می آورد - تا کار خداوندی باز
نماید استند

عید الفطر

هر قوم جشن مخصوص دارد و از زمانی که انسان متمدن شده است هر قوم بدستور مخصوص جشنی برپا دارد. در حبشیان مردم خورده فریقا و مهر انگلان کوه های کوشان نیز در سال روزی باشد که محفل رقص و مهر و دمنه عقد می شود. چون که مردم لباس و زبان دبود و باش مختلف است. رسوم و عبادات ایشان هم گوناگون می باشد و می توانیم که از جشن های آنها ذهن در جحانات قومی را در یابیم.

جشن ها با عموم بر تبدیلی موسم می گیرند. مانند جشن نوروز در ایرانیاں یا بسنت در هندیاں یا در یادگار بزرگان دین و قائدان ملت مثلاً جشن میلاد مسیحی در مسیحیاں یا در یاد دانی واقعه بزرگ تاریخی مانند جشن روز استقلال در امریکا یاں. این همه جشن های مانند زندگی و تصور زندگی آن ملت که جشن ها برپا دارد. عموماً مقامی و محدود می باشد. مردم با هم دیگر رنگ پاشی. گل بازی و گل افشانی می کنند به سیر و تفریح می روند و یا برای وقت متعینه ترا تها می سرایند و مزامیری نوازند.

مسلمانان جشن ای خود از هر قوم و کشور جداگانه دارند. عید مسلمانان نه بر مکانی محدود است نه به شخصی وابسته است و نه علاقه به زمان تبدیلی

موسم با دارد. عید مسلمانان برای انبهار تشکر و اقتنان و نعمت بزرگ است
 مسلمانان دو عید پر پای می کنند و هر دو به یک دیگر مشابه است. عید اول عید
 الفطر است و دوم عید قربان یعنی حج. آنانکه برای حج و زیارت روضه
 اقدس سرود عالمیان صلی الله علیه و سلم و ادای قربانی های روند. برای
 ایشان این عید بزرگ است و آنانکه استطاعت حج نمی دارند. برای
 ایشان عید الفطر عید بزرگ است. عید قربان یادگار آن نعمت است
 که پروردگار عالم مسلمانان را یک مرکز روحانی و سیاسی یعنی کعبه بخشید
 و برایشان واجب گردانید که آنان هر سال در آن مرکز جمع شوند و بر خود
 آن کیفیت طاری کنند که تمام انسانان را با وجود اختلاف رنگ و نسل و
 وطن در یک سلک اخوت و مساوات منظم می دارد. انسان بست بر
 اختلاف رنگ و نسل و زبان و وطن حیات اجتماعی خود را شکسته و در هم
 بهم کرده از یک دیگر دور شده و اصل یک رنگی و یک جهتی و یک طبعی
 را فراموش کرد. چون مسلمانان عالم در میدانی یک جنبه سفید رنگ در بر
 کرده بیک زبان و یک حرف طواف کعبه می کنند. میان صفا و مرده سعی
 می کنند. در انحالی این اعتقاد پخته تری شود که انسانان با وجود گونا
 گونی رنگ و بوم اولاد یک آدم و در رشته انسانیت برابرند و یک
 مقصد و منتهای دارند.

عید فطر بعد از اختتام ماه رمضان می آید. خدای بخشنده و دانا
 بر مسلمانان قرض کرده است که ایشان هر جا که باشند. برای یک ماه روزه

دارند که مقصد روزه این است که مسلمان متقی بشود. بر شهوات نفسانی جبر و ضبط آورده تشنگی و گرسنگی را عادی کرده هنگام مجاہدات زندگی و جنگ ثابت قدم بماند. روزه محض اجتناب از خورد و نوش یا فاقه کشی نیست و خدا بر بندگان خود ستم نمی کند بلکه روزه علاج و تربیت روحانی است. روزه در نفس خود را از هر فسق و فجور نگه می دارد. زبان را به غیبت و حرف ناشایسته آلوده نمی سازد. بر روزه دار واجب است که پاک دل و پاک بین باشد. روزه مجاہدۀ نفس است و گویا امتحان سالیانہ مسلمان است تا نفس که برای یازده ماه گرفتار بے اعتدالی ما بوده است بار دیگر متنبه شود و خود را از پلیدی ها پاک بکند. سخت دلی که بر محتاجان و بی کسای نرم نمی شود و بر تشنگان و گرسنگان رحم نمی خورد و خورد تشنه و گرسنه مانده احساس می کند که چون یتیم و بی نوا بی نان و آب می شنیدند چه آفت است که بر سرشان می آید. چون بنده مؤمن پانی استقامت داشته ازین امتحان کامیاب می شود. او را یک لطف و سرور محسوس می شود. وی خدای بزرگ و اعلی را شکر ادا می کند که وی بار دیگر او را توفیق داده است که بازادی دستدرستی بخورد و نوشد.

اهمیت و برکت روزه و عید فطر ازین رو افتزول تر است که قرآن مجید در ماه رمضان نازل شد گویا مردم را یک نور عطا شد که از تاریکی های کفر و سمرگشی بر آورده به روشنی ایمان و حق دمی آرد. برای بنی نوع

انسان قانون حیات اجتماعی میسر شد. برای اقوام پیشین پیغام بر او آمدند. و پیام خداوندی آوردند. مردم سرکش آنان را کشتند و کتاب های خداوندی را میخ نمودند یا تحریف و تاویل کردند. آخر صحیفه آسمانی آمد و تصدیق کرد که این کتاب است لا یاتیه الباطل من بین یدیه دلائل خلت تنزیل من حکیم حمید - این نعمت بزرگ ترین است که مخصوص بامت مسلمه شد. بنده مومن چون در ماه رمضان قرآن می خواند یا می شنود. رحمت خداوندی بر او نازل می شود.

صبح عید مسلمان با مداد او بر می نيزد نماز گزارده برای فاتحه خوانی رفتگان و عبرت گزینی به گودستان می رود. بعد ازال آمده غسل می کند حسب توفیق جامه های پاکیزه می پوشد. خوشبو می مالد. مقدار غله یا نقد از جانب هر فرد خانه "فطرانه" ادا می کند. تا آن مبلغ و غله در محتاجان تقسیم بشود و آن ها نیز از مسرت عید محروم نه مانند. انبیا واجب فایغ شده در همراهی عزیزان و دوستان برای ادای دوگانه عید روانه می شود. آهسته آهسته تکبیر گویان پروردگار را یاد می کنند با بهره شگفته راه گیران را سلام می کند و دعای خیر می گوید. در عیدگاه می رسد. مسلمانان هزار در هزار جمع آمده اند. صفها درست می شود تکبیر بلند می شود. امیر و غریب. آقا و غلام در یک قطار شانه بشانه استاده اند. یک دم با هم رکوع و سجود می کنند. بر تکبیر با نفسا پر آورده می شود. فرشتگان گواه می باشند که بندگان خدا در شادی های خود

ذکر پروردگاری کند و مصروف شکرگزاری هستند. بعد از نماز امام نطق ابراز می دهد بر مسائل حاضره سخن رانی می کند. آخر در حضور رب العزت برای بهبود و ترقی مسلمانان و سلامتی ایمان دعای کند همه آمین می گویند. جمله منتشر می شود. مسلمانان به سکون و وقار به خانه های خود روانه می شوند. با دوستان و عزیزان مصافحه و معاشرت می کنند مبارک باد می گویند. چون بخانه های رسند آنجا سامان ضیافت زیاد از معمول بهیامی باشد. با هم سر و پیران و دختران و برادران و خواهران دو یک میزنشسته به شگفتگی نمکینی ها و شیرینی ها نوش جان می کنند. دوستان و نزدیکان بخانه یک دیگری آیند و روند و هدیه های فرستند. عزیزان و دوستان که از وطن دور می باشند به یک دیگر رتعه های "عجید مبارک" می فرستند و جاذبه های نیکو را ابرازی دهند.

عجید الفطر برای انسانان پیام تهنیت است و برای آنان مثل هدایت است که جشن های خود را در حدود رنگ و نسل و وطن و رسوم مقید می دارند. عجید الفطر نمائش و جلوه گاه آن آزادی است که قرآن بنی نوع انسان را عطا فرموده است. در جشن های اقوام دیگر شراب خواری، نمش کاری، لغو گوئی، رقص و سرود و دیگر بی حیانی ها بنظر پسندیدگی دیده می شود. در عبادت گاه های ایشان مردم از طبقه مخصوص می توانند که شریک بشوند. در پرستش گاه های هندو. معابد بود و کلیسا های مسیحیان و آتش کده های پارسیان تیرود پابندی ها

های باکی و پلیدی عائد کرده اند و هر شخص مجاز نیست که اندر داخل بشود یا بدود که یک کیش دارند ولی امتیاز رنگ و زبان و نسل می دارند. اما در دنیا جماعتی است که در عبادت گاه های ایشان سیاه و سفید، عجمی و عربی، آقا و غلام، حاکم و محکوم، شاه و گدا و یک صف نشانه بشانه استاده بحضور پروردگار اقرار می کنند که ما بنده گان شما هستیم، تو معبود ما هستی، ما در هر کار خود از تو هدایت می جوئیم و از تو استعانت می خواهیم، تو ما را بر راه آنان قائم بدار که از درگاه تو انعام یافتگانند نه بر راه آنان که منضوب تو شدند و گم راه مانند.

عید الفطر نزول قرآن را یاد می داند و بنی نوع انسان را دعوت می دهد که از همه گسسته یک جبل المتین بیاویزد. مردم که در ادیان مختلفه و قانون های خود ساخته راحت نمی یابند بیایند بر سر این چشمه تور و هدایت روح خود را سیراب کنند.

برای جانان و جلمه سودا که از حمیت دین غافلند، عید محض روز نشاط و هیش است. اهتمام ایشان برای خوردن و نوشیدن است. زن و بچه درین فکر می باشند که جامه های نو بهیا باشد و بگویند "عید حلوه" غیر حاضر نباشد. همین جهت گفته اند که عید

هر روز عید نیست که علوه خورد کسی. یا روز روز عید است و شب شب برات. که آن شب نیز علوه به مقدار زیاد میسری شود و روز عید برای مسلمانان روزی باشد که سلیقه و تنظیم شان در نظر

دیگران جلوه می کنند. هزاره در سراسر مردم رنگارنگ در میدان جمع می شوند. مثل فوج منظم صف می بندند و بر آواز یک امام جنبش می کنند و بعد از تقاضای صلوات به ترتیب و نظام منتشر می شوند. بعضی از کم طرفان که شاید یک دو مرتبه در سال نماز ادا کرده باشند از اجتماع مردم تنگ جا می شوند و نعت بعد از سلام بجماعت می خوانند که از حلقه مردم بیرون روند که تعجیل کار شیاطین بود. یک سال این حادثه واقع شد. که در مسجد شاهای لاهور بعد از نماز چند یک مردم محرم آوردند و پشت سر دیگر تنه زده می خوانند بیشتر از دیگران بیرون مسجد روند. درین همه بنفذه کس از پالغزیند و زیر پای محرم مردم رانده شدند و روز عید روز ماتم شد. حالا که ما آزاد شده ایم باید که فکر بالادادیم و صبر و ضبط آموزیم تا اقوام دیگر را معلوم شود که

عید آزادان شکوه ملک و دین است

جشن پسر اقبال

این جشن ہر سال بروز شنبہ دیک شنبہ آخرین ماہ مارچ در شالیماہ
بارغ لاہور منعقد می شود. مردم از قریب ای دور و دراز برای شرکت کرد
می آیند. پیشتر از اساس پاکستان ہندوستان و سیمناں نیز جمع می شدند
و تعداد حاضرین بہ یک لک می رسید.

آقا زین جشن از وفات لال حسین شاہ است کہ کی از مدد ایشان کامل
معروف بود و در باغبانپور سکونت داشت. ہمراہ جامہ سرخ در بر
داشت. ازین جهت بہ لال حسین شاہ شہرت یافت کہ لال بمعنی سرخ در
زبان اردو لال حسین بہ فرقه مائتہ نسبت داشت و پردای طاہست و
سرزنش مردم نمی کرد. باری بیک بچہ ہندی عشق مدنیہ کہ مادھو نام داشت
مدتای آن فوجیان در بگہ مردم دنیا دار کہتہ ہیں بودند و لی او پردای دنیا
داشت. آخر مادھو بہ لال حسین پیوست. یک دل و دوجہاں شدند. مردم
تاہمای شان را یک جایی بردند یعنی مادھو لال حسین می گفتند کہ بعد از ان
نادانن را شبہ بیک شخصیت می شد. ہر وفات پیر و مرشد مادھو سجادہ
نشین شد و بعد از مرشد خود تا چہل و ہشت سال زندہ ماند و آخر در نزدیکی
مرشد خود مدفون شد. چہل ہر سال ہر وفات او سالانہ جشن جہاں می شد

هزار با مردم که معتقد بودند بر مزاد های شان جمع می شدند. شیخ های اقر و معتقد
 معقل ای سرودی آراستند. سلاطین و امرا که لا محاله آمدند برای سلام
 بر مزاد حاضر می شدند. نادر شاه و احمد شاه ابدالی بر میندوستان حمله آوردند
 چون بر زمین لاهور رسیدند شهره از بزرگی و کرامت شان شنیدند و برای
 شرف آستان یوسی بر مزاد شان فاتحه خواندند و استمداد روحانی خواستند
 نواب ذکریا خان که در اداندر دولت منعلیم فرمان ده ایالت پنجاب بود
 نگهبان شد مزاد شریف بر ذمه خود گرفته بود. بهار اجه و نجیبت سنگه
 های فقیر عقیدت بسیار داشت و دو مددیگه زمین برای انتراجات
 مزاد وقت کرده بود. و هر سال بر جشن بستنت با خود بانرا و دزدان
 تشون خود بر نیل با سوار شده بر مزاد حاضر می شد. چون نزدیک می رسید
 پیاده پای شد. آنجا رسید همه هزار مددیگه نقد و دو چهار در پشم بدین
 می گزرا نید. بعد از وقت پیران اد کمرک سنگه. شیر سنگه و ولپ سنگه
 همین مراعات را نگهبان شدند و خود حاضر شده نذری گزرا نیدند. از سال
 وقت ۱۰۰۰ هجری که بیشتر از صد و پنجاه سال می شود. هر سال به مزاد
 شان چراغان می شود. هر شخص که می آید شیخ با آورده می افروزد برای
 در شب مسلسل روشنی بر پای ماند.

این جشن چراغان در یکی از تاریخ های قمری گرفته می شود. این روز
 گاهی در تابستان و گاهی در زمستان می آمد و برای مردم که از دور و دواز
 می آمدند باعث محبوبیت های موسم می شد. منتظران و سجده نشینان

مشورت نمودند که روزی بحساب ماه شمسی مابین لبتو و چنایچه ششم آذرماه
ماه مارش قرار گرفت که عموماً آن روز با موسم معتدل می باشد. از سنه ۱۸۶۳
مسیحی بهامین دستور منعقد می شود.

در نواح لاهور در ابتدای موسم بهار جشن فلام می گرفتند. عموماً در مقام
دکشاوردان جمع می آمدند. ترانه های نواختند. شادی های کردند. شیرینی
های خوردند و دیگر ساز و برگ ضروری برای آلات کشادری و گاووان و
زن در بخت می خریدند. جشن سالانه مادھو لال حسین شاه دایس جشن بهار بعد
از ۱۸۶۳ یک زمان می افتاد. حال این جشن با هم یک جا گرفته می شود. مردم
از دوات و قرائت می آیند. دسته دسته ترانه های سرایان و در قص کنان می
آیند. اشعار که می خوانند، مجری و هنرایی می باشند. قطعه ای الی بدیه می
سازند و یک دسته دسته دیگر را مخاطب نموده به صدای بلند و مداد
می خوانند. قصه های عشقیه مانند شاه بهرام و تاج الملوک به هم آهنگی و
توافق صدای که از با هم زدن دو شعر دست پناهای دراز پیدا می شود
می خوانند و مردم حیرت زده به شوق و شغف هم شب بیداری مانند
دبقانان و کشادزان آرزو مند می باشند که محنت شان بارور
شود فصل بار آور شود در لبتو و گران بفروش رسد. درین مراحل
موتح می جویند که اظهار مسرت بکنند چنانچه چون گندم می روید و خوردل
بری خیزد. جشن "بست" بر پای دارند. بول خوشه های گندم به از
داد می شود جشن بولی می گیرند. چون فصل با بخت می شود و کشت با

باری دهد. جشن چراغان می آریند. چون کشت قابل بودی شود جشن میساکمی می شود. چون غله بفرودش نگاه می رسد و کیسه های کشاورزان پدی شود جشن دیگری گیرند که او را جشن پار می گویند. زیرا که این جشن بر جای منعقد می شود که بعد از عبور دریا آنجای رسند. پار در زبان پنجابی آن جانب دریا را می گویند.

مزارهای ماهور و لال حسین شاه در نزدیکی شایمار بارغ واقع است مردم که از زیارت مزارها و درون چراغان فارغ می شدند شایمار بارغ می آمدند. قدری آرام می گرفتند و نظاره سبزه زارها و فواره های دیدنی آنهاست. آهسته بآهسته با متناوب زمانه حیثیت جشن چراغان کم شد. حال مردم برای مساطی آنجای روند. شمع می افروزند. چراغ ها روشن می کنند باز به شایمار بارغ می آیند آنجا شب قیام می کنند.

شایمار بارغ بر آرزوی شاه جهان نامور شهنشاه مغلیه در هندوستان بنا نهاده شد از سنه ۱۶۳۴ تا ۱۶۴۲ تکمیل یافت. تهری از دو خانه داری جدا کرده. بخرج دو لک روپیه بیارغ رسانیده شد. بارغ کشاوری. ساختن با. پرزینت. حمام با آبشارها. فواره ها و حوض ها از سنگ مرمر و سنگ یشب تعمیر شده بود. فقار بهار و پر شکره بود. پادشاه و بیگات حرم این جا قیام می کردند. اکنون بیشتر از ساختنهای بارغ از حوادث زمانه بباد رفته است. آبشار خاموش است. فواره ها ساکن است. انگوری بارغ. عنایت بارغ. بهتایی

باغ و گلخانه‌های بارغ از مضمون هستی گم شده است تا هم چندی از یادگار شاهانه
باقی مانده است که بزرگی و بلند نظری و وسیع‌النهیالی همکاران و بنیادین
بیاد می‌دهاند.

در استان لاهور این بزرگ‌ترین جشن‌ها است. باشندگان
لاهور از بچه تا جوان و پیر از شهر و قریه برای شرکت آن تیار می‌کنند
چاره‌های نو و پاپوش‌های نو برای این جشن خصوصی مهیا می‌کنند. در همه احوال
های دولتی و کارخانه‌های صنعتی مرخصی می‌شود. چون شاپه‌های بارغ از شهر
تا فاصله پنج شش فرسنگ واقع است. ازین جهت مردم کالسه‌ها
و توپ‌بیلها و تراموی کرایه می‌کنند. عجیب‌تر آنست که پاسبان‌های
و سایط نقلیه بر چهار راه هدایت می‌کنند. مردم از یک دروازه بارغ
ورمی‌روند و از دیگری برمی‌آیند. بیرون بارغ تبلیغ شش‌ش فرلانگ
دوروی شاهراه دکان‌ها آراسته می‌باشند. "جلیبی‌ها" و "تکمه‌ها" که
چیزهای خوردنی می‌باشند. دکان‌داران عموماً برای دانیال مهیا می‌کنند
'جلیبی' این است. میده را در آب حل کرده از اندرون ظرفی که
دربین آن سوراخ کرده باشد گذرانده در روغن جوشان به صورت
پیچ در پیچ مثل دام عنکبوت یا رسن پیچدار می‌اندازند. چون پخته می‌شود
خوب‌نمزه می‌باشد. تکمه‌ها نان‌های گرد و بزرگ‌تر درته می‌باشند که
سبب زمین کوفته در آب حل کرده به آرد مرکب می‌کنند و در روغن
می‌پزند و دهباقان به لطف می‌خورند. یک راه از شارع عام جدا شده

بجانب پائین به مزارهای مادصور و لال حسین شاه می رود. در آن راه هفت
 بازاری باشد که آنجا چیزها ذرخت می شود که برای دهقانان بکار می
 خورد. مثلاً رسن با. زنجیر با. واس با. ظروف گلی و مسی. حقه با و غیره
 و در سه جا تماشاخانه با و تئاتر نصب می باشد که مردم ساده لوحان
 دهات می آیند و رقص زنان می بینند. در زندگی ایشان این تماشاها
 چیز فرحت انزای باشد. اندرون شایمار بارغ بر خیابان های دروید
 و دوکان ها آراسته می باشد. بر یک جانب دوکان های خوردنی ها و
 شیرینی های باشد و جانب دیگر دوکان های مصنوعات و منسوجات و
 اسباب بازی ها آراسته می باشد. در دو بهره بارغ مردم جا بجا
 دسته دسته جمع می باشند. نیمه با نصب می دارند. لها های گاز روشن
 می کنند. طلا و تورمه. شیرمال. فیرنی خود می بزنند و می خوردند. گرامفون
 می بزنند و ترانه های شنوند. دهقانان هم دسته دسته جمع شده قصه ها
 می گویند و ترانه های سرایتند و سن کلفت بالای درخت انداخته حلقه ای
 ساخته آهسته آهسته از یک جانب به جانب دیگر جنبش می کنند و در هوا بلند
 می روند یعنی جاها مردم حلقه دار می ایستند و صلای عام می دهند که
 مردی در میدان بیاید و قوت آزادی بکند. دو کس دوزخ نومی نشینند.
 یک مرد نوزمند بازدی دیگر را به قوت می گیرد و دیگری بیک بار و بیک جنبش
 بازدی خود را از گرقش جدا می کند کسی که نمی تواند شکست می خورد
 و بجز خود را تسلیم می کند دسته مردم که طرف دار فیروزمندی باشند

کف دست بردوان گذاشته یک نعره حقارت آمیز بلند می کنند. گویا
 ناقوس فیروزمندی می نوازند. دیگری را دعوت مبارزت می دهند. این
 بازی ها مخصوص به کشاورزان می باشند که بازی های ولایتی مانند نط بال،
 'گزی دچوگان' و 'تینس' و غیره نمی دانند و در هنگام های فرصت کشتی
 می گیرند. 'کبیدی' می بازند یا در مسابقه های بازوگیری اشتغال می
 دارند. درین دوروز جشن شایمار بارغ رونق تازه می گیرد.

روضه تاج محل

جز محبت هر چه بر دم سود در محشر نداشت
دین و دانش عرضه کردم کس پیزی بر نداشت

سال ۱۶۳۱ میلادی است. دلمان انق آتش گرفته و سیمای صبح
گلزار گشته شاه جهان مغول امیر ملوک در گوشه از قصر آگره باروان
فروده و روح پنهان سبز بجیب تفکر فرو برده است. گاهی بجانب رود
بمناظر می اندازد و زمانی با طراف نگاه می کند. لمح بر زمین میگرد و لحظه
با سمان چشم می دوزد و بیاد همه نقشهش قطرات اشک می نشاند و با خود
می گوید سه

پتو ماه روی تو در زیر زلف می دیدم

ششم بروی تو روشن چو روز می گردید

فصیح و رفیق حیاتش از بلند بانو ملقب به ممتاز محل شاه را بدرجه مضطرب
و پریش می دارد که همه مناظر تشنگ زمین و زمان و رنگ آمیزی رخسار زیبائی
طبیعت را به عینک نفرت نگر لیسته بانگناه بیگانه و نا آشنا دیده
عداوت نما شامی کند چه می داند که عبوی به دل نوازش بمقامی رسپار
شده که باز گشت از انجام ممکن نیست و با خود زمزمه کنان است سه

بی روی دلآرای تو ای شمع دل افروز
 دل رقص کنان بر سر آتش چه کجا بست
 شاه و شخیلات خویش مستغرق در تنها ولی باین هم اگر طعنت می
 شدید. با خود حرفی داشت و رازی را با دل خویش در میان گذارده
 بود و بعداً جنگ خورد و بانکار سلیم عودت کرد و با خود سنجید و اراده نمود
 آرا مگای برای خانم نقیدش بنا نهاد که چشم بشر نظر آن را ندیده باشد
 طرز و اسلوب امرانات گذشته را در خود اعتنا ننماید. مترود و پوره با دل
 خود در سوال و جواب بود. لوئس طلافی باشد یا آبی ساختن است به سبک
 عرب یا عجم. بار دیگر به فکر عمیقی ضرورت دانست و نعتاً در کالون مخینه اش لوان
 و اسلوب ساختمان مقبره ای مرثم گشت. بر فراز قلعه و گره ایستاد
 با طرافت در وجه نظر انداخت. قطعه زمینی را بر کنار جمانا که اکثر شاه
 در آنجا در شب های بهتانی مایک جهان محبت با ملک و مساز خود گردش
 میکرد. بدین عرض انتخاب نمود. علی الفور به هند سین و محمودین امر داد
 که مودلی طبیعتی هدایات ساخته بحضورش آوردند. ما برین نیز از اطراف و
 کناف ممالک بجانب اکره رخ آوردند. معماران و حجاران از بغداد
 و دهل و مولتان استاکار گنبد از تورکیه و سمرقند. آرتیست از تنوج
 خطاط و درسام از شیراز گرد آمدند. لوازمات ساختمان تعمیر از قبیل
 سنگ مرمر از جلیپور. سنگ احرار از فتح پور سیکری. یشب از پنجاب
 بلور و زمرد از همین. فیروزه از تبت. نیلم از سیلان. عقیق و مرجان

از عربستان یا قوت و سنگ سلیمان از اینان جمع نموده. به بنای آن مبادت
در زیر نموده تا بر سر عرش پناه افتاد. شاه شهنشاه مراتب و نگران بود. و
پدایات لازم می داد. این بنای محبت آرامگاه ملکه ارجمند بانو که بنام
تاج محل یاد می شود. تا امروز در بین مرغان امر سبز و شاداب. پا
هر جا و مانند یک الماس سفید در تلالو است و زبان حال می گوید.

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی
بجز بنای محبت که عالی از خلل است

تاج محل یکی از شاه کارهای بشر در ردیف عجایبات روزگار
محسوب می شود. تماشای این آثار با عظمت بیننده را در بهت می
اندازد. با اینکه قرن ها از ساختمان این دو قصر قشنگ سپری شده ولی
بطوری در نظر جلوه می دهد که تازه از دست کارگر بر آمده. امروز هم
که فن هندسی جهانیان بدین پایه بلندی رسیده از چگونگی آن در شگفت
اند. آفرین بر آن قریب و دوستی که پایه فکر و صنعت ظریف خود را پیچاده
می بیند بلکه از ترقیم و ترسیم نزاکت و نظانت آن عاجز اند. هر کس
بفکر توانائی خود آن تو صیفی نموده مصوری می نگارد. قطرات مرشک
شاه است که بیاد خانم فقیدش منجم گردیده و صورت دو قصر را بخود
گرفته. دیگری می نویسد "خواهیست در مرمر"

بعضی از مورخین در ساختمان آن هندسین و صنعت گران ملل غری
چون دانسوی. اطالری. ارمینی و پرتگالی را سهم می دانند اما اشتباه

نوده اند. البته مسئله این که شالوده تاج محل از کجایست تا سال پیش
 از یک معماریست. پس از تجسس سابقان منمادی اکنون با پایه اثبات
 رسید: تاج، تاناد از تهاد ابلی گنبد، به سبک اسلامی بنا گردیده
 و با اسلوب دینی، یا فلورنسی، ربطی ندارد.

مورخین هم عصری نگارند در ۱۰۴۱ هجری مطابق ۱۶۳۲ میلادی
 آوانیکه نشو، شاهی جهت طرح و وضع عمارت گشت. پدر ممتاز بیگم هم
 رکاب شاه بود. پس از استشاره استادکاران نمونه در وضع را از
 تذب ساخته بحضور شاه پیش کشیدند. و بعد همان نظر منظور شاه
 داخل اقدامات شدند. یعنی مورخین عصر شاه جهان در ساختمان در وضع
 اسم دو نظر را درین موضوع ذکر می کنند: یکی میر عبد الکرم و دیگری ملا
 مرشد شیرازی که در عهد جهانگیری وارد هند شده بود و بعداً به لقب
 کرمت خان، امرافراز گشت. اسم امانت خان شیرازی طخرا نویسی
 را هم می بودند. چنانکه در کتیبه ای داخل تاج، فقره ذیل درج است
 "فقیر الحقیر امانت خان شیرازی فی ۱۰۵۸ هزار و چهل و هشت هجری
 دوازدهم جلوس مبارک" علاوه از تاج عمارت دیگر عهد شاه جهان
 تحت نظارت همین هندوین به پایه تکمیل رسید. از تواریخ مستند بر
 می آید که ساختمان قلعه دلی و شاه جهان آباد تحت بازرسی عبد الکرم
 خان انجام گرفت. تاج اولین عمارت است و در هند که مسلمانان از
 سبک گنبد تاتاری در آن کار گرفته اند و با عمارت سمرقند و شیراز

شباهت دارد.

می گویند در قرن هفدهم میلادی مجاران ایتالیایی در هند آمدند. با نالی این دیار صنعت موزائیک و پرچین کاری پیاموختند. لکن از تاریخ مستند نمی توان این مسئله را با ثبات رسانید پس اگر گفته شود پرچین کاری 'تاج' تحت نظارت آن ماعلی شده حقیقتاً اشتباه نموده اند.

در این مسئله 'سراجان مارشل' در راپور ۱۹۰۴ میلادی خود نکته در ضمن بیان 'ماندو' داده می تولید. 'نسبت پرچین کاری در هند' (واقع در ملی) که تا این زمان معلومات بدست آورده ایم معلوم می شود که این صنعت را در هند از ایتالیایی دانستن خطا است. علاوه بر آن در هند 'ممتاز محل' که در آگره است. نیز پرچین کاری شده که دال است. در صنعت محلی که پیشتر از ساخت تاج محل از این سرزمین قومیت داشت.

مسئله 'شمولیت صنعت گران اروپائی' در ساختمان 'تاج محل' محض در اثر پرده پاگانند زبیران پدنگالی میتم هند بوده است. هرگاه فرانسوی با درین کار دخیل می بودند. موزئین هم وطن شان مانند 'بنیر' (BANNER) ترا در نیر و تپیر و نوز در آثار خود حتی از آن ذکر می نمودند.

یعنی از موزئین مخصوصاً 'سراجان مارشل' (HAWELL) در ساختمان

تاج محل استاد عیسیٰ مهندس و فرزندش محمد شریف. امانت خان شیرازی
محمد حنیف بغدادی را اسم می گیرند. مورخ دیگر چنین می گوید "در ساختمان
تاج" شمولیت هندسین فرانسوی یا ایتالیایی اساس است بفر
من طرح آن از دماغ استاد عیسی تراوش نموده و کاملاً بطرز و اسلوب
مشرقی و اسلامی است :

علماء هنوز در حل این عقده سرگم و امانند. درین آوان مجله ایستاده
ویکی بمبئی بوسیله یک نسخه نایاب تلمی این موضوع را تا جای حل نمود. و
باثبات رسانید که طراحان حقیقی تاج احمد مهندس و سه پسرش بودند
نسخه مذکور در لسان فارسی و به قلم لطف اللہ پیر احمد مهندس است
سه صد سال قبل از امروز ترتیم یافته آقای سید سلیمان ندوی مدیر
مجله معارف نیز مؤند آن است ولی موضوع مذکور هنوز در غور تحقیق
است. اینک درتہ منظوم نسخه تلمی که در فوق از آن ذکر عیالیان
آمد. ذیلاً درج می نمایم.

بسم اللہ الرحمن الرحیم

شاه جهان داور گیتی ستان	روشنی دوده صاحب قران
عزیز میری قبه خراگاه اوست	ریشک فلک سده دیدگاه اوست
احمد معمار که در فن خویش	صد قدم از اهل هند بود پیش
واقف تحریر و مقالات آن	اگر اشکال و حوالات آن

حلال کو اکب شده معلوم او
 از طرف داد گردون حساب
 بود عمارت بجان پادشاه
 آگره چو شد مضرب دایات شاه
 کرد بحکم شه کشور کشا
 باز بحکم شه انجم سپاه
 قلعه دہلی که ندارد نظیر
 این دو عمارت که بیان کرده ام
 یک ہزار گنج ہیزهای اوست
 چون نبود عالم قانی مضر
 پس سے پیر ماند ز مرد سترگ
 مرد ہیز پرورد استاد فن
 نادر عصر خود و مشہور شہر
 محزن علم آمدہ تالیف او
 نژدی از آب روان پاک تر
 من کہ سخن پروردانشوردم
 من کہ بودم ز جہاں گوی علم
 سر مخفی شدہ از مفہوم او
 نادر عصر آمدہ اورا خطاب
 داشت دران حضرت فرخندہ ماہ
 بسکہ برود عنایات شاه
 روضہ ممتاز محل را بسنا
 شاه جہاں داد گیتی پناہ
 کرد بنا احمد روشن ضمیر
 در صفتش خامہ روان کرده ام
 یک گہرا از کان گہرهای اوست
 کرد سوی عالم باقی سفر
 زان سے عطا و اللہ شد بزرگ
 فاضل دانشور و خیر ذمین
 عالم و علامہ ودانای دہر
 گنج ہیزهاست تصانیف او
 نظم خوشش غیرت ملک گہر
 بندہ آل میر سخن پرورم
 از چمنش یافتہ بوی علم
 من کہ شدم آگرہ سر نہاں
 از دم ادیا کتہ ام قوت جہاں

حکومت اسلامیہ

کشور ما آزاد شده است و کشور بای دیگر اسلامی نیز بیدار شده اند.
 ولی این امر قابل تاسف است که بزرگان ملت اکثری گویند که ترقی کشور
 های ما در پیروی دولت های جمهوری متمدنه است باید که اصول و تحیل
 های دنیای مغربی را در کشور خود رواج بدهیم. این خیال یعنی بزرنگ نظری
 و تقلید کورانه و نا علمی از روحیه اسلامی است. چون یقین می داریم که اسلام
 از همه مذاہب برتر است و نجات کلی در پیروی اصول های دین است
 اگر اسلام ما را درس توحید داده است باید که دستور العمل هم برای
 اخلاق و معاشره داده باشد. باید دانست که راه ما به کعبه است. و
 جاده مغربیان مسیحی به روم می رود. قوانین و نظام که وضع کرده اند
 برای ضروریات سیاسی و تمدنی شاید مناسب آنها باشد اما برای
 احوال ما هرگز موزون نیست.

دین ما یعنی بر احکام خداوند است. قوانین اخلاقی و تمدنی که وضع
 کنیم باید که اساس آن بر تشریعت باشد که مطابق فطرت انسانی است
 ما اطاعت حکم و اراده الهی می کنیم و بس. قوانین دیگر که گرچه با کثرت
 آرای مردم وضع می شود. اراده و خودداری اشخاص می دارد. لیکن

خالق و پروردگار احکام که می دهد. برای بنی نوع انسان می باشد. ازین رو
 این منظر واضح است که صرف خدای حکیم سرچشمه حکومت حقیقی و غیر
 فکانه زمام نگیرد است. شرع آسمانی او معیار اصلی است که حقوق و فرائض
 مردم را تعیین می کند. قوانین که عقل ضعیف انسان وضع می کند. قابل
 مقایسه نیست.

خدای بی رافرستاد که وحی الهی را به بندگان برساند و نشای خداوند
 او را وضع بگوید تا مردم از حقوق و فرائض خود آگاه بشوند و مرضی مولی
 را از همه ادیان بدانند. شریعت را حکم گردانند. بعضی از مستخربان برآنند
 که فزبان دوائی جمهور هم عین مطابقت حکم خداوند است. اکثریت مردم
 حقیقی دایمی دارند و بر طریقه حکومت که می خواهند وضعی می شوند. این
 مسلم است که اظهار رای یقیناً فریضه ملی است ولی باید که این حق
 در متابعت قوانین فطرت باشد. در فزبان دوائی جمهور اکثری باشد
 که جماعتی برنده چند رای با اکثریت کامیاب شده است. این جماعتی
 که تکلیف حکومت می کند و وضع قوانین می کند. خلاص مرضی قدری نصف
 اکثریت اکثری کند و اکثر انتقام آن تجویزهای خود را در عمل می آورد.
 دولت مخالف را در متابعت چاره نباشد و خلاص آل یاسج داد
 و فزبان نباشد. این طرز حکومت همه مطلق العنان و غیر ذمه دار است
 و از همین قبیل است که در زمان های پیشین حکومت بدست چند یک
 امیر و پیشرای دین بوده است.

برای مسلمانان ضروری نیست که اصول های تمدنی و اخلاقی افرنگیان را بر مثریعت ترجیح بدهند. نظام بهترین سیاسی آنست که موافق تمدن ملت باشد. تمدن اسلامی این است که هر شخص احکام اخلاقی و تمدنی مثریعت را تابع باشد و چون تمام ملت این احکام را پیروی می کند هر مسلمان را حق می رسد که بر آئین حکومت نگران باشد. همین حق حکومت را جمهوری می سازد.

در کشور اسلامی مردم در طبقات منقسم نیستند و با هم رقابت و عناد نمی دارند. مقصود و منتهای تمام مردم یکی باشد. ازین جهت پارلیمان که تشکیل می یابد. نیابت دارگروه های مختلف نمی باشد. بلکه مجلسی است که خدمت نیابت را ادا می کند. ارکان این مجلس با هم صلح و هم آسنگی می دارند و این نتیجه انوت باهمی است که مردم کشور با هم دارند. در پارلیمان اسلامی گروه ها مثل اکثر اکتین جمهور پسند. شهنشا پسند و مزدکیان نمی باشند ولی در آن مجلس اجتماع چنان اشخاص نیکنیت می باشد که مطمح نظر آن بایکی باشد. یعنی تعبیر و تطبق عاقلانه به احکام مثریعت. اگر میان ایشان اختلافی می باشد. آن اختلاف در حصول وسایل برای مقصد مشترک می باشد. ازین جهت دکلای ملت برای فتح و غلبه بر حزب دیگر سعی نمی کنند بلکه با هم یک دیگر را برای مقصد مشترک تعاون و امداد می کنند. این مجلس نیابتی ملت است این حق نمی دارد که وضع قوانین بکند. بلکه محض نگران نظم و نسق می باشد تا بدیانت و دانمندی

کار نظم و نسق انجام بیابد و عدل و دادرسی در نشود و نمای ملت سبب تقویت باشد.

حق و وضع قوانین هرگز به احزاب سیاسی نباید که سپرده شود. این حق بآن فقہان و دانشمندان می رسد که در هدایت اصول های ناقابل تغییر اسلامی قوانین جزئی و جزئیات را ترتیب و تدوین بکنند. این جماعت باید که صالح و منتهی باشد. بر مردم فریضه است که چنین اشخاص را برای این مجلس مقننه انتخاب بکنند که علمای با عمل تا ایشان نیز برای سرملبندی قوه شریعت کوشان باشند.

در اسلام حکومت خادم شریعت هست ازین رو باید که حکومت وسیع الاختیار باشد. تمام اختیارات قوت در شخص واحد باشد و این حق به ملت می رسد که این حاکم اعلی را خود انتخاب بکند و هم نگران باشد این حاکم اعلی یا صدر اختیارات را بطرز نیابت به دیگران تفویض خواهد کرد تا بطریق احسن کار نظم و نسق را انجام بدهند. چون ملت آن حاکم اعلی یعنی صدر را اختیارات مفوض کرده است. ازین جهت در پیش وکلای ملت جواب ده اموری باشد و ممکن است اگر عمل او غیر صالح باشد او را در یک روز از سطح عروج حکومت پائین ببرند.

چنانکه برای مجلس مقننه اشخاص باشند که قانون دان و وزیرک و معامله فهم باشند. همین طور برای حکومت عامله مردم باشند که دارای تجربه و قابلیت انتظامی باشند و چنانکه مجلس وکلا یعنی پارلیمان و مجلس فقہان در

عمل خود آزاد است. باید که همین طور حکومت عالمه در عمل خود آزاد باشد
 این حق بیپارلیمان رسد که اعمال ایشان را تجزیه بکند و تنقید بکند و بداند که
 آیا انتظام امور برای بهبود و جمهور درست است یا نه. آیا فساد و خرابی
 پیدا نشده است. پارلیمان حکومت عالمه را از خرابی ها آگاه می کند
 اگر اختلاف سنگین میان پارلیمان و اعمال دولت پیدا می شود این حق به
 صدر حکومت می رسد که مداخلت بکند و از روی اعتراضات ملت محاکمه
 درست بکند مگر باین ضروری نیست که بر حکومت عالمه چندین قیود ناموزون
 عائد کرده باشد که وی از کار بازماند.

در کشورهای اروپائی طبقات جمعیت با هم دشمنی دارند. و کلای
 ایشان در نظام سیاسی نیز رقابت های باهمی دارند. جماعتی می خواهد
 که این تمدن موجوده را برهم زده نقشه تمدن نو را طرح اندازد و طبقه ای
 درین جدوجهد می ماند که همین نظام را در و بدل کرده اغراض ذاتی خود
 را حاصل بکند و گروهی می خواهد که نظام موجوده به صورت موجوده بماند
 ولی در نظام سیاسی مسلمانان اختلافات که می باشند راجح به وسایل
 باشد. در حصول یک مقصد مشترک در کشور اسلامی هر گروهی که باشد
 لازم برای استواری و محکمگی یک تمدن موجوده خواهد کوشیدند برای
 تغییر آن آئین پایدار.

در نظام سیاسی انگلستان دارالامر یعنی یک مجلس اعیان هم
 باشد که فضای آن تحفظ حقوق مردم خصوصی می باشد. در کشور اسلامی

برای تشکیل این چنین جماعتی حاجتی نیست زیرا که در اسلام در نگه قائلان عدم مساوات نیست.

پس وجود این اداره یعنی صدر مجلس و کلا یعنی پارلیمان. مجلس وضع قوانین و حکومت عالمه موجب تشکیل حکومت اسلامی خواهد بود. هر سه جماعت بر ادائیگی وظایف خصوصی خود آزاد خواهد بود. جماعت عالمه هر دم کوشا خواهد ماند که شعبه های دولتی را متحد دارد تا شریعت حقه حاکم و قادر ماند و در آئین سیاسی و تمدنی ملت آن هم آهنگی باشد که مقصود حقیقی اقوام است.

اگر در کشور پاکستان هم آئین حکومت در پیروی اصولهای سیاسی اروپائی باشد. غلطی های ناقابل تلافی خواهد بود و نتیجه در کشور مسلمانان غلبه اغیار خواهد ماند و مسلمانان هرگز نخواهند توانست که مقابل دولت های اغیار باشند و لازماً محکوم اقوام مغربی خواهند ماند که چه تشکیل حکومت بر بنای اصولهای اسلامی کار بسیار دشوار است. لیکن خیلی مهم در پایدار است باید که در باب فکر ما ایشا در همت و حوصله داشته باشند و بر حقیقت و فیروز مندی اسلام یقین کامل داشته باشند تا اعتماد و خلوص پیدا شود. و این کاری مزاحم سرانجام بشود. اگر مفکران ما این اہلیت و این اوصاف نمی دارند. آنان را حق نیست که که دعوی دار اسلام بوده زنده باشند.

فیلم یاسینما

فیلم یاسینما بدنام است. علمای اسلام فنون لطیفه مانند رقص و سرود و مصوری، مزامیر نوازی و تیاتر و سینما را خلاف روح اسلامیه می دانند در نظرشان ازین تفریحات سوای تعیش و مازغ و کیف و سرور نفسانی هیچ فائده دینی نمی رسد. این تماشاها ایجاد و تبلیغ شرک می کنند. بی حیانی می آموزد. ناشائستگی و بد اخلاقی را رواج می دهد. عشق بازی و هوس رانی را فروغ می دهد. ملت را عیاش و تنبل می سازد. جوانان را آواره و مسرف می کند. سینما که جامع مصوری و رقص و موسیقی است. از همه بدتر است. نمی گوئیم که هر چه علمای مای فرمایند. همراهِ مبنی بر تنگ نظری و تحسب روایتی ایشان است. درین فرموده های ایشان راستی هم است ولی این خیال برگز از دماغ بیرون نتوان کرد که هر تصویر دودرخ دارد. روشن و تاریک. خدا هر چیز را به حکمت آفریده است. چیزی در ذات خود بد نمی باشد. استعمال آن وی را بد می سازد. هواپیمای چیز بس مفید است که مردم را از یک جا بدیگر در اندک مدت می برد. کشور های دور و دراز را نزدیک تر کرده است. کاری که به ماه با سراسر انجام می یافت. به روزها و ساعت ها انجام می شود گر این

ایجاد مفیده را برای ہم اندازی و هلاکت مردم استعمال کنیم. ہمیں چیز بد می شود. ہمیں طور نلم برداری چیز بد نیست. استعمال آن وی را بد می سازد. عموماً نلم عبارت است از تمثیلی که بردی تصویر ناطقه بر پرده سفید نموده می شود. زن و بچه. پیر و جوان حرف می زنند جنبش می کنند. خیالات و احساسات خود را ابراز می دهند. یک قصه ای می باشد که اداکاران در هیئت اصلی ادا می کنند. مناظر زندگی پیش نگاه های مایمید و باعث دلکشی می شود. در دل های ما جوش و دلوله پیدا می کند. ما احوال ممالک دیگر را می نگریم. هیئت اجتماعی ایشان را می بینیم. فروع ایشان را دیده در خود جذبۀ بالاروی را احساس می کنیم.

نلم سازی صنعتی است که در تهیه و مدارک یک فلم ملیون ها روپیہ صرف می شود. حقوق و مواجب کارپردازان مانند عکاسان. صدا بندها. تمثیل نگاران و مناظر نگاران. مدونان و هدایت گاران به هزار ها روپیہ می رسد و شیره خوش گلی. خوش رفتار و خوش آواز تا یک ملک روپیہ مواجب اداکاری می گیرد. نلم سازان و زردار لیل که این قدر زرد زیاد صرف می کنند با مید آنکه زرد زیاد بکشند. مطمح نظر نشان زرکشی باشد. بنا برین قبلیهای سازند تا منافخ آن کیسه های شان را پر کنند. برای اصلاح اخلاق و کردار عوام اینج منصوبه نمی دارند. چنانچه فیلم ها که در هندوستان اولاً تهیه شد. بی روح و بی مغز بود مزاح و ظرافت مبتذل و معیار ادب نیست بود. ذوق عوام ہم تا تربیت یافته بود. ازین جهت در نگاه

شاه دوشیزگان حسین. ترانه های دلکش و ظرافت قافیه قافیه آورده. کارنامه های بهادری و داستان عشقیه بسیار دلکش بود. فیلم ها مانند شیرین فرهاد. آواره شهزاده. طوفان میل. دختر قزاق ازین قبیل است چونکه اغلب فیلم سازان هندو ال بودند. برای تسکین جذبہ عوام قصه های مذهبی و تاریخی را نیز فیلم برداشتند. فیلم های ازین قسم سوای چندیک که نیتیا تریا پر بجات فیلم کمپانی تهیه کردند همه کم رتبه و منظر تعصب ذہنی هندو ال بود. چندی بعد که در هندوستان شعور سیاسی پیدا شد. هندو ال و مسلمانان متحد شده برای آزادی وطن جدوجهد کردند هندو ال که در اکثریت بودند مفادشاه درین بود که با مسلمانان که جمعیت اقلیت دارند ولی زور آورده. پر جوش و غیرت منداند. یاری کنند. تا وقتی که حکومت خود اختیاری دست بدید عاقبت غلبه ایشان را باشد برای حصول یک جبهتی میان هندو و مسلم فیلم ها مانند همسایه ما دوست ماه زمین و همایون درست کردند. چون گاندھی تحریک زبان هندی را انتشار داد. زرداران متعصب تنیل های هندی را رواج دادند و در هم کیشان خود مقبول شدند. هدایت کاران مسلم نیز در متابعت آنان فیلم ها مانند ملاپ. رتن. سنیا سی تخلیق کردند. بیشتر از فیلم ها برای اصلاح جامعه هندو ال و برای اشاعت تصورات سیاسی کنگره بکار برده شده. بیشتر از عقاید که در فیلم ها شیوع یافت از نظر اسلامی استخراج کرده بود. مثلاً قصه ها بر موضوعات مانند آسمان

از واج. طلاق و ازدواج بیوگان و انتخاب همسر خود مطابق پسندیدگی خود. احتیاج سردسی مرد پیر بادره شیزه کم سن ساختند و فیلم برداشتند و ملی دریں همه فیلم فضای هندوی بود. نامہای اداکاران ہندو بود. بودمانہ و گفت و شنید. رفتار و کردار ہمہ ہندوانہ بود. مسلمانان محض تماشاچی بودند ہزار ہا روپیہ صرف کردند. ہندوان بریں صنعت تصرف کلی یافتند. کار گاہ ہا. تجربہ گاہ ہا کیمیادی. نمائش خانہا و تقسیم خانہا ہمہ در مالکیت ہندوان بود. ایشان صنعت فیلم آموختن. حالت معاشی خود را درست کردند و ہیئت اقتصادی را فروغ دادند.

بعد از مدتی مسلمانان توجہ باین جانب کردند و ملی در مقابل ہندوان رفتار کار دہ یک بود. در فیلم ہا ی مانند نجمہ. عصمت. شمع تمدن و معاشرہ مسلمانان را بروز دادند. چندی نگذشت کہ ہندوستان منقسم شد و پاکستان بوجود آمد. اکثر کار گاہ ہا در ہند ماند. عدہ ای کہ در پاکستان ماند ہم بی آباد شد. ہندوان از سر زمین پاک بدر رفتند ہمہ بازار تجارت سرد شد و دشمنان بہ ہر طور کوشیدند کہ از حیث اقتصادی پاکستان ناکامیاب شود و ملی اندیشہ پلید ایشان بار نیاورد. مسلمانان آہستہ آہستہ خلای تجارت و صنعت را پر کردند. نمائش خانہا داشتند. تقسیم خانہا پر پاشد. کار گاہ ہا آباد شد. گرچہ بیشتر از فیلم ہا از ہند و انگلستان و امریکای آید و ملی امید است کہ آئندہ کار فلم سازی فروغ خواهد یافت و ہمہ فیلم ہا برای ضروریات خود در پاکستان ساختہ خواهد شد.

بدیهی است فیلم ها که از هندی می آید. مناسب احوال ما نیست. اسلوب آن هندی وانه می باشد. فلسفه. طرز مخاطب و پس منظر و انداز بیان غیر اسلامی می باشد. همین طور بیشتر از فیلم ها از انگلستان و امریکا می آید برای جامعه ما مفید نیست. سریانی و بی حیانی شائع می کند. بوس و کنار ظاهری میان زن و مرد که در اقوام منخرنی عیبی نیست در جامعه ما رواج نمی دارد. افتزگیان بواسطه فیلم ها معاشرت و تهذیب و فلسفه و نظریات خود را اشاعت می کنند. گرچه فیلم ها مانند NOTORIOUS KISMET و BATHING BEAUTY از روی تکنیک قابل تحسین بود. اگرچه از این فیلم ها تعیش و ماعنی حاصل می شود ولی تسکین روحانی نمی باشد.

کشور ما در مراحل ابتدائی است باید که از خطرات آگاه شده کشتی را در انیم تا بر ساحل مراد برسد. برای حصول این مقصود لازم است که نشر ادنودا تربیتی اعلی داده شود تا پاکستان را استباز و عبور و جوان مرد باشند. مذهب و بیدار مغز و خدا شناس باشند این کار خیلی اهم است فیلم وسیله موثر برای تبلیغ و اشاعت افکار است. چون ما تمدن و تاریخ و رسوم مخصوص داریم باید که بواسطه فیلم ها اصول و تمدن اسلامی را رواج بدهیم. علوم و فنون را احیا کنیم. در ملت خود یک انقلاب ذهنی پیدا کنیم گرچه برای تعلیم و تربیت و تبلیغ و اشاعت دانش خانها. دبیرستان ها و نشرگاه بکار می آید. اما فلم زود اثر و پهن اثر است. فیلم یکی از منابع

مفید و تفسیر و تدریس می باشد. بنای این فن بسیار بلند است. گر این فن را برای استفاده و اصلاح بکار بریم. نور علی نور باشد.

اروپائیان و امریکائیان از فیلم کارهای بسیار اہم گرفتند. در زمان جنگ عالم گیر فیلم ها ساختند که مورال سپاه و مردم عمومی را پائنده داشت بر نیرومندی های کشور خود اعتماد بیفزود. درس استقلال دادند و برکت آزادی و میهن پرستی را در نظر مردم جلوه گر کردند تا هر شخص به مقدرت خود هر چیزی که تواند. در راه آزادی کشور قربان کند. انکار سیاسی را تبلیغ نمودند. جذبات نفرت و حقارت خلاف نازیست و فاشیست انگیزند. در زمانه امن فیلم ها ساختند تا در مردم اعتماد پیدا شود که برای بحالی یتیمان و بیوگان و جنگ زدگان تجاوز بهم در پیش است. سر بازال که از جنگ باز آمده اند بر کارهای کشوری متعین خواهند شد.

عده ای از فیلم ها را بح به واقعات تاریخی باشند که از دیدن آل بزرگی و نیرومندی ملت عیان می شود. فیلم های انگلیس مانند "شخصیت ساله زریں". تاریخ ملکه وکتوریا. داستان دو شهر و انقلاب فرانس " نیز ابوابی از تاریخ فرانسه را اعاده می کند. فلم ها مانند "پکار". همایون. بیرم خاں در سهند تهیه شده است و شخصیت شاهان مسلمان سهند و ستال را جلوه می دهد.

فیلم های تعلیمی در تعلیم و تربیت دانش جویان بسیار اہم و مفید است. کودکان تاریخ و جغرافیہ کشور های دیگر را می خوانند و احوال

و کوائف را از بر می کنند لیکن لطف و شغف محسوس نمی کنند گر بادشاهان در لباس زمانه خود جلوه گر شوند. واقعات زندگی ایشان یک یک بر چادر سفید پیش نگاه شاه می آید از خود پر دماغ های شاه مرتسم می شود و اگر عکس های از سرزمین های دور و دراز مانند هند را، سائبیریا، جنگل های افریقا، برداشته در فیلم در آورند. در ساعت و در ساعت زمین و زندگی مردم و احوال آن ها در نظر شاه واضح شود و در یادداشت های چنان نقش باشد که محو نشود. قسمتی از این فیلمها ایجادات و تجارتها گوناگونی، طبیعیات و کیمیا را بیان می کند. دانش جوایا محسوس می کنند. گویا در مدرسه نشسته از آموزگار خود درس می گیرند.

برای مسلمانان میدان فیلم سازی وسیع است. اهل ذر و اهل دانش را باید که این طرف توجه بکنند. این صنعت نیز مانند صنعت های فولاد، شکر، کاغذ و پارچه بسیار نفع آور است. این صنعت در خود خیلی جاذبیت دارد. فن کاران برای بقای نام خود به جانشوزی کاری کنند. برای فیلم سازان. تمثیل نگاران و هدایت کاران نفس موعوم فیلم هم خیلی وسیع است. زندگی گانی، مسلمانان پاک باز و بهادر و فیاض برای قصه های تمثیلی احوال بی شمار فراهم می کند. خود تعالیمات و تصورات اسلامی موضوع فیلم تواند شد. محیط جغرافیایی پاکستان نیز برای مناظر فیلم بسیار موزون است. منظر هر نوع از دریا و کوه جنگل و بیابان و کشت زار و شهر دیده و گراما و سراما موجود است. مردم

با کفایت و هنرمندی هم بیشتر بهیاد خواهند شد. ضرورت است که سرمایه داران
 زر صرف نکنند. کارگاه ها برپا کنند. تجربه گاه های کیمیاوی نصب کنند
 آلات فیلم سازی از ممالک دیگر وارد بکنند و در نیست که این صنعت
 بسیار فروغ یابد و فائده مند بشود.

وطنیت

وطنیت اصطلاح سیاسی است که در اقوام مغربی بنای یک جهتی
 بر آن نهاده اند. فلسفیان و مدبران اروپائی مانند روسو، مازنی، هابیند
 روز و مل تعریفات گوناگون کرده اند. خلاصه این است که مردم یک
 سرزمین بر بنای جغرافیائی، هم زبانی، هم نسلی و هم مدنی یک جا شده
 متفق و متحد خواهند شد. ایشان را آزادی و استواری خود مقصود
 است و بس به دیگران کاری ندارند. آن ها را حق است که هر طوری
 که توانند برای هم وطنان خود زمین زیاد برای مصارف اقتصادی و
 سکونی طلب کنند. برای تیا هم فروغ و استقلال هم نسلان خود به
 دیگران جنگند. موسیقی در نطق خود که بتاريخ ۲۱ اپریل ۱۹۲۱ میلادی
 در ضمن لائحہ عمل تحریف و وطنیت باین طور بیان کرده. قوم اطالوی
 نظام جلی دارد که مقصودش این است که قوه و پابندگی برای فرد یا
 جماعتی حاصل بکند تا از همه بالاتر و افضل بشود. این اتحاد با همی در
 کشور های مختلف در احوال گوناگون بوجود می آید اغلب اسباب
 وطنیت، ملوکیت، مطلق العنانی، اقتصادی پس ماندگی، تشدد اغیار
 دیشه دوانی های نیرو های اغیار، تعصب مذہبی و نفوق نسلی می باشد

مطلق العنانی و بی قانونی در فراتر باعث انقلاب بزرگ شد طو کیت
 در المان مردم را بر ایجان برانگیخت. مذہب در بلقان بنا و تی برافروخت
 و استبداد و طو کیت انگلیس در اقوام مشرق جذبات و طینیت
 را جنبش داد. گرچه این چنین تحریکات و جمعیت ها در مقصد خود کامیاب
 شد. اما در اقوام عالم صورت امن نگرفت. نفرت و حقارت که از
 تعصب قومی و وطنی پیداشد. یک دیگر را متحد نکرد. هر قوم بر بزرگی
 و افضلیت خود غرور و مباهات می کند و دیگری را ذلیل و فرو تر
 خود می داند و بنا بر عصبیت خود همه اقوام متفق نمی شوند و برای قیام
 امن عالم گیر همه تدبیر ناکام می شود.

در ممالک غربی این نظریه و طینیت هر جا کار فرما است سه
 مرد مخرب آن سرا پا کردند اهل دین را داد تعلیم وطن
 مشرقیان نیز از تعلیمات و تبلیغات غربی متاثر شده بر آن
 عمل کردند. چنانچه صد ها بگوش می آید که اتحاد حکومت های عرب
 متوط به یک تمدن و یک نسل آنها است. ترکیه گفت که به هیچ مملکت
 اسلامی کاری نمی داریم و اجازه نمی دهیم که اجنبی به کشور ما آید و بازن
 ترکی از دواج بکنند و نسل ما را خراب بکنند. ایرانیان نیز تعصب شدید
 داشتند. رسوم و روایات قومی که آباد اسلاف ناملمان رانج کرده
 اند زنده کردند و بر بزرگی هم قومان بلند رتبه ناز کردند. این وجانات
 بس پر خطر است. برای وحدت اسلامی. اقوام اروپائی می اندیشند

که مبارزات تمام مملکت های اسلامی متحد شوند و یک محاذ زبردست مقابل
 آن باشد. ازین جهت روابط سیاسی باین کشورها استوار
 می کنند. پول وام می دهند. ممنون خود ساخته را عیادت در سوخ
 و اثر خود پیدا می کنند و عاقبت در امور حکومت دخل اندازی شوند
 و طغیت دوستان می گویند که مراد از وطنیت دوستی است
 با وطن خود را عزیز می داریم هم وطنان که در رنگ و نسل، تمدن و
 ثقافت شریک مانند برادران ما اند با هم دیگر هم نوا و یک جهت
 بوده برای ننگ و ناموس وطن هر قربانی که می توانیم می کنیم. این
 قدر درست است و نزد هر دانشمند مسلم است. محبت وطن جزییه
 فطری انسان است. اما وطنیت که ضرر رسان است. وطن
 بدستی است. مسلمان پرستش سنگ و خشت نمی کند. خود را ایرانی
 تورانی. پهلوی و جاپانی می گوید. زیرا که در آن حدود جغرافیائی از کتم
 عدم بوجود آمده است و آنجا زندگی گزارده است. دوستان
 و عزیزان در آن سرزمین می مانند و علاقه های نفسیاتی بآن خطه می
 دارد ولی خود را پابند آن بوم ساختن و تعصب قومی بر بنای
 هم وطنیت داشتن خلاف روح اسلامی است. حدود وطن متغیر
 می شود. مثلاً مردم که در زمان پیشین خود را هندوستانی می گفتند
 بر تقسیم هند خود را بر می می گویند و حالا بر تشکیل کشور پاکستان خود
 را پاکستانی می گویند. محض وطن را بنای اتحاد قرار دادن درست

نیست. در اسلام بنای اتحاد یک خیالی است. رد می گوید سه

هم دلی از هم زبانی بهتر است

اسلام امتیاز رنگ و نسل را محو کرده

سودا را با احمر را آمیختند

آبروی دور مانی ریختند

مردم که در شعوب و قبائل منقسم اند محض برای تعارف و شناخت یک دیگر اند. وطن گرچه عزیز است. اما اگر ضرورتی باشد برای استحکام اصول دین و اشاعت حکم الهی ترک وطن باید کرد چنان که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از مکه هجرت نمودند. و آن خورده سال عمر در مدینه بسر بردند.

مسلمانان حیثیت انفرادی خود دارند. اسلام ایشان را یک نظام نیست اجتماعیه داده است. چون شخصی در آن نظام داخل می شود هر جا که باشد به نسل که باشد. سیاه باشد یا سفید برادر دینی یک دیگری شود. توه و وحدت اسلامی ایشان را یک جا میکند همه علاقه های دیگر گسسته می شود این انفرادیت مسلم هر جا پائیده می ماند. مسلم خود را در اقوام دیگر بدغم نتوان کرد. مسلمانان معاشره جداگانه دارند و در خود ملت علیحده می باشند.

بعضی از مدبرین و سیاستمداران بر آنند که اقوام از اوطان می باشند. مردم یک خطه زمین بی امتیاز مذہب و معاشره و معتقدات

خود یک قوم می باشند. بنا برین عقیده علمای مسلم نیز گول خوردند و
 مسلمانان را با اقوام دیگر که در هندوستان بودند یک قوم شمرده
 تلقین کردند که دین خود را علیحدہ داشته برای جنگ آزادی
 وطن بکشید گر آزادی باشد دین ہم باشد. شما اول هندوستانی
 هستید بعد از ان مسلمان. نتایج و عواقب این نظریہ پرخطر و ضرر
 رساں بودہ اگر مسلمانان با ہندو ان یک جا شدہ کوشیدندی. لازماً
 در صورت حکومت جمہوریت اختیار با کثرت رفتی و ہندو ان بر سر
 اقتدار بودندی. مسلمانان ہمارہ محکوم اکثریت ماندندی. چنانچہ بر
 تشکیل پاکستان این اندیشہ ہادرست آمد. جمعیت چہار کروہ مسلم
 کہ در ہندوستان ماندہ است از نعمت آزادی بی بہرہ است.
 خدا رحمت کند ان پاک فکر و پاک طینت حضرت اقبال را کہ
 مسلمانان را بروقت انتباہ کرد و در جواب مولانا حسین احمد مدنی
 رہنمای دینی و سیاسی طبقہ ای مسلمانان ہندی قطعہ ای نوشتہ

عجم ہنوز نہ داند رموز دین و دین
 زد یو بند حسین احمد این چہ بوالجہی است
 سرود بر سر منبر کہ ملت از وطن است
 چہ بی خبر ز مقام محمد عربی است
 بمصطفیٰ برسساں خویش را کہ دین ہمہ اوست
 اگر باور نسیدی تمام بولہبی است

و توجیه نظریه باین طور کرد که مسلمانان به حیثیت اجتماعی جماعت
متحد می باشند. اساس اتحادشان توحید و نبوت است. نه
رنگ و نسل و بوم. ایشان نظام و قانون دیگران را بفتح نتوانند
شد. هنگام طلوع اسلام چون دعوت خداوندی رسید مخاطبان
یک قوم بودند چون در دین اسلام داخل شدند ملت یا امت شدند
در دنیا و ملت است. ملت مسلمة و الکفرة ملة واحدة و من احسن
دینا فمن اسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع ملت ابراهیم حنیفاً
اسلام دین قیم است یعنی امور معاشی و معاوی و انفرادی و اجتماعی
را تقویم می کند. هیچ دستور العملی غیر از اسلام مقبول نیست.
گر حذیه و طنیت قابل لحاظ و قابل عمل بودی. چرا محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم از عزیزان و هم نساں و هم توان خود جدا شدی
و چنانچه بر امور سیاسی با ابو جهل و ابولهب متحد شدی. تریش مکہ
نیز طلبکار آزادی بودند. چرا رسول اکرم برای حصول آزادی هم
نژای ایشان نشدند. حقیقت این است تا وقتیکه ایشان کافر و
مشرک بودند یک قوم بودند چون دین اسلام قبول کردند. یک
امت شدند و تابع هیئت اجتماعی دیگر شدند. مشرکان مخالف
شدند و در آزادی مسلمانان حادج شدند. ازین جهت بنای
نزاع قائم شد. تا زیاں گرفتار ملک و نسب بودند. چون در
پناه اسلام آمدند ملک و نسب بتبوع ایشان شد.

کسی که پنجه زد ملک و نسب را
 نه داند نکته و دین عرب را
 اگر قوم از وطن بودی محمد
 نه دادی دعوت دین بولهب را

برای رسول خدا این تجویز خیلی سهل بود که با کفار مکه بر این
 راضی شدند که ایشان بر دین خود قائم باشند و بر بنای اشتراک
 نسلی و وطنی یک دعوت عربیه سازند. گر ایشان این راه اختیار
 کردند. این راه وطن دوست بودی نه راه نبی آخر الزمان
 مقصد نبوت این بود که بنی نوع انسان را با وجود اختلافات نسل و
 زبان و ملک از همه آلودگی ها پاک کند. نشان های شعوبی و نسلی
 لونی و لسانی را محو کرده یک رنگ سازد. و مغایرت اقوام را محو
 کند.

بعضی عقیده دارند که بنی نوع انسان در اقوام منقسم اند.
 و هر قوم در محیط کشور خود دین خاص دارد که موافق طبایع ایشان
 باشد و در دنیا هزار لادین باشند که اتحاد نومی آن از امکان
 خارج است. این عقیده نیز بنای فاسد علی الفاسد است.
 و نتیجه اعتقاد وطنیت است. این نظریه خلات نص قرآنی است
 و مثرات انسانی را فرو تری کند. آیا ممکن نیست که بر بنای عقیده
 توحید اقوام متحد بشوند. از خون ریزی ها و فساد خیزی ها باز آیند

تعالوا الی کلمة سواد بیننا و بینکم۔ بیایید بر کلمه ای
متفق شویم کہ میان ما و شما برابر است۔ این مقصد بلند برای انسان
زیبا است و رحمت خداوندی دلالت می کند کہ اقوام گیتی اغراض
فاسده خود را فراموش کرده بر یک فکر و عمل متحد بشوند و در دنیا
باعث امن و سلامتی شوند۔

صرفہ جوتی

ہر پینہ چنان کن کہ بایدت کرد
نباید نشاند و نباید نشرد

استاد فردوسی چه انداز دانشندانہ گفتہ است و الحق کلام
خداوندی را ترجمہ کرده است . خدای حکیم می فرماید . و اذا تنفقوا لم
یسرقوا ولم یقتروا کان بین ذالک قواماً — چون خرج بکنید
احتیاط بدارید کہ نہ اسراف بشور نہ بخیل . اما میانہ روی شاید . بالدار
والا لازم است کہ از انراط و تفریط دست باز کشد نہ این قدر صرف
کند کہ مفلس شود و نہ این قدر جمع کند کہ خیس و بخیل گردد .

زر افشانان اسراف و تبذیر است . اسراف آنست کہ مردم
بر جای خرج بکنند کہ جائز بود ولی از حد اعتدال قدمی بیشتر نهند و حال
حالی کہ گر کمتر خرج بکنند کاری بخوبی سرانجام بشود . این عادت بد است
و صرفہ جوتی را مانع . شخصی کہ تقلید پرست . رجعت پسند است .
گرفتار این خصالت می شود . بر تقریبات فردوسی و مرگ بی دریغ مثل
نابنیایان خرج می کند . تا در قبیلہ و قوم خود بیشتر احترام بیابد .
اشخاصیکہ این قدر قدرت ندارند کہ ہماں قدر خرج بکنند کہ تو تگراں

کرده اند دام می گیرند و خورد و اداهل و عیال خود را گرفتار رنج و الم می کنند
 درین زمان پول بسیار بر تنزینات جسمانی و مکانی صرف می شود.
 از بچه تا پیر کهن سال و از دخترک تا زن کوز پشت آرائش جمال را
 نگه می دارند. در هر خانه اسباب زینت بسیار می کنند. این همه
 اخراجات غیر ضروری از قبیل اسراف است و ان الله لا یحب
 المسررفین - خدای بزرگ مسرفان را دوست نمی دارد.

تنبذیر این است که جای که خرج نباید کرد. کرده شود. مثلاً
 اخراجات که در جشن های مذهبی و ملی و رسمی در آتش بازی ها و آرائش ها
 صرف می شود و زد زیاد که بر اسپ بازی ها و خروس بازی ها خرج می
 شود تنبذیر است. فرمان خداوندی است. ان المبدبین كانوا احران
 الشیاطین. کسانی که بی مصرف خیر ز در خرج می کنند برادران شیطان
 هستند.

قومی که مالیات خود را نگاه نمی دارد مجرم اسراف و تبذیر می
 شود و در اندک مدت خود را تباہ حال می سازد. پادشاهان پول رعایا
 را بر عیش و عشرت خود و آرائش کاخ خود صرف می نمایند. چون خزینه
 تپ می ماند خراج های گراں بر زمین و رعایا عاید می کنند. مردم را تنگ
 حال می کنند. تاریخ گواه است. پادشاهان که در صرف خزائن خود
 هدی نه نگهداشتند. از میان رفتند.

زرافشردن بخل نخست است و این عادت از اسراف بدتر

است. بخیل زرد را قید می کند. کسی را فائده نمی رساند. پول که ذریعه داد
دست است گرازدستی بدستی نرود موجب تنگدستی کشور می شود. کسی
که پول را از جان عزیز می دارد آن را زمین دهن می کند یا در صندوق های
آهنی نگه می دارد. خیرات و صدقه را نکرده می داند. بی مردت شده
بر کسی احسان نمی کند. خود را داهل در عیال خود را تنگ جا می کند نزد
مردم با رفتار بی تنگی می شود. قوم پیور در اروپا و قوم بنیاء از پیور
در هند بسیار تو نگر اند ولی بسیار بخیل می باشند. مال دارند ولی عزت
نمی دارند. پادشاهان که خزینه و قلیبه داشتند بر رعایا و لشکر صرف
نکردند. عاقبت این مال و بال جان شد. هلاک و خاکی که بغداد را تاخت
و تاراج کرد در قصر شاهی دید که حوضی پر از زرد جواهر است. طشتی
پر از جواهر کرده به خلیفه معتمد بالله آخرین خلفای عباسیان بزنان
فرستاد. چون خلیفه بدید و گفت این نه چیز خوردنی است هلاک و گفت
گر خوردنی نیست چرا نهداشتی و بر لشکریان صرف نمودی که اکنون
بکار تو آمدند.

در راه حق مال و متاع صرف کردن زدا نشاندن نیست. این
کار نیک از جان بازان حق بر می آید که همه مال خود را داد و پیش
خدا دانسته هر زمان در راه او سپردن سعادت می دانند. وقتی
که دشمنان کفار حق جو یاں را تحذیب و تعزیر می کردند از خانه های
ایشان اخراج می کردند وقتی که مسلمانان قوت گرفته بر جبهه مستعد

شدند هر کس بمقدرت خود مال آورد. حضرت عثمان رضی از سهم نقد و جنس خود نصفی آوردند آن صدیق رسول صلی ابابکر صدیق رضی همه اثاثه خود پیش رسول آورد. نبی اکرم صلی پرسیدند: چیزی برای اهل و عیال هم گذاشتی که همه چیز آورده؟ آن مرد طریقت جواب داد که ما را خدا و رسول صلی بس.

خلفاء که محافظان دین و دنیا بودند سهم مال از شتم جزیه و غنیمت بر یتیمان و مسکینان صرف کردند. خدای عز و جل آنها را قول داده است
يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ يُخْفَرُونَ لَكُمْ ذُكْرًا
وَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ

فی جنّت عدن ————— گرشمار در راه حق

صرف کنید مال و جان خویش را. معاف خواهیم کرد تقصیرات شما را و داخل خواهیم کرد در جنات پاکیزه.

ذکوة قانوزن خداوندی است. معنی این است که شاخ های

درخت را که از هم سران خود سر بر آورد سرش بریده برابر کرده شود مقصود این است که تو نگران از حد ضروریات خود بیشتر مال دارند

باید که چهل یک از مال خود به بیت المال داخل بکنند تا آن مبلغ بر محتاجان ملت صرف بشود و کسی مفلوک الحال نماند و در زندگی دنیا

مساوات قائم بشود. این جزیه خداوندی از سهم خراجها و مالییه ها مفید و مستحکم تر است. کشور را از افلاس نجات می دهد. اقتصادیات

عالم را بر توازن می دارد.

اکثر مردم کشور ما در اسراف و تبذیر گرفتارند و این نتیجه ایست
از بی ترتیبی در بی قاعدگی اعمال روزینه ما و ناسوادی و جهالت
ما -

هندیای در اقوام عالم "زرپرست" شمرده می شوند. در
هندوای "رب التورع" زرپرستیده می شود و زنان هندی به زیورات
خیلی شغف و محبت دارند. زیورات پر بهار در صند و چها نگه می
دارند. گاهی گاهی برای زمینت و آرائش بسروتن برکنند. اینان چه
دانند که اقتصادیات ملی چه چیز است. این زیورها برای ملک و ملت
به هیچ کار نمی خورد اگر آن سرمایه که از فروختن آن حاصل بشود
در کارهای تجارت گذاشته بشود بمصدق زر زرکشد در جهان
گنج گنج، سرمایه ایشان را بیفزاید. این خلاف احکام خداوندیست
که زر و سیم گنج کرده بشود. خدای فرماید. "انان کز زر و سیم را
گنج می کنند و در راه خدا خرج نمی کنند. مژده بدید آنان را به عذابی
دردناک.

اقوامی که در بانک با پول خود جمع می کنند و هر لحظه در آن امانت
می کنند و خود هیچ کار نکرده منافع بر می دارند روزی باشد که همه سرمایه
کشور در دست ایشان می آید و دولت مجبور می شود که از ایشان وام
بگیرد. این سرمایه داران برای استقامت اقتصادیات ملی مانع بزرگی
می شوند. جان رعایا و حکومت در دست ایشان می باشد. اعیان

دولت بر اشاره ایشان می رقصید. پول دست بدست گشت نمی کند
 نزد چند کس جمع می شود. رعایا مفلس می شود. مردم بنان شنبینه
 محتاج شده باغی می شوند و فتنه و نساد برپا می کنند. همین اسباب
 بود که انقلاب فرانسه روی داد و از همین جهت هتلر آمر سابق المان
 بر یهودیان سخت گرفت و صعوبت ها داد. زیرا که ایشان سرمایه کشور
 را متصرف شده بودند و با اعتراض خویش دشمنان را اندامی دادند
 نظام سرمایه داری بسیار مذموم است. همین جهت روسیای
 نظام نو را طرح انداخته اند و همه زمین و زر را در ملک دولت داشته
 اند. مالکیت انفرادی فنا شده است. از هر کس بمقدار صلاحیت
 و استعداد می گیرند و هر کس را به حیثیت و ضرورت او می دهند.
 حکومت های دوران پیش و ماہران اقتصادیات تجار پز بسیار
 وضع نموده اند. مردم را عادت صرفه جویی و پس اندازی بشود. و
 از افراط و تفریط باز آید. حالت اقتصادی خود را استوار نمایند
 برای مزدوران و سہر مندانش کم بفصاحت سہولت ها بسپار داشته اند
 و "بنک های پس اندازی" اجرا نموده اند تا ایناں اندک اندک پس
 انداز بکنند و ہنگام احتیاج صرف نمایند. بنای "مجالس تعاون و
 اشتراک" بنیادہ اند تا مردم پول خود را در تجارت اندازند و نفع بر
 دارند. اذین قبیل است کہ در انگلستان "تجویز تحفظ ملی" مقبول
 شدہ است. ہر کس بقدر استعداد و عمر و تندرستی مبلغی حقیر مقررہ

بخزانہ شاہی داخل می کند و در صورت بیکاری و کبر سنی و ناخوشی
 معاوضه محقول می گیرد. هر فرد رعایا مطمئن است که در زندگی و
 بعد از زندگی برای خود و اولاد خود و سائل حفظ و سلامتی آماده شده
 است. این چنین تجویز عملی بزرگ دولت های بزرگ را می سازد. و
 خیلی سلیقه و تنظیم و ترتیب لازم دارد. اما اگر هر کس نفس خود
 را تربیت کند از اعتدال سرمو تجاوز نکند. خوشحال و فارغ البال
 تواند بود. گر بگفته سعدی عمل بکنیم همه کارهای ما درست بشود

چون دخلت نیست خراج آهسته تر کن

که می گریند ملا آقاں سرودی !

اگر باران بگو هستان نیارد !

بسالی دجله گردد در خشک رودی !

نامه نگاری

منظور و مقصود یگانگی جمیع علوم و نشریات چه جبراند و روزنامه ها و چه تالیفات و تصانیف فقط و فقط هدایت و راهنمایی قوم و سعادت بنی نوع انسان و اصلاح نواقص امور مادی و معنوی بشری است کسی که قلم بدست او است . کسی که مقام نویسنده را حایز است محترم و محترم است باید نویسنده هم احترام قلم و ناموس نویسنده را محفوظ بدارد و عنان عفت مسلک خویش را از دست ندهد و از نصب العین اصلی نامه نگاری و وظیفه وجدانی پرست نشود تا در زمره پیشوا در هیر قوم و خادم ملت و بشر محبوب گردد.

روزنامه آسان ترین راه اشاعت فرهنگ و بزرگ ترین وسیله بیداری توده است . با خواندن یک شماره از جبراند هر کشور بتوان به درجه آزادی استحکام مبانی حکومت . رشد ملی . تربیت فرهنگی توای فکری و نیروی روحی افراد آل پی برد . روزنامه فریاد حیات و زندگانی است . صوتی است که از پیکر جاننداری بلند می شود . نهی است که می زند و حرکت می کند و گواهی است که هنوز قلب کار میکند در پیکر کشور روح و رمقی باقی است .

ہر کس در شاہراہ سعادت و نیک بختی نورد و دشمنانی را از
چراغی کہ او بدست دارد حاصل کند و تماماً پروانہ وار بدور او جمع شدہ
و خودش را چون شمع محفل منتظم شمرند. زیرا اوست کہ ہدایت افکار
جامعہ را بچہدہ دارد و مسؤلیت این بار سنگینی را بدوش خود
گرفتہ است۔

نویسنده باید علاوہ بر معلومات کافیہ و اطلاعات واقعیہ نیک
نیت. خیر اندیش و بشر دوست باشد از نیات سوء و اغراض شخصی
عذر نماید. باید کہ دوسد و بغض نگرود. باید پاک دل و پاک زبان
بودہ برای آسائش جامعہ انیت دنیا و سعادت بشر خدمت کند۔

طریقت بجز خدمت خلق نیست

بہ تسبیح و سجادہ و دلوق نیست

اگر مادر میدان تحریر و تقریر خامہ ہای خود را بہ جولان می آیم
باید ازین نصب العین حقیقی و مرام اصلی نامہ نگاری منحرف نگردیم
و بقول مولای خود اعنی حضرت سید جمال الدین افغانی بندہ حق
باشیم نہ عبد دنیا و درہم. زیرا اگر بندہ دنیا و درہم باشیم
حق را باطل و باطل را حق و خائن را امین و امین را خائن و صادقی
را کاذب و کاذب را صادقی و قریب را بعید و بعید را قریب
و قوی را ضعیف و ضعیف را قوی و منفعت را مضرت و مضرت
را منفعت و حسن را قبح و قبح را حسن و امی نمایم و البتہ عدم این

گونه جریده یا مجله از وجود آن براتب غیر تنهایی بهتر است .
 باید منظور تبلی هر نویسنده از قلم فرسائی مفاد نادی و معنوی
 جامعه و حسن ارتباط ملل و پیش رفت علوم و فنون و فوائد عمومی بشر باشد
 حروف و کلماتیکه از خانه های ما تراویده و بر صفحات روزنامه ها
 و جرائد ثبت گردیده و لازمی است که مفاد زندگانی و اصلاح
 نواقص جسمانی و روحانی بشر تمام شود .

روزنامه نویس پلیس اجتماعی است و هر پلیس نا درستی به بیند
 و سکوت کند خیانت کرده است . شهرتی که بوسیله فریب دادن
 مردم و پوشیدن حقایق از انظار عامه و گفتن و نوشتن مطابق ذوق
 و سلیقه طبقات پست و بدتر از همه بوسیله استفاده از مناقشات
 طبقاتی اجتماع بدست آید این شهرت در نظر هر شخص صالح و با
 وجدانی منفرد و پست است و صاحب آن دارای هیچ وزن و
 قیمتی نیست .

جای شک و تردید نیست هر کس از هر طقت و هر ملک در مقابل
 این طبقه از نمانندگان مطبوعات که راستی و راست گفتاری و خدمت
 بی نوع انسان را همیشه و شمار خود ساخته سر احترام و تنظیم فرود
 می آرد و اگر گاهی انتقادات بخرض بیداری با اصلاح نواقص از
 آن ها دیده می شود . چوں آلوده با غرض پست و از هر گونه
 آلیشات پاک و بپراست . بحسن قبول تعلق می گردد . برعکس اگر

مقصود ما از نویسنده گی اظهار کمال و دانستگی و لیاقت خود با غراض نفسی است. درین صورت بعضی فائده ضرر با ازاں متصور است و به حیثیت و شرافت و طیفه مقدس نویسنده گی لطمه وارد می کند و به منافع و مصالح کشوری و بشری زیان های رساند.

یکی از خطرناک ترین موضوعاتیکه باعث ایجاد ترس و وحشت بی جهت در بین مردم میگردد و اکثرأ بدینی. طغیان. ناامنی و جنگ را تولید می کند. انتشار خبر غلط یا سلسله اکاذیب و اراجیف و شایعات واهی و باطله است. بطور مثال بتذکار یک واقع مسلم تاریخی خود را ناگزیر می دانیم که چگونه یک خبر غلط جنگ بزرگ سال ۱۸۷۱/۱۸۷۰ آلمان و فرانسه را مسبب گردید و ملیون ها نفر را بر خاک نشانید.

بسمارک صدر اعظم و پهلیم اول که می خواست که تقلید شاهان پروس خود را بواسطه فتوحات مشهور سازد از مدتی تدارک جنگ دیده عسکر آلمان را بآلات قتاله مسلح نمود. سپس برای بهانه جنگ با فرانسه می کوشید. درنتیجه مسئله جانشینی اسپانیا به اجزای مقاصد او ملک نمود بیوپولدا نام یکی از شهزادگان خانواده شاه پروس برای این کار نامزد گردید. شهزاده مذکور اولاً ابا نمود. اما به اصرار بسمارک تن داده تاج شاهی اسپانیا را قبول کرد. فرانسه که ازین پیش آمد خطر بزرگ بخود میدید و نمی خواست از دو پهلوی با حریفان مقتدر محصور گردد. مخالفت نموده بتوسط "بلینی دینی" سفیر خود حیات

فی الحال در راه و یله که بجز من تفریح از پایه تخت بیرون رفته بود
 رسانید و از طرف آخر الذاکر جواب قناعت بخشی حاصل نمود. اما ملت
 فرانس را سر از داشت که شاه باید وعده قطعی دهد که شهرزاده مذکور
 بعد از این هیچ گاه باین کار مبادرت نخواهد نمود. چون سفیر فرانس
 بی توامنت، دوباره به حضور شاه المان رسید و نظریه حکومت
 را توضیح داد. شاه ادرا بخفیه نمود نه پذیرفت و مودبانه پیغام می
 فرستاد سند فوق ختم شده احتیاج به مذاکره ثانیه ندارد،
 و تمام کیفیت را تلگرافاً به بسمارک در برلین مخبره نمود. بسمارک
 در این وقت بر سر میز نان خوری با مولنی رئیس ارکان حرب و
 آرون اوزیر جنگ نشسته بود. تلگراف را خوانده از رفقای خود
 پرسید: برای جنگ فرانس حاضر هستید! گفتند: بیاری بیش ازین
 ممکن نیست. فوراً قلم نیلگون را گرفته عبارت تلگراف را کمی تغییر
 داد و بطور ساخت که از یک جانب تحقیر سفیر فرانس و از جانب دیگر
 تادین شاه را صریحاً نشان داد و به جرأید نشر نمود. انتشار این خبر
 هر دو ملت را بدرجه مستقل ساخت که برای تحفظ عزت و قار ملی
 خود دست به شمشیر بردند و جنگ بزرگی بوقوع پیوست و هزارها
 نفر در خاک و خون غلطیدند. محنت پر خون جنگ بسمارک قتی القلب
 را هم بدرجه متاثر ساخت که می نویسد ۷۲ هزار نفر در جنگ های
 من از حیات مشیرین خود دست شستند و این مسئله ایست که روحم

را همواره منتذب و مستاذی می دادند. این بهمارک در باره نامه نگاری
می گوید.

”با آنکه من به سیاحت سرف عقیده ندارم و فقط به آهن و
آتش ایمان دارم مع هذا اعتراف می کنم که این ”سختیاطین“ روزنامه
نامه نگاران” چه بسیار شبها که خواب خوشش را از دیده من ربوده
اند.“

این جماعت که نامه نگاری را قربان هوا و هوس خود می سازند
در لکه دار ساختن مقام مترانت اند این مسلک شریف و و ظیفه
مقدس عامل موثری بشمار می روند و غافل اند از این که در میریا زدند
حقیقت اوضاع معلوم گردیده بدون رسوایی و بدنامی تفری بخیند
گرفت و دیگر کسی به گفتار و انتشارشان اعتنای نخواهند کرد.

نکته دیگری که قابل توجه و حائز کمال اهمیت است این است
که ما با دوره اوضاعی معاد نفیم که در تاریخ نظیر آن کمتر و یا حیثاً
بیوج دیده نشده کابوس وحشتناک جنگ با لهای هیب و پنگا لهای
مرگ باز خود از فراز آسمان بر کره ارض با سایه انگنده است.
و در اثر آن امروز جهان بشریت در آتش خاموشوار قتل و غارت
و خرابی بی حد و بی حصری سوزد. بس و ظیفه و جدانی هر نویسنده
است که از هوس اصلی نامه نگاری منحرف نگردد و کوشش نماید
که بشر را از این برادر کشی و خانه ریرانی باز دارد و بار دیگر بطرف

صلح و آرامی مائل سازد زیرا ما معتقدیم ایم که تنها در سایه صلح و
صفا بشر قادر است. مدارج عالی. ترقیات مادی و معنوی و علمی را
پیدا کند و تمدنی را که زاده چندین هزار ساله است تحفظ نموده بسوی
تکاملش هدایت نماید.

پیام آزادی

در زمان با از کلمه آزادی شریفتر و بلند پایه تر چیست . کدام مقصد
و مرامی عالی تر از آزادی تصور پذیر است ؟ آزادی آزاد لیست
که بشر را در تاریکی شب ظلم و رنج و محنت بصبح امیدواری نجات از
درد و بلا رهبری می کند .

امروز مشاهده می کنیم که در قسمت اعظم دنیا مشعل آزادی موقتاً
خاموش گشته است . در چندین کشور باستانی که آزادی و برابری
قرن های بسیار طفل ناز پرور و افکار وطن پرستان و اهل تفکر و
شعرا و فیلسوفان بشمار می رفت . اکنون کابوس وحشتناک و هول انگیز
بیداری جای گزین شده است در کشور فرانسه که خود مهد آزادی
و برادری و برابری می باشد . این کلمات را که در سال ۱۷۸۹ آتش
وجد و شور در دل مردم انقلابی می افروخت . دیگر کسی نمی تواند به
زبان آورد . بایں همه نه واقعه خیانت کارانه سعدان و نه جین و بجزی
که حکومت بورژوازی را به تسلیم کرد و بیخ یک دد ایمان را سنج
فرانسویان که از جین و خیانت مصون است موثر نیفتاد حتی در
آلمان در زیر شکنجه حکومت بی رحم دیکتاتوری نیز نه تنها مردان و زنان

بلکه اطفال مانند دیگران خاموش در انتظار روز نجات نشسته اند و آن روزیست که دشمنان عقائد فاشیستی نیز زمند شوند.

گفتار بزرگان عالم در باب آزادی چیست! پیام پیشقدمان آزادی است که باید به نسل های آینده بپاریم که استادیان در این مقاله مختصر کلماتی چند شرح آورده ایم از گفته های مردان نامی از کشورهای که اتحاد و اتفاق خویش را بر این حق محکم و خلی ناپذیر مود کرده اند پیمان بسته اند که دیو شتر ستم را نابود و آزادی و سعادت را در هر سرزمین برقرار سازند.

مرد آزاد را باید بنسبت گناهِش مجازات نمود اگر جرئت کوچک است ایضا و نیز باید کوچک و اگر گناه دی عظیم مجازات او نیز باید سخت و بشدید باشد در هر حال هیچ شخصی را نباید مورد کیفر قرار دهیم. مگر آنکه همایگان در سخته کار او بجرمش شهادت دهند و قسم یاد کنند. مرد آزاد را نمی توان توقیف کرد و حبس نمود. تبعید و یا از حقوق خود محروم نمود یا بوجهی هلاک کرد مایه هیچ شخص را موجب قوانین کشور ماست و عدالت را از پای هیچ کس بازمی داریم و نیز آنرا بکسی نمی فرودشیم. در استخراج از فریان "انگلستان"

بهای شک و شبه نیست که فضائل انسانی همه بسته با آزادی است در خاک حاصل نیز آزادی است که سبب یا و ملکات حاصله انسانی دیشه می گیرد و پرورش و تقویت می یابد در سزبله اسارت

و بردگی است که شرارت و فساد نشود نمایی کند و بوی مرغ نقر است
انگیزی بسرعت جوانه می زند .

آزادی هیچ وقت انتظار ما را ندارد و ما باید در طلبش از دل و
جان دریغ نکنیم . چه در هیچ سطری از ذرات یا تاریخ سرانجام نداریم
آزادی و دیو کراسی سهل و ساده تحصیل شده باشد . (ایبرسن)
ای مرد هیکه لاف می زنی که فرزندان پدران تو دلیله آزادی
آیا مادامیکه یک فرد بده و اسیر درین دنیا باقیست می توانی خود
را به حقیقت . دلیر و آزاد بخوانی اگر شما در دو شکلیه برادر خود را
که در زنجیر اسارت است احساس نمی کند . آیا خود در واقع بینندگان
پست فطرتی نیستند که شائستگی آزادی ندارند ؟ چیزی در سل لا اول
ظالم ستمگار است که باید به هر است و در خوف باشد من در
سایه لطف ایزدی همیشه چنان سلوک کرده ام که در قلوب ریشایا
یم جز وفاداری و خیر خواهی من نیست و اینست یگانگی نشاء نرت
و تنها حامی و پشتیبان من . چنانکه می بینید اکنون در هیچ شرا آمد
ام نه برای تفریح و سرگرمی بلکه برای آنکه عزم کرده ام . که
در میان آتش جنگ و گیر و دار نزاع با شما باشم و با شما میر
یا با شما جان سلامت بدر برم . آمده ام برای آنکه عزت و بزرگی
خود نشان کنم و خون خویش برای خدا و کشور و رعایای خود بریزم
اگر بدین بدن زنی ضعیف و ناتوان است ولی دل و قلبم دل و

قلب شاه است آنهم شاه انگلیس .

ملکه الیزابت پیش از جنگ بحری اسپانیا و انگلیس در ۱۰۸۸ میلادی
 بر باد اغم و مسلم است که هم مردم مسادی و برابر بدینیا آمده اند
 و خالق آل با هر کدام حقوق شخصی و غیر قابل انتقالی بخشوده از آل
 جمله است حق حیات . حق آزادی و حق یافتن سعادت و خوش
 بختی و ما معتقدیم که حکومت برای آل ایجاد شده است که این
 حقوق را محفوظ بدارد و باید بنیان آل بر شالوده رضایت و
 موافقت مردم استوار باشد و نیز عقیده داریم که حکومتی که در
 صد و پانجاه سال کردن حقوق ملت بر آید . مردم حق دارند که آن حکومت
 را یا تغییر دهند یا آنکه بکلی از میان بردارند و حکومت جدیدی بجای
 آن برگزینند و اساس قدرت آن را بر اصولی استوار سازند .
 که در نظرایشان اسباب رفاه و امنیت شان را بهتر فراهم می
 کند .

“استخراج از” اعلامیه استقلال “ممالک متحدہ امریکای شمالی”
 ای مردمیکه می خواهید آزاد بمانید باید هر چه زودتر بر عقل
 آید و حماقت و ابلهگی کنار بگذارید اگر بندگی و اسارت را فساد
 غیر قابل عملی بینید . اطاعت و فرمان برداری عقل و طریقه و
 حکومت خود بیا موزید و بنفاق و حسادت و موهوم پرستی و شرارت
 و غارت و حرص و آز و دواع بگوئید زیرا ما دامیکه با صلاح این

مفاسد نپرداخته اید نزد خدا و بشر لائق آزادی و اداره امور و حکومت
خود شمرده نخواهید شد. (جان ملتن)

تمام کشمکش ها در تحمل آلام و مشقات انسان درین دنیا خواه این
کشمکش موافق یا مخالف عقل باشد برای آزادی است. (توماس کاریل)
شجاعت پاک و روحانی نشانه آنست که شخص عقیده ای را که
با آن ایمان را سخ دارد. بر هر چیز دیگری ترجیح می دهد و در بندگد آوردن
پول و وسائل رفاه نیست بلکه همه چیز خود را اندامی کند در اعمال خود
را عملی نماید. چنین شخص هر جا که باشد پیشتر و آزادی واقعی است. در
پنی جمع ملک و مال و وسائل رفاه خود نیست و خود را مقید و پالسته هیچ
معی داند مگر با اصول اخلاقی خویش. چنین شخصی خود را آزادی داند که حقیقت
بگوید ولی خود را مختار نمی داند که بدو رخ سخن براند و در هر جای دنیا
که باشد. آرزویش شکستن قیودی است که هم نوعانش را از عمل کردن
انکار خود بازمی دارد. (امرسون)

آزادی هیچ وقت انتظار ما را ندارد. ما باید در طلبش از دل و جان
دریغ نکنیم. چه در ایام سطری از ذوایای تاریخ سراغ نداریم. آزادی
و دموکراسی سهل و ساده تحصیل شده باشد. (امرسون)
دموکراسی نظری و ذاتی است. نمی توان به ضرب چماق ملتی
را دموکرات و آزادی خواه کرد. (مونتسکو)
آزادی هنگامی حقیقی تواند بود که افراد یک ملت نه تنها قادر

به استفاده از نتایج نیروی جسمی خود یعنی حاصل کار خویشی باشند. بلکه
 بتوانند نیروی روحی خویش را نیز بشکل اظهار عقیده بکار وادارند.
 یکی از مختصات اصل آزادی این است که آن را کاملاً از نظر فردی
 نمی توان تصور و ادراک کرد آزادی هر فرد بستگی خیلی نزدیکی به
 آزادی دیگران دارد (لانثرون)

اینج کلمه ای باندازه کلمه آزادی اذیان را متوجه خود نساخته
 است و به اینج کلمه ای معانی مختلف مانند کلمه آزادی داده نشده
 است. حتی برای عده ای آزادی عبارت از این است. که حق
 داشته باشند مسلح شوند و زور بگویند. (مونتسکیو)

شما می پرسید که سیاست ما چیست؟ سیاست ما آن است
 که در دریا و در هوا و بر روی زمین با تمام نیرو و قوه ای که خدا به ما
 داده است بجنگیم و بر ضد این سیولای وحشت انگیز استعماری که
 پرگتظیش در فهرست جنایات نیره و اسفناک بشری دیده شده
 پیکار کنیم. این است سیاست ما. شما می پرسید مرام ما چیست؟
 جواب این پرسش در یک کلمه است «وظف» (چمپیل)

امید ما آن است که دنیای آینده. آن دنیای که اکنون براه
 راه عام و امنیتش می جنگیم. برشالوده چهار آزادی هم و اساسی
 قرار بگیرد. آزادی اول آزادی نطق و کلام است. در همه جای
 دنیا. آزادی دوم آزادی مذہب است. در همه جای دنیا که هر

شخصی بتواند. خدا را طبق میل و سلیقه خود بستاید و پرستش کند. آزادی
 مردم آزادی از تمید احتیاج است. در همه جای دنیا و نیل باین مقصود
 مستلزم عودت و همکاری در داد و ستد بین المللی است تا بوسیله
 آن هر ملت بتواند که زندگی با رفاهی برای افراد خود تامین نماید. آزادی
 چهارم آزادی از ترس است. در همه جای دنیا و نیل باین آزادی
 مستلزم تقویت سلاح و مهمات جنگی تمام کشورهاست. بخوبی
 طوریکه هیچ ملتی دیگر یارای آن نداشته باشد که بخاک همسایگان
 دست تعرض دراز کند. این ملت آئنده خود را بدست عقل و
 عواطف ملین با زن و مرد آزاد خود سپرده و در ایمان با آزادی
 خدا را بر هر خود قرار داده است. آزادی یعنی تقدیم حقوق انسانی
 بر هر چیز دیگر و با آنانیکه برای تامین و حفظ این حقوق می جنگند.
 هر نوع مساعدت خواهیم کرد. قدرت ما در اتحاد و یگانگی مرام است
 و چنین فکر بلند پایه ای را انجام چیزیه پیروزی نیست.

د فرانسکلین روز ولایت

تمرینات

کشمیر

- ۱ - سفر به کشمیر در تابستان . مناظر گذرگاه ها . دریا و کوهسار
درخت به کشمیر کشاکش کوه و تل و دمن نگر
سبز و جهان جهان بیس لاله چمن چمن نگر
- ۲ - آب و هوا . چمنهای خنک و شیرین . هوای خنک و جان بخش
- ۳ - مناظر کشمیر . باغ و دریا و آبشار . کوه و ابر و یاد بهاری
حسن و لطف قدرت .
- ۴ - کشمیر بیا حسین و جمیل . تیز دماغ و چابک دست . لیکن مفلس و
خودی فراموش .
- ۵ - مقامات تاریخی . مراکز حسن و ظرفتی . دریاچه 'دل'
باغ نشاط . باغ نسیم . شالامار باغ . چمنه 'شاهی' . مسجد
چوبیس . مزارهای شاه سیدان و مخدوم . گلرگ . پهلگام .
گاندهربل و غیره .
- ۶ - تاثرات . اگر فردوس بر روی زمین است

همین است و همین است و همین است
 هر سوخته جانی که به کشیر در آید
 گر مرغ کباب است پر و بال بر آید

جنگ و صلح

مقاصد جنگ - ولولرفع الله الناس بعضهم لبعض لفسدت الارض —
 جنگ در حمایت مظلومان . تبلیغ دین و تحفظ احکام خداوندی
 بعد از شکستن پیمان ها . در اسلام این جنگ جهاد است .
 جنگ قانون ابدی زندگی است . بعضی را عقیده بر این است
 که جنگ مری عزم ثبات . شهادت . دلیری و چالاکي اهل
 عالم است . جنگ چیز دیگر نیست جز ادامه سیاست با
 توسل به وسائل دیگر جنگ خلاق ترقی است (تریشکه)
 تباہی جنگ ... تجارت و صنعت و حرفت در هم برهم . زمین ویران
 جان با تلف . مال با بر باد . قحط . گرانی . بیکاری . آثام
 تمدن و تهذیب نابودی شود .

صلح و امن برای صلح جهانی باید ملت ها بهم نزدیک شوند . نه
 دولت ها (دیدن) همکاری در جنگ اساس تر از اتفاق در صلح
 باشد و ترتیب دادن تشکیلات برای صلح دشوار تر از ایجاد

سازمانی برای انبوه مردم دشمن است
 اگر مردم باین قدر پول که در راه جنگ خرج می کنند زمین بخرند
 ارضان تر از زمین های که بوسیله جنگ و خون ریزی بدست می آورند
 تمام می شود (بنیامین فرانکلین)
 هر کس که تصنیف صلیح را می خواند کم همت و جبان است
 (مادی نهقی)

امن برای استراحت است
 امن وسیله ترقی تہذیب و تمدن است .

تعلیم زنان

- ۱ - حالت تعلیم زنان در پاکستان .
- ۲ - زنان را چرا تعلیم بدیم () - بی علم نتوان خدا را شناخت
 بی که بی علم بودن بود غافل .
- ۳ - زن خوانده و تربیت یافته چنان منفعت بخش برای خانواده
 و جامعه باشد . میسر شود هر . منظم خانه . مادر مجاہدان خاتون کشور .
- ۴ - پس ، تعلیم بدیم . در دبیرستانها . دانشکده یا یا بواسطه
 ذرائع دیگر .
- ۵ - چه نوع تعلیم بدیم .

۱. امور خانه داری ۲. صحت جسمانی ۳. خیاطی و سوزن کاری
۴. بیمار داری ۵. پزشکی ۶. دینی و اخلاقی
۵. (د) تنقید بر تعلیم راجح الوقت راجح بزمان .
(ب) شجاع و یز برترتی و بهبود .

تعلیم مخلوط

۱. تمهید تعلیم مخلوط در کشور های اروپا و امریکا . ایشیا و پاکستان در مدرسه تحتانیه . دانش کده ها و دانش سهرابا .
۲. دلائل در طرف داری تعلیم مخلوط مسئله مالی و اقتصادی خارج است . آموزگاران . دانش کده ها و تجربه گاه ها جداگانه مصارف زیاد دارد . با هم نشستن و صحبت داشتن . شرم و حجاب مصنوعی را کم می کند . موجودگی صنف های مقابل جذبیه مسابقت را افزون می کند . زن و مرد یک دیگر را مطالعه می کنند . خود اعتمادی می افزاید . کار ازدواجیت و انتخاب هم سر را سهیل می کند .
۳. دلائل در مخالفت تعلیم مخلوط تعلیم پسر و دختر یک جا خلاف فطرت است . نصاب تعلیم برای دختران جداگانه می باشد . آموزگار که زن باشد نفسیات دختر را بهتری داند

یک جای زنان و مردان . زنان را مردانه و مردان را زنانه می سازد . اخلاق جوایمان را ناسد می کند . بعضی از مضامین درس در موجودگی پروردگار و ارضح ترمیمی تواند گفت . حجاب مانع بزرگ است .

۴ - تعلیم مخلوط در دختران و کودکان تا سن ده سالگی پسندیده است و بعد ازاں در دانش سراها در درجه های اتم - اسی علیی ندارد که پرورد جوان می باشند و نیک و بد خود را می دانند .

زندگی شهری و دیهی

تهئید — ۱ - شاعر و ادیب مناظر دیهی را به کیف و سرور بیان می کنند . گویا افضلیت آن واضح میگویند .

۲ - فوائد زندگی دیهی - امن و خاموشی . مناظر حسین قدرت . شیر دروغن و سامان خورد و نوش تازه . صحت . فضای پاک .

نایابی محرکات هوا جس نفسانی در مقابل خرابی های زندگی شهری

۳ - فوائد زندگی شهری - سامان آسایش و اسباب راحت در رسل و مسائل - بود و ماند از وسیله ایجادات سائنسی مانند تلفن . ادرتوبیل . تلگراف . رادیو . تعلیم اعلی در دانشگاه ها و دانش سراها . شفاخانه ها . تفریحات . موافق به مجالس

اجتماعی و سیاسی. تهذیب و تمدن. مراکز تجارت و پانته‌ها. کم یا بی‌در
این آسانی با در زندگی دیه‌ی.

۴ - کدام بهتر است.

۵ - راد میانه. زندگی دیه‌ی برای خصوصیات خود و زندگی شهری برای
منافع خود مناسب و خوب است.

راد یو

تمهید. ایجاد شکفت آمیز. تلگران و تلفن. وسیله پیام رسانی بودند

بواسطه سیم. راد یو پیام می رساند بی سیم.

نظریه ایجاد. — جارج میکسویل نظریه طبیعیات را بنا نهاد. مارکونی

اطلاقی آن را صورت عملی داده الهای ساخت که از محل خود تا

فرسنگها پیام رسانید. نظریه این است که امواج صدا در

اثر توج پیدا می کند. آن ارتعاش در فضا پائنده می ماند

آله یا بنده آن امواج را ضبط می کند و بار دیگر انتشار می

دهد. هر دهنیزی این ایجاد.

قدرت فریگی — ترانهها. موسیقی مزامیر. قصه ها. تمثیل ها صبح تا شام

می شنویم. برای بچگان. و بهقانان و زنان برنامه مخصوص می

باشد. در زبان های مختلف نشر می شود.

- قدر تعلیمی — مقالات فاضلانہ بر موضوعات حاضرہ
- ۲ - راہنمایان سیاسی و ملی پیروان خود را خطاب می کنند.
- ۳ - تبلیغات نظریہ های مخصوص در حمایت و مخالفت .
- ۴ - سخن رانی با بر موضوعات علمی . ادبی و تاریخی و غیره .
- ۵ - اخبار هر گونه

امکانات ترقی رادیو در پاکستان — برای بهبود تربیت ذہان و دہقانان . اختیارات دولت بر رادیو . استعمال آن بر انتشار اخبار دولتی . واسطہ تبلیغات خلاف دشمنان . باید کہ کارکنان ادارہ وسیع النظر و فاضل باشند .

از ایجاد ویلی ویشن ، اقتصاد پرگویندہ ہم بنظر می آید . و باعث دلکشی مزید می باشد .

جبراید

- ۱ — بیش از ایجاد کاغذ علم و تعلیم محدود بود . علم از جای به جای دیگر باسانی نشر نمی شد . چرم . برگهای درخت بکار می بردند .
- ۲ — ایجاد چاپ خانه و کاغذ . علم را عام کرده است . جبراید وسیلہ اشاعت علم است .

- منافع جراید - ۱ - اخبار یک کشور به دیگر می رسد .
- ۲ - اشیای بازرگانی مشہر می شود
- ۳ - رسید تعلیم بالغان و دلکشی عوام
- ۴ - احوال ترقی کشور دیگر خوانده جذبہ مسابقت پیدا می شود .
- ۵ - مطالعه وسیع می شود . در معلومات عامہ اضافہ می شود
- ۶ - تبلیغات عقاید مخصوص می شود . در عوام شعور سیاسی پیدا می شود . رای عامہ تشکیل می شود .
- ۳ - وظائف جراید - اخبار اشتعال انگیز . مسافرت نیز غلط و دروغ شایع نکند . بجز نہ گوید . حق مدیر حق و راستی را پیشہ گیرد .
- ۴ - جراید صدای ملت است .

زبان ملی ما

- ۱ - زبان ملی ما اردو است . مرکب از الفاظ عربی . فارسی ہندی و دیگر صورت ابتدائی آن شاخ ہندی بود . کہ در شمال و مغرب ہندوستان زبان عمومی بود .
- ۲ - از روابط ہندو و مسلم در تمام ہند ہمیدہ می شد . انگلیسیاں این را زبان ادارہ ای قرار دادند . و در نشر آن کوشش

کردند۔

۳ - ہندوستان تعصب نمودند۔ زبان ہندی را زبان قومی قرار دادند۔

۴ - بر تقسیم ہندوستان اردو زبان مشترکہ پاکستان شد۔ ایالت ہای پاکستان زبان ہای گوناگون دارد۔ سندھی۔ پشتو۔ پنجابی۔ بنگالی۔ اول تعصب ایالتی مانع شد ولی از قوہ پراختیای قائمہ اعظم این ایوان سرزد شد۔

۵ - زبان اردو گرچہ کم عمر است ولی صلاحیت زبان تعلیمی و اداری دارد۔ در دانش سرای عثمانیہ ہمہ علوم در اردو درس داده می شد۔

۶ - باید کہ در کشور ما اردو زبان اداری و تعلیمی شود۔
ماشین با و فن مختصر نویسی و رسم خط نسخ رواج یابد۔
حیرت و کتب و مسائل در حدود اسرینی چاپ شود۔

۷ - اصطلاحات علمی و فنی وضع شود۔ کتاب ہای علمی ترجمہ شود تا زبان براظہار ہرگونہ خیال کافی شود۔

صنعت و حرفت

۱ - قدر ہنر۔ ایجادات ہنرمندان باعث بقای دوام۔

عزت و شهرت . مال و زر در زندگی دنیا . آزادی کار
 کمالات صنعت و حرفت . تلگراف . رادیو . تبدیل
 امن . مصوری . شال یانی . هرکشی . معماری . خوش
 نویسی . و غیره .

۲ - صنعت و حرفت در اروپا و امریکا . مردم فن
 کار و خوش حال .

۳ - در پاکستان مہرمنڈال ہستندو لی بی سواد .
 صنایع بی علم ترقی نتواند کرد .

۴ - الکاسب حبیب اللہ . مہربیا موزید . حجاب و
 شرم باطل را برانگنید . استقلال بدارید . ایجاد
 مابکنید . در ترقی صنعت های کشور بکوشید . زر
 دار زر صرف بکنند . کارخانه ها نصب کنند . تا
 ضروریات زندگی در همین کشور تهیه شود .

زراعت

۱ - پیشہ معزز . کشت کاری پرندگان . چرندگان

حیوانات و انسانان را روزی مہیا می کند .

۲ - ہفتاد و دو صد جمعیت کشور ما زراعت پیشہ است

کشاورزی در اصل زر خیز است .
 ۳ - حالت زراعت در کشور با زمینداران
 و مزارعان کم سواد و کهنه پرست -
 حیثیت و قدر هیز خود نمی دانند . آلات کهنه
 کشاورزی را بکار می برند . باید که از
 تحقیقات و دریافت های سائنسی بعمل آورند
 تا غله مزارعشان شود .

تجارت

پیشه انبیاء - صنعت بوسيله دست ،
 زراعت بوسيله زمین ، - تجارت بوسيله
 زر می شود .
 در تجارت زر - عزت ، آزادی همه چیز
 میر است . خدمت و ملازمت انسان را
 پابندی کند .
 تجارت چند نوع می باشد (۱) غله -
 (۲) پارچه (۳) ظروف (۴) سامان
 تعمیرات (۵) اسباب تعیش -

اقدام تا جسر خوش حال می باشند دولت
 مقروض، ایٹال می باشند. باید که جو اتان را
 به تجارت توجه بدهند. سیاحت بکنند. مشقت
 بردارند، جز رس لیثوند ۴

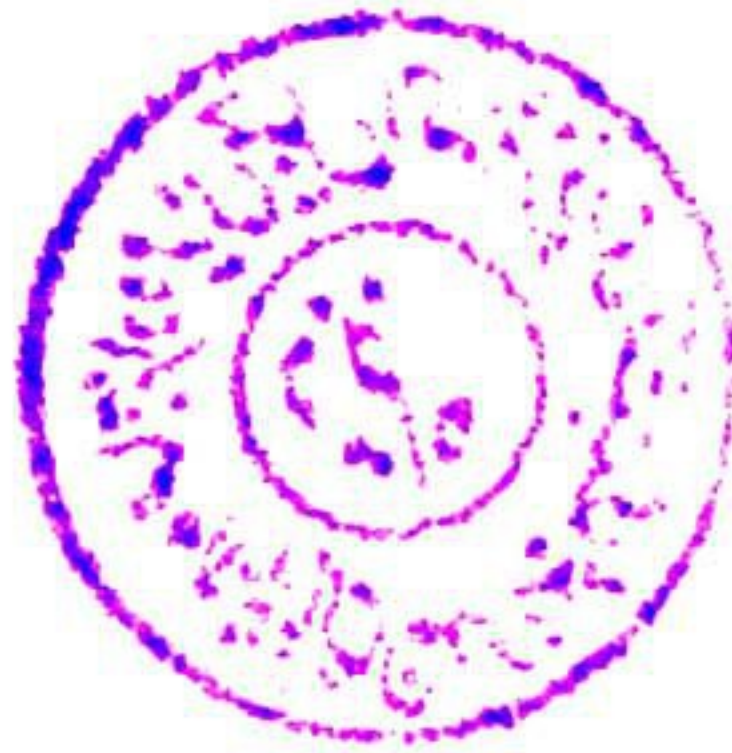
نهم شد

اُردو فارسی کی تمام کتابیں

میں کیپتھ

ماکٹیم اس تاج بیکر ڈکو
پر دپرائز -

اردو بازار الہ آباد



مطبوعات جدیدہ



قیمت	فہرست
۱/۸/-	الحائز المعالی رومان حسانہ معہ شرح (ردلف عمیم) از آقا بیدار بخت
۱/-/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد نظیری معہ شرح ...
۱/-/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد ...
۶/۴/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد مولانا روم دفتر اول ...
-/۸/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد مولانا روم ...
۱/-/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد مولانا روم ...
-/۱۲/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد مولانا روم ...
۱/۶/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد مولانا روم ...
۱/-/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد مولانا روم ...
۲/-/-	مکتبہ بیداری معنی و فوائد مولانا روم ...



منبع کا پتہ

سداک فدایر احمد پبلیشرز تاج بک ڈپو

آرڈو بازار موہن لال روڈ، لاہور

مطبوعات جدیدہ آرڈو ٹائپ پریس لاہور

مطبوعات جدیدہ



قیمت	فہرست
۱/۸/-	الحق کا حقائق معنی و معانی حقائق معنی و معانی (اردلف عییم) از آقا بیدار بخت
۱/-/-
۱/-/-
۶/۴/-
-/۸/-
۱/-/-
-/۱۲/-
۱/۶/-
۱/-/-
۲/-/-



منبع کا پتہ

سداک فدایر احمد پبلیشرز تاج بک ڈپو

آرڈو بازار موہن لال روڈ، لاہور

مطبوعات جدیدہ آرڈو ٹائپ پریس لاہور